

شماره (۲۳) دور چهارم دلو ۱۳۹۸( فبروری ۲۰۲۰)

۹)

**شکـــستِ مـفتضحانۀ دموکـراسی تحــمیلی ارتـــــجاعـــی و اشـغـــــال‌گــرانۀ امـــــپریالیستی در افغانستان صفحه ۶**

**پـروژۀ صـــلـح دولت امـــریـکا**

**بـا طـالـبـــان**

**سرانجام مذاکرات تقریباً یک‌ونیم سالۀ به اصطلاح صلح میان دولت امریکا و طالبان ظاهراً به نتیجه رسید. قرار است به تاریخ دهم حوت سال جاری خورشیدی یک تفاهم‌نامۀ به اصطلاح صلح میان دولت امریکا و طالبان در قطر به امضا برسد و به عنوان یک مقدمۀ ضـــــروری بــــــرای امـــضای این تفاهم‌نامۀ "صلح"، هـــــر دو طـرف یک برنامــــۀ تخـــــفیف خـــشونت یک‌هــــفته‌یی از ســــــوم حــــوت تا دهم حوت سال جاری خورشیدی**

**ادامه در صفحه ۲**

**افـغـانـسـتـان بـه**

**کـجـا مـی‌رود؟**

**صفحه ۱۰**

**آیا طالبان یک پروژه امریکایی است؟ صفحه ۱۶**

**را در عمل تطبیق نمایند. اجرای این برنامه از طرف نیروهای امریکایی و رژیم پوشالی در حقیقت امر تا سرحد آتش بس رعایت می‌گردد. ولی برنامه‌ای را که طالبان اجرا خواهند کرد، یک برنامۀ تخفیف خشونت خواهد بود و نه یک آتش بس عمومی.**

**وقتی تخفیف مؤقت خشونت یک هفته‌یی به پایان برسد و تفاهم‌نامۀ "صلح" میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان به امضا برسد، مناسبات میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیست شان از یک طرف و طالبان از طرف دیگر رسماً از حالت تقابل- تبانی وارد مرحلۀ تبانی- تقابل می‌گردد و عمدتاً حالت جنگی خود را از دست می‌دهد، ولی مناسبات میان رژیم دست‌نشانده و طالبان کماکان در حالت تقابل- تبانی قرار خواهد داشت.**

**در طی تقریباً یک‌ونیم سال گذشته که اشغال‌گران امپریالیست امریکایی با طالبان در مذاکرات رسمی و غیررسمی برای "صلح" قرار داشته اند، طرف طالبان پیوسته اصرار داشته اند که آن‌ها حاضر نیستند قبل از به پایان رسیدن موفقیت‌آمیز مذاکرات با امریکایی‌ها پروسۀ مذاکرات با رژیم را شروع نمایند. آن‌ها در ظاهر قبل از هر چیزی تقاضا داشته اند که در قدم اول باید روی موضوع خروج قوای امریکایی و متحدین شان از افغانستان توافق صورت بگیرد و سپس مذاکرات بین‌الافغانی میان افغان‌ها شروع گردد.**

**آن‌ها فکر می‌کنند که موافقت اشغال‌گران امپریالیست امریکایی با آن‌ها بر سر امضای تفاهم‌نامۀ دوجانبۀ صلح میان شان، در غیاب رژیم دست‌نشانده، به نفع شان تمام شده و رسماً آن‌ها را در سطح بین‌المللی، منطقه و افغانستان به عنوان قهرمانان جنگ استقلال افغانستان تثبیت می‌نماید. اما این نتیجه‌گیری حقیقت ندارد.**

**قبل از هر چیزی به خاطر این که حضـــــور اشغال‌گرانۀ امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان در افغانستان نه تنها با دیوار چین از موجودیت پوشالی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست جدا نیست، بل‌که اصولاً در پیوند نزدیک باهم قرار دارند و لازم و ملزوم هم‌دیگر هستند. بنابرین توافق با منحصر ساختن مذاکرات صلح با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در واقعیت امر و در عمل توافق با نیمۀ دیگر حالت مستعمراتی کشور، یعنی موجودیت پوشالی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین شان بوده است.**

**به طور مشخص، این مذاکرات دوجانبۀ امریکا- طالبان در عمل توافق با دوام قرارداد امنینی میان امریکایی‌ها و رژیم بوده است و این از یک جهت توافق با دوام حالت اشغال کشور است. به عبارت دیگر این مذاکرات دوجانبه در عمل به مفهوم توافق با دوام کمک‌های تسلیحاتی پنج میلیارد دالری امریکا با رژیم بوده است و این نیز از یک جهت توافق با ادامۀ دوام حالت اشغال کشور است.**

**به هیچ وجه گمان نمی‌رود که در تفاهم‌نامۀ صلح دوجانبه میان امریکا و طالبان، این موارد گنجانده شده باشد. دلیل اساسی آن هم این است که طالبان خود در حرص به دست آوردن دالرهای میلیاردی متذکره یا حداقل بخش مهمی از آن‌ها می‌سوزند.**

**گرچه در مورد صدور حکم نهایی راجع به تفاهم‌نامۀ صلح میان امریکایی‌ها و طالبان باید منتظر نشست تا به امضا برسد و منتشر گردد؛ ولی از هـــم اکــــنون نیــــز می‌تـــوان موضع‌گیری‌هاای درین مورد به عمل آورد.**

**1 - تخفیف مؤقت خشونت پایان کامل جنگ نیست و برقراری آتش‌بس نیز نیست. حتی اگر این موعد مؤقت یک هفتـه‌یی مؤفقانه با پایان برسد، بلافاصله صلح در کشور برقرار نخواهد شد.**

**2 - امضای تفاهم‌نامۀ صلح میان امریکایی‌ها و طالبان به معنای پایان جنگ جاری در کشور نیست و جنگ جاری در کشور از هر دو طرف به عنوان یک جنگ داخلی ارتجاعی و توأم با مداخلات خارجی دوام خواهد کرد. دوام جنگ به این صورت در واقع نتیجۀ دو مرحله‌یی ساختن آن توسط طالبان است و مسئولیت تاریخی آن نیز بر عهدۀ آن‌ها است که فقط و فقط به منافع سیاسی انحصاری شان توجه دارند و منافع کشور و مردمان کشور را به طور کل در نظر نمی‌گیرند، چه رسد به این که آن را در اولویت قرار دهند.**

**3 - امضای تفاهم‌نامۀ صلح میان امریکایی‌ها و طالبان نمی‌تواند به صورت اتوماتیک پایان کامل حالت مستعمراتی در کشور باشد. حالت مستعمراتی در کشور می‌تواند مثل زمان استعمار انگلیس دهه‌ها دوام نماید، بدون این که الزاماً باعث حضور فزیکی نیرومند قوای جنگی امریکایی در افغانستان باشد. اگر رژیم دست‌نشانده با حضور نیرومند یا غیرنیرومند طالبان، ولی توأم با قراردادهای استعماری مثل "توافق‌نامۀ استراتژیِک" و "توافقنامۀ امنیتی" میان رژیم و دولت امریکا، دوام نماید و استخبارات امریکایی مثل استخبارات زمان استعمار انگلیس، بعد از جنگهای اول و دوم با استعمارگران انگلیسی، عمیقاً و وسیعاً در کشور نفوذ داشته باشد، باز هم حالتی در کشور وجود خواهد داشت که ارتجاع داخلی یک‌جا با امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان در یک صف واحد به عنوان دشمنان عمده در مقابل استقلال کشور و آزادی ملی مردمان کشور قرار خواهند داشت.**

**4 - گفته می‌شود که طالبان حاضر شده اند چند پای‌گاه نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان را طی چند سال آینده دست‌ناخورده باقی بگذارند. واضح است که اگر چنین توافقی صورت گرفته باشد، این یک خیانت ملی آشکار محسوب می‌گردد. وقتی حضور پای‌گاه‌های نظامی استراتژیک اشغال‌گران امریکایی در افغانستان دوام نماید، چه فرق می‌کند که این پای‌گاه‌ها پای‌گاه‌های مجانی باشند یا پای‌گاه‌های کرایی؟ وقتی وابستگی مطلق نظامی رژیمِ به اصطلاح حاکم در افغانستان به اشغال‌گران امپریالیست کماکان دوام نماید، چه فرق می‌کند که پول امریکایی به نام کرایۀ پای‌گاه‌ها به آن رژیم داده شود یا به نام کمک‌های تسلیحاتی؟ مگر خاک‌فروشی کرایی با خاک فروشی مجانی، و گرفتن پول آن به نام دیگریِ، کدام فرق اساسی نسبت به هم‌دیگر دارند؟**

**5 - هم‌چنان گفته می‌شود که طالبان با حضور نیرومند استخباراتی امریکا در افغانستان نیز موافقت کرده اند. باز هم واضح است که اگر واقعاً چنین توافقی صورت گرفته باشد، این نیز چیز دیگری جز یک خیانت ملی آشکار محسوب نمی‌گردد، کما این که درین مورد شک و شبهه در مورد توافقات پنهانی میان طالبان و امریکایی‌ها وجود دارد و قویاً احتمال دارد که این موضوع اساساً در تفاهم‌نامه روشن نگردد. در هر حال خیلی زمان می‌برد که چندوچون این قضیه به صورت نهایی روشن گردد.**

**6 ــ خواست رقبای اصلی جهانی و منطقه‌یی امپریالیزم امریکا یعنی امپریالیزم روسیه و سوسیال‌امپریالیزم چین در مورد خروج قوای امریکایی از افغانستان، "خروج مسئولانۀ این قوا" از کشور است. واضح است که منظور از "خروج مسئولانۀ قوای امریکایی از افغانستان" آن نوع خروجِ این قوا از افغانستان است که برای آن‌ها باعث پیدایش "دردسرهای" جدید یا افزایش "دردسرهای" موجود نگردد. طبیعی است که چنین خروجی فقط در صورتی ممکن است که تضاد میان این ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ جهانی در سطح جهان و منطقه در حال فروکش قرار داشته باشد، در حالی که تضاد مذکور نه در حالت فروکش بل‌که در حالت تشدید قرار دارد. بناءً "خروج مسئولانۀ قوای امریکایی از افغانستان" فعلاً ممکن و میسر نیست.**

**7 ــ بنابرین صلح به مفهوم ختم جنگ به طور کلی در افغانستان یک چیز است و صلح میان امپریالیست‌هـای اشـغـال‌گـر امریکایی و طالبان چیز دیگری. این صلح به صورت اتوماتیک نمی‌تواند به مفهوم ختم جنگ میان نیروهای جنگی رژیم دست‌نشانده و طالبان تلقی گردد. در واقع باید مذاکرات مشکل و نفس‌گیری میان رژیم پوشالی و طالبان شروع گردد و ادامه یابد، که به نتیجه رسیدن کامل آن مستلزم سپری شدن چند سال‌ است و در طول این مدت جنگ میان آن‌ها دوام خواهد کرد.**

**برعلاوه حتی صلح میان رژیم پوشالی و طالبان نیز نمی‌تواند به مفهوم صلح میان طالبان و تمامی مخالفان آن‌ها در بیرون از رژیم تلقی گردد. ازین منظر می‌توان گفت که نتیجۀ صلح میان امپریالیست‌های امریکایی و طالبان می‌تواند به جای ختم جنگ به طور کلی در افغانستان باعث صف‌بندی مجدد نیروهای جنگی رژیم و طالبان و هم‌چنان حمایت‌کنندگان خارجی آن‌ها در کشور گردد.**

**صلح میان امریکایی‌ها و طالبان و حتی صلح میان رژیم پوشالی و طالبان نمی‌تواند به صورت اتوماتیک باعث صلح میان امریکایی‌ها و رژیم با القاعده و داعش در افغانستان گردد. به عبارت دیگر برای امریکایی‌ها و رژیم پوشالی به‌ترین تضمین در مورد افغانستان این است که علاوه بر حضور نیرومند استخبارات دول امریکا در افغانستان، حداقل تعداد معدودی از قوای امریکایی در چند پای‌گاه نظامی استراتژیک در افغانستان نیز حضور داشته باشند تا از یک جانب گویا متوجۀ حرکات القاعده و مخصوصاً داعش در افغانستان باشند و از طرف دیگر حرکات روسیه، چین، ایران و غیره را نیز از نزدیک زیر نظر بگیرند.**

**8 ــ اجرای برنامۀ یک هفته‌یی تخفیف خشونت در قدم اول، نشان می‌دهد که میان دو طرف مذاکره‌کننده هنوز آن اطمینان کامل وجود ندارد که بر پایۀ آن بتوانند تفاهم‌نامۀ صلح میان شان را امضا نمایند. برعلاوه حتی اگر این تفاهم‌نامه در تاریخ تعیین شده (دهم حوت 1398 خورشیدی) به امضا برسد، طوری که دولت امریکا از قبل اعلام کرده است، یک تفاهم‌نامۀ مشروط خواهد بود و نه یک تفاهم‌نامۀ غیرمشروط و به طور کلی قابل اجرا. این تفاهم‌نامه حداقل در طی مدت معینی بعد از امضا می‌تواند دوباره نادیده گرفته شود و یا حداقل مورد تعلیق قرار بگیرد.**

**امر مسلم و واضح این است که آن چه به نام صلح در افغانستان در حال شکل‌گیری است، صلحی بر مبنای منافع علیای توده‌های مردمان کشور و مصالح علیای استقلال کشور نمی‌باشد. بنابرین مسایل اساسی انقلاب کشور کماکان لاینحل می‌ماند و حتی ممکن است تغییرات و تحولات فاحشی در رده بندی تضادهای عمده و غیرعمــــــده ر کشور نیز رونما نگردد.**

**بنابرین "راه باز و جاده دراز است!". قدر مسلم این است که باید به استقبال اوضاع جدید و فرصت‌های نوین مبارزاتی و چالش‌های مبارزاتی برخاسته از آن شتافت. ضرورت جدی وجود دارد که باید روی‌کردهای مبارزاتی خود را در انطباق با تحولات حاصله در اوضاع افغانستان، منطقه و جهان و طبعاً در انطباق با استقامت استراتژیک خط‌ ومشی حزب، کم‌وبیش بازبینی نمود.**

**"هـیـئـت تـحـریـریـه"**

[www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)

[sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com)

**شکـستِ مفتضحانۀ**

**دموکراسی تحمیلی ارتـــــجاعی و اشــغال‌گــرانۀ امــپریالیستی در افغانستان**

**اعلام نتایج نهایی دور چهارم انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده به طور بسیار واضح و آشکار شکست مفتضحانۀ این دموکراسی تحمیلی ارتجاعی و اشغال‌گرانۀ امپریالیستی در افغانستان را به نمایش گذاشت. نتایج غیررسمی اولیۀ این انتخابات تعداد مجموعی افراد شرکت‌کننده در انتخابات را در حدود دومیلیون‌وهشت‌صد هزار نفر نشان داد. اما نتایج رسمی اولیۀ آن توسط کمسیون انتخابات در حدود یک‌میلیون و هشت‌صد هزار نفر اعلام گردید. به عبارت دیگر یک میلیون رأی انداخته‌شده به صندوق‌های انتخاباتی به عنوان آراء تقلبی و غیرمعتبر شناخته شده و از لیست شرکت‌کنندگان در انتخابات حذف شدند. بناءً تا این جا مشخص گردید که مجموعاً یک میلیون رأی از مجموع آراء موجود در صندوق‌های انتخاباتی (دومیلیون‌وهشت‌صد هزار رأِی) آراء تقلبی هستند که مجموعاً در حدود سی‌وشش فی‌صد آراء موجود در صندوق‌های انتخاباتی را نشان می‌داد.**

**اما در مقابل این اعلام نتایج رسمی اولیۀ انتخابات، دسته‌‌های حریف انتخاباتی اشرف‌غنی مجموعاً شانزده هزار (16000) شکایت انتخاباتی به "کمسیون شکایات انتخاباتی" رژیم ثبت کردند که بیش‌ترین این شکایات به دستۀ انتخاباتی عبدالله‌عبدالله تعلق داشت. این دستۀ انتخاباتی مجموعاً سه‌صد هزار رأی (300000) دیگر را نیز به عنوان آراء غیرمعتبر شناسایی کرده و خواهان حذف آن از لیست رأی دهندگان گردید. اگر این درخواست پذیرفته می‌شد، در واقع مجموع آراء تقلبی 1300000 (یک میلیون و سه صد هزار) رأی می‌شد که در حدود 46 فی‌‌صد مجموع آراء موجود در صندوق‌های انتخاباتی را نشان می‌داد، یعنی فی‌صدی تقلبات در این انتخابات را از 36 فی‌صد به 46 فی‌صد بالا می‌برد و کل آراء معتبر را به 1500000(یک‌میلیون‌وپنج‌صدهزار) رأی پایین می‌آورد.**

**حال اگر مجموع نفوس فعلی افغانستان را در حــــــدود ســــــی‌وشش‌میلیون (36000000) نفر تخمین بزنیم، می‌توانیم بگوییم که حداقل بیست میلیون (20000000) نفر افراد دارای حق رأِی در افغانستان وجود دارند که از میان آن‌ها فقط یک‌ونیم‌میلیون (1500000) نفر در انتخابات شرکت کرده اند یعنی صرفاً در حدود 7 فی‌صد مجموع افراد دارای حق رأی در کشور.**

**به این ترتیب مشکل اساسی این انتخابات، تقلب‌کاری دسته‌های انتخاباتی اشرف‌غنی و عبدالله‌عبدالله نبوده بل‌که اساساً این انتخابات متقلبانه بوده است. یعنی این که اکثریت قریب به اتفاق افراد دارای حق رأی یعنی 93 فیصد آن‌ها درین انتخابات شرکت نکرده اند. طبعاً به اصطلاح رئیس جمهور منتخب این انتخابات فقط با سه‌ونیم فی‌صد مجموع آراء + 1 رأی از مجموع آراء ریخته شده به صندوق‌های انتخاباتی، رئیس جمهور به اصطلاح منتخب رژیم خواهد بود. برعلاوه غیر از اشرف‌غنی و عبدالله‌عبدالله هیچ یکی از سایر کاندیداها، به شمول امیر حزب اسلامی (گلبدین حکمت‌یار)، نتوانستند در این انتخابات یک‌صدهزار رأی داشته باشند، در حالی هر یکی از آن‌ها باید اسناد یک‌صد هزار نفر از طرف‌داران خود را به کمسیون انتخابات ارائه می‌کردند تا می‌توانستند در لیست کاندیداهای انتخابات شامل شوند. ازین قرار تمامی آن‌هاای که در جریان انتخابات کم‌تر از یک صد هزار رأی آوردند نیز تقلب‌کار هستند. مثلاً گلبدین حکمت‌یار مجموعاً هفتاد هزار (70000) رأی آورده است یعنی سی‌هزار رأی کم‌تر از مجموع اسناد ارائه شده به کمسیون انتخابات برای شمولیت در لیست کاندیداها. به عبارت دیگر سی‌درصد (30 فیصد) اسناد ارائه شدۀ دستۀ انتخاباتی "صلح و عدالت اسلامی" مربوط به حزب اسلامی به "کمسیون انتخابات"، اسناد تقلبی بوده است.**

**بنابرین مشکل اساسی انتخابات دورۀ چهارم انتخاباتی ریاست جمهوری رژیم این نبوده و نیست که اشرف‌غنی با تقلب خود را رئیس جمهور منتخب رژیم اعلام کرده است، بل‌که این است که این انتخابات اساساَ یک انتخابات تقلب‌کارانه بوده است. فرض کنیم اگر اشرف غنی نه بل‌که عبدالله‌عبدالله به عنوان رئیس جمهور "منتخب" رژیم اعلام می‌گردید، آیا مشکل اساسی این انتخابات حل‌وفصل می‌گردید؟ نه حل‌وفصل نمی‌گردید، بل‌که بیش‌تر از پیش عمق و گسترش می‌یافت. طبعاً این وضعیت در صورتی پیش می‌آمد که "کمسیون شکایات انتخاباتی" و هم‌چنان "کمسیون انتخاباتِ" رژیم سه‌صدهزار رأی دیگر را از لیست شرکت‌کنندگان انتخابات حذف می‌کردند تا در نتیجۀ آن مجموع آراء اشرف‌غنی به شش‌صدهزار رأی پایین می‌آمد و آراء عبدالله‌عبدالله بیش‌تر از آن می‌شد، هیچ یک نصف مجموع آراء جمع یک رأی را تکمیل نمی‌توانست و در نتیجه انتخابات به دورۀ دوم می‌رفت و در آن دوره نیز تقلبات وسیع‌تر صورت می‌گرفت و احتمالاً باز هم دعواهای انتخاباتی سراز نو شروع می‌گردید و این بار نتایج نهایی انتخابات باز هم حداقل پنج ماه دیگر به تعویق می‌افتاد. شاید این بارعبدالله‌عبدالله رئیس جمهور رژیم می‌شد و اشرف‌غنی رئیس اجرائیۀ رژیم و تجربۀ ناکام "حکومت وحدت ملی" یک بار دیگر به گونۀ دیگری تکرار می‌گردید.**

**در واقع نتایج نهایی دورۀ انتخاباتی چهارم ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، به نحوی مثل انتخابات آخری پارلمانی پاکستان، توسط قوای مسلح رژیم تعیین گردید. در انتخابات پارلمانی اخیر پاکستان ارتش پاکستان حرف آخر را زد و عمران خان و حزبش را به قدرت رساند. در انتخابات ریاست جمهوری کنونی افغانستان نیز قوای مسلح رژیم، اعم از اردو، پولیس و استخبارات رژیم حرف آخر را زدند و نتایج انتخابات را به نفع اشرف‌غنی رقم زدند. این کار گرچه در ظاهر توسط "کمسیون انتخابات رژیم" صورت گرفت، ولی عامل اصلی این کار در اساس قوای مسلح رژیم بود که حتی در چند مورد به سرکوب خونین بعضی از مخالفان اشرف‌غنی، مثلاً "عطامحمد‌نور" و "قیصاری" و سایرین، اقدام نمود. واضح است که این اقدامات سرکوب‌گرانه به هیچ صورت ممکن نبوده است که بدون مشوره با فرمان‌دهان عالی‌رتبۀ قوای خارجی اشغال‌گر در نیروهای "حمایت قاطع" صورت گرفته باشد. برعلاوه تبدیلی‌ها و جابه‌جایی‌های وسیع افسران عالی‌رتبۀ نظامی در اردو، پولیس و استخبارات رژیم که به قصد جلوگیری از کودتای احتمالی دستۀ عبداالله‌عبدالله صورت گرفت و باعث تضعیف شدید نیروهای مربوط به آن دسته گردید، بدون استشارۀ مستقیم یا غیرمستقیم افسران عالی‌رتبۀ نیروهای اشغال‌گر "حمایت قاطع" ممکن و میسر نبوده است.**

**همۀ این فعالیت‌های سرکوب‌گرانه برای این صورت گرفت که هم‌سویی سازش‌کارانۀ جناح حقانی در میان طالبان با جناح اشرف‌غنی در رژیم دست‌نشانده که در دورۀ دوم انتخابات ریاست جمهوری قبلی رژیم، که بنا به اعتراف صریح و آشکار رئیس امنیت ملی رژیم (رحمت‌الله نبیل) در آن زمان، به نفع اشرف‌غنی به وجود آمده بود، در مقطع زمانی کنونی بازهم روی‌دست گرفته شود و در خدمت به پیش‌برد مذاکرات صلح میان دولت امریکا و طالبان قرار بگیرد. بی‌جهت نبوده است که دقیقاً در همین مقطع زمانی مصاحبۀ سراج‌الدین حقانی (معاون اول ملاهیبة‌الله رهبر کنونی طالبان) با مجلۀ نیویارک تایمز امریکا به نفع صلح و ختم جنگ منتشر گردیده است.**

**واقعیت این است که جنگ کنونی میان رژیم دست‌نشانده و طالبان، جنگی است میان نیروهای مسلح دو طرف و صلح میان آن‌ها نیز به معنای ختم جنگ میان آن‌ها محسوب می‌گردد. در واقع باید گفت که طالبان یا به طور کلی "امارت اسلامی طالبان" بیش‌تر از آن که یک دولت مدرن با خصوصیات مدرن و وسیع دولتی باشد، یک نیروی نظامی و جنگی بدوی با خصوصیات عقب‌ماندۀ قبیلوی و مذهبی است.**

**در طرف رژیم دست‌نشانده نیز در واقع در شرایط فعلی یک وضعیت مشابه حاکم گردیده است. با رسوایی بارآمده توسط اعلام نتایج نهایی انتخابات به نفع اشرف‌غنی در واقع باید قاطعانه گفت که از یک طرف این رسوایی و از طرف دیگر بی‌التفاتی حساب‌گرانۀ اربابان امپریایستی رژیم نسبت به کلیت انتخابات ریاست جمهوری رژیم، در حقیقت اعتبار و حیثیت دموکراتیک فوق‌العاده اندک مؤسسات به اصــــطلاح دمـــوکراتیک، انتـــخاباتی و غیرنظامی رژیم دست‌نشانده را به صفر تقرب داده و برای آن چیزی باقی نگذاشته است. بنابرین در طرف رژیم پوشالی نیز در واقع فقط نیروهای اردو، پولیس و استخبارات رژیم به عنوان مؤسسات معتبر قابل حمایت از طرف اربابان اشغال‌گر رژیم و مشخصاً نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، باقی مانده است. بنابرین در شرایط فعلی حیثیت اشرف‌غنی بیش‌تر از آن که به عنوان رئیس جمهور انتخابی رژیم دست‌نشانده مطرح باشد، به عنوان سرقوماندان اعلای قوای مسلح رژیم دست‌نشانده مطرح است.**

**رسوایی انتخاباتی رژیم دست‌نشانده در شرایط بسیار حساس سیاسی یعنی شرایط اختتام مذاکرات صلح میان امریکایی‌ها و طالبان و آستانۀ آغاز مذاکرات صلح میان رژیم دست‌نشانده و طالبان به وقوع پیوسته است. اگر این رسوایی به نحوی ترمیم و اصلاح نشود، تأثیرات شدیداَ ناگواری بر موقف اشغال‌گران و رژیم در مذاکرات صلح خواهد داشت. بنابرین اشغال‌گران امریکایی و مشخصاً زلمی خلیل‌زاد رئیس هیئت مذاکره‌کنندۀ امریکایی در مذاکرات قطر سعی خواهند کرد که حداقل به صورت مؤقت روی این رسوایی سرپوش بگذارند تا زمانی که تفاهم‌نامۀ صلح میان دولت امریکا و طالبان به امضاء برسد و هیئت مذاکره‌کنندۀ به اصطلاح جمهوری اسلامی افغانستان تعیین گردد.**

**اگر به رسوایی انتخاباتی رژیم ازین منظر نگاه کنیم می‌توانیم صریحاً بگوییم که چـــــانه‌زنی‌های دســـــتۀ انتخاباتی عبدالله‌عبدالله صــــــرفاً بــــه خـــــاطر امتیازگیری‌های سیاسی در بافت آیندۀ حکومت و هم‌چنان در بافت هیئت مذاکره‌کننده با طالبان صورت می‌گیرد و طبعاً دستۀ مذکور مؤفق خواهد شد که بخشاً به امتیازات مورد خواستش در هر دو مورد دست بیابد. در غیر آن ایجاد دو**



**حکومت توسط هر دو دستۀ انتخاباتی نه منطقی است و نه هم می‌تواند مورد پذیرش اجتماعی و بین‌المللی قرار بگیرد. اگر مورد پذیرش هم قرار بگیرد، که احتمال وقوع آن اندک است، به جز درهم و برهم شدن بیش‌تر از پیش کل رژیم و بازشدن پای امپریالیست‌های روسی در افغانستان نتیجۀ دیگری نخواهد داشت و "بازی بزرگ جدیدی" از سر شروع خواهد شد.**

**\*\*\*\*\*\***

**قرار بود سند ذیل در شمارۀ 22 جریدۀ شعلۀ‌جاوید منتشر گردد. اما متأسفانه از نشر در آن شماره بازماند و اینک در شمارۀ 23 شعلۀ جاوید به نشر آن اقدام می‌گردد.**

**افـغـانـسـتـان بـه کـجـا مـی‌رود؟**

**امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی، دست‌پروده‌های شان را در سال 1374 خورشیدی از حجره‌های مدارس دینی پاکستان بیرون کشیده و در طی مدت کوتاه تقریباً دو ساله در مرکز افغانستان بر اریکۀ قدرت نشاندند. اما زمانی‌که تشخیص نمودند که طالبان نمی‌توانند به طور شاید و باید اهداف شوم شان ‌را در افغانستان و منطقه برآورده سازند، به فکر ساقط ساختن امارت اسلامی طالبان برآمدند و به بهانه "مبارزه علیه تروریزم"، "تأمین دموکراسی" و "آزادی زنان" اکثریت کشورهای امپریالیستی تحت رهبری امپریالیزم امریکا به تجاوز و تهاجم وحشیانه بر افغانستان از طریق هوا ادامه دادند. در جریان این حملۀ امپریالیستی، احزاب ارتجاعی و جنایت‌کار جهادی، "خلقی" ـ پرچمی‌های جنایت‌کار و ملیشه‌های بدنام به عنوان لشکر پیاده اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا وارد صحنه گردیدند و رژیم طالبان را از اریکۀ قدرت به زیر کشیده و افغانستان به اشغال و به انقیاد اشغال‌گران امپریالیست درآمد. در چنین حالتی موجی از تسلیمی سر بلند نمود و کسانی که در گذشته از جریان دموکراتیک نوین بریده و زیر نام "گروه انقلابی..." و "محفل هرات" (که بعداً در یک ترکیب وسیع‌تر تحت نام چهار گروه متحده "تازه اندیشی" را بنیان نهادند) تبارز نموده بودند و علیه خط اصولی جریان دموکراتیک نوین و مدافعین آن جریان به تحقیر، توهین و لجن‌پراگنی پرداخته بودند، از این تجاوز و اشغال‌گری استقبال نمودند.**

**آن‌ها همان‌طوری‌که در زمان جنگ مــــــقاومت عــــــــلیه اشـــــــــغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور شان تن به سازش‌های طبقاتی و ملی دادند و در مقابل دشمنان ملی و طبقاتی سرِ تسلیم فرود آوردند، به همــــان‌گونه اشـــــغال افغانستان توسط امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا را به فال نیک گرفته و سرتعظیم به بارگاه اشغال‌گران امپریالیست فرود آورده و تن به انقیاد ملی دادند. لذا احزاب ساخته و پرداختۀ شان ‌را در وزارت عدلیه رژیم دست‌نشانده راجستر نمودند و از این طریق به تبلیغ و ترویج تیوری انقیاد ملی پرداختند. انقیاد ملی توسط اشغال‌گران مدت چند سال در افغانستتان ادامه یافت و تمام قراء و قصبات را در برگرفت و آن‌ها به آسانی توانستند که به بسیاری از اهداف شوم شان در افغانستان دست یابند.**

**بعد از چند سال طالبان به کمک کشورهای منطقه و نیروهای سیاسی متحد شان توانستند خود را جمع و جور نمایند و به مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندۀ شان بپردازند. این مقاومت قسمی و ارتجاعی روز به روز شدت و حدت بیش‌تری به خود گرفت و عملاً کشور را به دو قسمتِ مستعمره ـ نیمه فیودالی و نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی تقسیم نمود.**

**این زمانی است که امپریالیزم روسیه خود را تا حدودی از بحران‌های اقتصادی ناشی از فروپاشی بلوک وارسا، تجزیۀ شــــــــــــوروی و ســـــــقوط دولت سوسیال‌امپریالیستی در تمام قلم‌رو "شوروی"- که شکست سوسیال‌امپریالیزم شوروی در جنگ افغانستان نقش مهمی در ایجاد این وضعیت داشت- بیرون نموده و در مقابل امپریالیزم امریکا قد برافراشت. از طرف دیگر سوسیال‌امپریالیزم چین نیز می‌رود تا در طی یکی دو دهۀ آینده به قدرت درجه یک جهانی از لحاظ اقتصادی تبدیل شود.**

**در چنین حالتی تبانی بین اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امــــــریکا و امــــــپریالیزم روسیه و سوسیال‌امپریالیزم چین تا حدودی جایش را به رقابت بین شان داده است. امپریالیزم اشغال‌گر امریکا که بحران اقتصادی شدیدی دامن‌گیر آن گردیده، طبق اظهار ترامپ در این مدت به مقدار هفت تریلیون دالر صرف مصارف جنگی‌اش در منطقۀ شرق میانه نموده است که از جمله یک تریلیون دالر آن مصارف جنگ افغانستان در ظرف 18 سال گردیده است. بنابرین امپریالیزم امریکا به این نتیجه رسیده که ادامۀ جنگ در افغانستان این بحران را بیش از همه افزایش می‌دهد و زمینۀ مساعدی برای رقبایش آماده می‌سازد تا وی را بیش‌تر از همه در افغانستان زمین‌گیر نمایند و روسیۀ امپریالیستی انتقام شکست در افغانستان را از او بگیرد. بناءً به فکر سازش با طالبان یعنی دست‌پروردگان دیروزی و مغضوب شدگان امروزی شان برآمد و طرح "مذاکرات صلح" با طالبان را ریخت.**

**طالبان که دست‌پروردگان دیروزی امپریالیزم امریکا و انگلیس بودند، به این نتیجه رسیده اند که بیش‌تر از این نمی‌توانند به جنگ ادامه دهند و ادامۀ جنگ به نفع شان نخواهد بود. لذا به خواست اشــــــغال‌گران امـــــریکا مبنی بر"مذاکرات صلح" پاسخ مثبت دادند و هم اکنون دهمین دور مذاکرات بین طالبان و امریکایی‌ها در جریان است. بدین ترتیب طالبان با پذیرفتن "مذاکرات صلح" اشغال‌گران امریکایی از تقابل قسمی با اشغال‌گران امپریالیست به تقابل- تبانی با آن‌ها روی آورده اند. بیش‌ترین احتمال این اسـت کـه دیـر یـا زود این پروسه تکمیل گردد.**

**دلیل راه انداختن سروصدا در مورد"صلح" توسط اشغال‌گران امریکایی این است که از یک‌طرف مصارفات جنگی شان را پایین بیاورند و از سوی دیگر پای‌گاه‌های نظامی خویش را حفظ و انقیاد ملی بر مردمان افغانستان را تحکیم نماید، و اگر نتواند طالبان را به طور کل به بخشی ار رژیم دست‌نشانده تبدیل نماید حد اقل میان شان درزی ایجاد نموده و اکثریت شان را به بخشی از رژیم دست‌نشانده تبدیل کند. ما به خوبی شاهد آنیم که از یک‌ طرف اشغال‌گران سروصدای صلح راه انداخته اند و از سوی دیگر جنگ را به شدت ادامه می‌دهند.**

**ما بارها گفته ایم که طالبان دست‌پروردگان دیروزی امپریالیزم امریکا و انگلیس اند و جنگ مقاومت قسمی که توسط طالبان به پیش برده می‌شود، دیر یا زود به سازش کشیده و به شکست منجر می‌گردد، زیرا جنک مذکور جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نیست و تأمین‌کنندۀ منافع توده‌های زحمت‌کش افغانستان نمی‌باشد. فقط و فقط جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگی است که تأمین‌کنندۀ منافع توده‌ها بوده و تا استقرار حاکمیت توده‌ها یعنی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به پیش می‌رود. ما طرف‌دار چنین جنگی هستیم، زیرا این جنگ، جنگ قاطبۀ ملت افغانستان است که تحت رهبری پیش‌آهنگ پرولتاریا به پیش برده می‌شود.**

**این که جنگ میان اشغال‌گران امپریالیست و طالبان تا چه مدتی طول می‌کشد و "مذاکرات صلح" چه وقت تمام می‌شود، از قبل نمی‌توان به طور دقیق پیش‌بینی نمود. ما یقین داریم که فعلاً هم "مذاکرات" بین امریکایی‌ها و طالبان پیش برده می‌شود و هم جنگ. ولی این پروسه زمانی به آخر می‌رسد و آتش بس در کشور برقرار خواهد شد. زیرا یک جنگ چند ده ساله هم برای طالبان و هم برای اشغال‌گران امریکایی غیرمحتمل است و به ضرر اشغال‌گران امریکایی تمام می‌شود. جنگ از یک طرف قربانی دارد و اشغال‌گران امریکایی در مدت 18 سال گذشته تلفات زیادی را متحمل شده اند و از سوی دیگر جنگ مخارج گزافی می‌طلبد. طبق اظهارات ترامپ دولت امریکا در مدت هجده سال گذشته یک تریلیون دالر در افغانستان و هفت تریلیون دالر در کل منطقۀ شرق میانه، به شمول پاکستان و افغانستان، خرج مصارف جنگی نموده است. برعلاوه امپریالیزم امریکا با تضادهای لاینحل هم در درون امریکا و هم در بیرون از کشورش روبرو است.**

**گرچه اشغال‌گران امریکایی در شرایط کنونی بازندۀ میدان جنگ نیستند که تمام شروط طالبان را بپذیرند و فوراً از افغانستان پا پس بکشد، اما از لحاظ اقتصادی با بحران شدیدی مواجه اند و باید مصارف جنگی شان را تقلیل دهند، لذا باید "مذاکرات صلح" با طالبان را تا آخر پیش ببرند. از طرف دیگر راهی را که طالبان برگزیده اند نیز بی‌برگشت است و باید این "پروسه" را پیش برده و به آتش بس تن دهند و بالاخره مذاکرات بین‌الافغانی را بپذیرند.**

**بنابرین آغاز مذاکرات میان دو طرف به معنای آغاز روند سازش و تبانی میان آن‌ها است و دیر یا زود روند سازش و تبانی میان طالبان و رژیم دست‌نشانده آغاز خواهد گردید. زیرا نه میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان تضاد بنیادی وجود دارد و نه میان امارت اسلامی طالبان و جمهوری اسلامی رژیم دست‌نشانده تضاد بنیادی وجود دارد. بناءً تضاد میان شان ذاتاً می‌تواند بر مبنای سازش و تبانی حل ‌وفصل گردد، جنگ میان آن‌ها خاتمه یابد و صلح امپریالیستی و ارتجاعی میان شان برقرار شود.**

**باور ما این است: صلحی که میان اشغال‌گران امپریالیست و طالبان به هر شکلی به وجود آید، صلحی مبتنی بر منافع علیای توده‌های مردمان کشور نخواهد بود و نمی‌تواند حتی به عنوان یک صلح امپریالیستی و ارتجاعی سراسری در کشور برقرار شود. لذا در همان سطح محدود غیرسرتاسری خود ذاتاً عامل و حامل جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی دیگری در حال حاضر و در آینده خواهد بود. برقراری روند سازش و تبانی میان اشــــغال‌گران امــــپریالیست و طـــالبان ســــرانجامی جــــز حفــــظ حــــالت رقیق مستعمراتی- استخباراتی و حفظ پای‌گاه‌های استراتژیک اشغال‌گران امریکایی و وابستگی شدید نظامی، سیاسی و اقتصادی کشور به آن‌ها، چیز دیگری نخواهد بود.**

**روند تبانی و سازشی که طالبان با اشغال‌گران امریکایی در پیش گرفته اند دیر یا زود آن‌ها را وا می‌دارد تا از در سازش و تبانی کامل با اشغال‌گران امریکایی درآیند و در قدرت پوشالی رژیم دست‌نشانده به عنوان شریک درجه دوم سهیم شوند، زیرا راهی را که طالبان در پیش گرفته اند برگشت ناپذیر است و هرگز آن‌ها نمی‌توانند به گذشتۀ شان یعنی تقابل مطلق جنگی برگردند.**

**به هر صورتی که روند سازش و تبانی میان شان متحقق گردد، به همان شکل جابه‌جایی تضـاد عــمــده و تضـادهـای غـیـرعــمــده مشخص می‌گردد.**

**ما بر این باوریم که تقابل جنگی میان اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا و طالبان در حال تبدیل شدن به حالت تبانی سیاسی قرار گرفته است. با امضای یک موافقت‌نامه میان شان دیر یا زود این حالت به پایان می‌رسد و حالت تبانی ـ تقابل میان شان برقرار می‌گردد که سرانجامی جز جاگزینی تقابل جنگی به تبانی سیاسی میان شان نخواهد داشت.**

**باز هم مکرراً می‌گوئیم که تضاد طالبان با اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی ماهیتاً تضادی است که می‌تواند از طریق سازش و تبانی میان شان حل ‌وفصل گردد و طالبان به بخشی ار رژیم دست‌نشانده تبدیل گردند.**

**از قبل نمی‌توان پیش‌بینی نمود که این حالت گذار میان اشغال‌گران امریکایی و طالبان تا چه زمانی دوام خواهد کرد و در این مدت گذار چه اشکالات و پیچیدگی‌هایی پیدا خواهد نمود.**

**ما با در نظر داشت این پیچیدگی اوضاع جدید کشور، طالبان را به عنوان نیروی مقاومت جنگی ارتجاعی‌ای که در مسیر تسلیم‌طلبی ملی قرار گرفته و در مقابل امتیازاتی از اشغال‌گران امپریالیست دریافت کرده و خواهد کرد، در نظر داشته و داریم، نه به عنوان یک نیروی مقاومت کنندۀ ارتجاعی مانند گذشته در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان. جنگ‌هاای که هم اکنون از طرف طالبان صورت می‌گیرد جنگ‌هایی برای گرفتن امتیازات بیش‌تر از اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان می‌باشد.**

**هرگاه طالبان در رژیم دست‌نشانده شریک شوند، انقیاد ملی بیش‌تر از حالا شدید‌تر گردیده و طالبان در جرگۀ خاینین ملی در قبال اشغال‌گران شامل می‌گردند و در صف دشمنان عمده کشور و مردمان کشور قرار می‌گیرند. در چنین شرایطی باز هم موج تسلیم‌طلبی افزایش خواهد یافت و تیوری انقیاد ملی بیش‌تر از پیش قوت خواهد گرفت. هواداران تیوری انقیاد ملی معتقد اند که اشغال‌گران امپریالیست افغــــانستان ویران را آباد ســــــاخته و دموکراسی را در افغانستان پیاده نموده و زمینۀ رشد بورژوازی و طبقۀ کارگر را در افغانستان فراهم می‌سازند. آن‌ها این مسأله را طوری بزرگ نمودند که پایۀ تمام استدلالات شان قرار گرفت. آن‌ها تضادها و تناقضات درونی امپریالیزم جهانی را از نظر دور داشته و دارند.**

**هواداران تیوری انقــــیاد مــــلی در افغانستان تلاش نمودند تا نمایشات مضحک اشغال‌گران و رژیم پوشالی را مشروعیت بخشند، بناءً در تمام نمایشات مضحک اعم از انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و شوراهای ولایتی شرکت نمودند، کمپاین‌های انتخاباتی به راه انداختند، به تبلیغ و ترویج تیوری انقیاد ملی پرداختند و به جرگۀ خاینین ملی پیوستند.**

**هجده سال گذشته به خوبی بی‌پایه بودن استدلال تیوری انقیاد ملی را ثابت ساخت. تعداد زیادی از روشن‌فکران و توده‌های ستم‌دیده خواهان انقیاد ملی نیستند؛ آن‌ها میهن پرستان شرافت‌مندی هستند که از وضعیت کنونی جداً نگرانند.**

**ما هیچ‌گاه خطر انقیاد ملی را انکار نمی‌کنیم و صریحاً اظهار می‌داریم که در برابر افغانستان دو آینده وجود دارد: یکی آزادی و دیگری انقیاد. وظیفۀ ما در این برهۀ حساس تاریخ کشور و مردمان کشور کسب آزادی و جلوگیری از انقیاد است. ما بر خلاف هواداران تیوری انقیاد ملی وجود هر دو امکان فوق‌الذکر را قبول داریم و تأکید می‌ورزیم که پیروزی بالاخره از آن توده‌های زحمت‌کش افغانستان می‌باشد، چون خلق سازندگان تاریخ اند.**

**ما در شرایط کنونی در کار تبلیغی و ترویجی خویش شرایط رسیدن به استقلال و آزادی را توضیح و بیان می‌داریم و برای تحقق آن به طور جدی می‌کوشیم. ما این ‌را خاطر نشان می‌سازیم که برای رسیدن به استقلال و آزادی باید انقلاب ملی را به سرانجام رسانیم و در پیوند و تابعیت از آن انقلاب دموکراتیک نوین را نیز به فرجام رسانیم؛ زیرا بدون برانداختن سه کوه (امپریالیزم، فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور) غیرممکن است که توده‌های زحمت‌کش افغانستان به استقلال و آزادی برسند.**

**تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان که از تیوری انقیاد ملی پیروی می‌کنند، انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک را از هم تفکیک نمی‌کنند و در واقع آزادی ملی را در شرایط کنونی چیز زاید می‌شمارند.**

**ما در چنین حالتی نه تنها وجود گرایش‌های سازش‌کارانۀ نیروهای ارتجاعی با اشغال‌گران امپریالیست را قبول داریم، بل‌که گرایش‌های انقلابی را نیز در نظر گرفته و معتقدیم که به تدریج گرایشات انقلابی بر گرایشات سازش‌کارانه و ضد انقلابی چیره می‌شود. برعلاوه ما معتقدیم که برای چیره‌گی گرایشات سالم، سازنده و انقلابی بر گرایشات سازش‌کارانه و ضد انقلابی باید با جدیت مبارزه نمود و بر آن‌ گرایشات فایق آمد. این ایمان خلل‌ناپذیر ماست که روحیۀ انقلابی خویش را از دست نمی‌دهیـم. مـا بـه خـوبـی آگاهـیـم کـه**

**منافع علیای توده‌های ستم‌دیده طلب می‌نماید که آن‌ها خواهان استقلال، آزادی و دموکراسی نوین باشند. بنابرین پیش‌برد تبلیغ و ترویج انقلابی در میان آن‌ها پایه‌های بالقوۀ عمیق و وسیعی دارد و ما مؤظفیم از طریق پیش‌برد کاروپیکار انقلابی توده‌یی امکان باالقوۀ مذکور را به نیروی باالفعل انقلابی تبدیل نماییم.**

**بناءً باید ازین طریق انقلاب ملی را به سرانجام رساند و در تابعیت از انقلاب ملی انقلاب دموکراتیک نوین را نیز انجام داد، یا به عبارت دیگر باید هم ظلم و ستم اشغال‌گران امپریالیست را درهم شکست و هم ظلم و ستم فیودالیزم و بورژوازی بوروکرات را. بدون درهم شکستن این سه کوه توده‌های ستم‌دیده هرگز به آزادی و دموکراسی دست نخواهند یافت.**

**تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان عقیده دارند که اشغال‌گران امپریالیست کشور ویران را آباد می‌کنند، بناءً نباید برای درهم شکستن آن‌ها به کاروپیکار انقلابی دست زد، بل‌که برای ساختن کشور باید با آن‌ها هم‌کاری نمود. در شرایط کنونی دو راه بر سر راه ما وجود دارد: سازش و مقاومت. سؤال این‌ست که باید تن به مقاومت داد و یا سازش؟ آیا باید نیروهای اشغال‌گر را شکست داد یا نه؟ آیا باید فیودالیزم و بورژوازی بوروکرات را درهم شکست یا نه؟ به نظر ما بدون درهم شکستن سه کوه**

**یعنی امپریالیزم، فیودالیزم و بورژوازی**

Your text here

Your text here

**کمپرادور و بوروکرات فکر ساختن کشور، چیز بیهوده‌ای است. توده‌های زحمت‌کش افغانستان فقط آن‌گاه نجات پیدا می‌کنند تا این همه ناهنجاری‌ها در افغانستان درهم شکسته شود. فقط پس از درهم شکستن‌ کهنه است که می‌توان افغانستان نوینی ساخت و توده‌ها را از رنج و فلاکت نجات داد. در افغانستان کنونی ظلم و ستم اشغال‌گران امپریالیست و ظلم و ستم بورژوازی بوروکرات و فیودالیزم بر شانه‌های توده‌ها سنگینی می‌نماید. اما استقلال، آزادی و دموکراسی نوین در کشور کم‌بود است. تا زمانی‌که توده‌ها ظلم و ستم اشغال‌گران امپریالیست و ظلم و ستم بورژوابوروکرات‌ها و فیودال‌ها را درهم نشکنند به استقلال، آزادی و دموکراسی دست‌رسی پیدا نمی‌کنند. ‌**

**\*\*\*\*\***

**این مقاله قبل از نهایی شدن توافق میان امریکایی‌ها و طالبان برای امضای تفاهم‌نامۀ صلح میان آن‌ها به تاریخ دهم حوت سال جاری خورشیدی، آمادۀ انتشار گردید و اینک با همان صورت در این شماره از جریدۀ شعلۀ‌جاوید منتشر می‌گردد.**

**آیا طالبان یک پروژه امریکایی است؟**

**"سازمان رهایی..." و "ساما" در همه جا تبلیغ می‌نمایند که طالبان یک پروژۀ نواستعماری امپریالیزم امریکاست. آیا واقعیت چنین است؟ برای این‌که روشن شود که طالبان کیانند و توسط چه کسانی پرورانده شده اند، به‌تر است که تاریخ ظهور و زوال تحریک طالبان به طور واضح و روشن ارزیابی شود.**

**در سال 1360 خورشیدی مدارس دینی برای طلبه‌های افغانستانی با حمایت آی اس آی پاکستان و کمک‌های مالی عربستان سعودی در پاکستان افتتاح گردید و به صورت منظم سال به سال گسترش یافت. امپریالیزم امریکا در آن‌زمان تشخیص داده بود که طلبه‌های افغانستانی در مدارس پاکستان به‌ترین نیروی حاضر و آماده خدمت برایش در آینده می‌باشند، لذا به طور غیرمستقیم از مدارس مذهبی پشتیبانی نموده و دولت عربستان سعودی را تشویق به کمک مالی می‌نمود. در این زمان می‌توان**

**‌توان گفت که طالبان یک پروژۀ امریکایی بود و امپریالیزم امریکا این پروژه را توسط آی اس آی پاکستان و کمک‌های مالی عربستان سعودی پیش برد.**

**زمانی‌که شرکت بریداس ارجنتاینی خواست تا لوله‌های گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان به پاکستان و هند برساند و برای انتقال لوله‌های گاز با دولت ربانی در افغانستان و دولت پاکستان وارد مذاکره گردید و با آن‌ها توافق‌نامه‌ای به امضاء رساند. در این میان شرکت یونیکال امریکایی به رقابت با شرکت بریداس برخاست و در دادگاه لاهه دعوا راه انداخت. در آن‌زمان نمایندگی حقوقی کمپنی یونیـــــکال به دوش حـــــــامدکرزی و زلمی‌خلیل‌زاد قرار داشت.**

**برای این‌که شرکت بریداس موفق به کشیدن لوله‌های گاز از طریق افغانستان به پاکستان و هند نگردد نیاز به سقوط هر دو رژیم بود. امپریالیزم امریکا دست به کار شد، طلبه‌ها را از حجره‌های مدارس دینی بیرون نمود، تحریک طالبان را به کمک دولت پاکستان و بعضی از دولت‌های عربی ایجاد نمود و سرانجام بر اریکۀ قدرت نشاند، یعنی "پروژه" را تکمیل نمود.**

**به همین ترتیب توسط پرویز مشرف و ارتش پاکستان دست به کودتای نظامی زد و با ساقط کردن دولت ملکی پاکستان به برقراری حکومت نظامی در پاکستان دست زد. برای این‌ که این پروژه به پیروزی برسد امپریالیزم امریکا و انگلیس، پاکستان و عربستان سعودی را، به حمایت طالبان تشویق نمودند و خودشان به طور غیرمستقیم از آن‌ها حمایت نمودند و پشت سر شان ایستادند. اما کمپنی یونیکال برای پیش‌برد اهدافش از تحریک طالبان به صورت مستقیم حمایت نمود و پول و امکانات از طریق حامد کرزی و پدرش به دست‌رس طالبان قرار می داد. در آن زمان حامد کرزی و پدرش در واقع از جملۀ طالبان فعال بودند.**

**در آن زمان امپریالیزم امریکا معتقد بود که می‌توان توسط طالبان کشورهای آسیای میانه را به تسلیم وادار نمود و از این طریق به منابع نفت و گاز آسیای میانه دست‌رسی پیدا نموده و پایپ لین‌های گاز آسیای میانه را از طریق افغانستان به پاکستان و هند اانتقال دهد و برعلاوه هم کشورهای آسیای میانه را به بازار تجارتی خود تبدیل نموده و مواد بنجل خویش را در این بازارها آب نماید و کاملاً این کشورها را از روسیه جدا ساخته و تحت سیطرۀ خویش در آورد. بدین خاطر برای اتمام این پروژه طالبان را به قدرت رساند.**

**اما این پروژه و پلان امپریالیزم امریکا نتیجۀ معکوس داد، یعنی نه تنها موفق به کشیدن پایپ‌لین‌های گـــــــاز آسیای میانه نگردید بل‌که زمینه ساز اتحاد دوبارۀ کشورهای آسیای میانه با روسیه گردید. از طرف دیگر تحریک طالبان تا زمان تصرف شهر کابل تبلیغات شان این بود که آن‌ها به فکر تصرف قدرت سیاسی در افغانستان نیستند، بل‌که فقط می‌خواهند "فسق و فجور" را در کشور نابود کنند. در آن زمان بعضاً افواهات پخش شده در میان مردم این بود که طالبان بعد از نابود ساختن "فسق و فجور" در کشور قدرت را به ظاهر شاه می‌سپارند و خود دوباره به مدارس دینی بر می‌گردند.**

**اما برعکس، آن‌ها پس از تصرف شهر کابل یک "شورای اهل حل و عقد" ساختگی توسط چند صد نفر از ملاهای تابع شان تشکیل دادند، توسط همین شورا در افغانستان دست به تشکیل "امارت اسلامی" زدند و به ملا محمد عمر آخوند لقب "امیرالمومنین" دادند. یقیناً تصرف قدرت سیاسی در افغانستان از همان ابتدای ایجاد تحریک اسلامی طالبان هدف اساسی آن‌ها بوده است.**

**اما تشکیل "امارت اسلامی افغانستان" تا حد نسبتاً زیادی نتیجۀ نزدیکی طالبان با القاعده و مشخصاً نزدیکی خانوادگی اسامه بن لادن و ملا محمد عمر آخوند و تأثیرپذیری طالبان از القاعده بود، آن‌هم در موقعی که دوستی سابق دولت امریکا با القاعده و شخص اسامه بن لادن به دشمنی مبدل شده بود. نتیجۀ این نزدیکی آن بود که نیروهای مربوط به القاعده در افغانستان بسیار قدرت‌مند گردیدند و بـه خـصـوص موقعیت‌های نسبتاً حساس نظامی را به دست گرفتند. یکی از الزامات این وضعیت آن بود که طالبان نیز با کمپنی بریداس ارجنتاینی روابط نزدیک برقرار نمود و از کمپنی یونیکال فاصله گرفت.**

**این عوامل داخلی و خارجی و برعلاوه دوام جنگ‌ها در افغانستان باعث گردید که کمپنی نیوکال نتواند مؤفق به انتقال پایپ‌لین‌های گاز ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان و هند گردد. امپریالیزم امریکا و انگلیس که از ناکامی پروژۀ شان مأیوس گردیده بودند، در تلاش بودند تا راهی برای به دست گرفتن مسئولیت مستقیم پیش‌برد اهداف شان در داخل افغانستان بیابند. درست در همین موقع حادثۀ حمله به مرکز تجارتی بین‌المللی، پنتاگون و قصر سفید در امریکا، توأم با تلفات سنگین خود، پیش آمد، مسئولیت آن به دوش القاعده، که در افغانستان متمرکز شده بود، انداخته شد و دولت امریکا فرصت یافت که فوراً دست به کار شده و بر افغانستان حمله نماید، امارت اسلامی را بر اندازد و القاعده را سرکوب نماید. نتیجۀ این لشکرکشی، اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی بود.**

**اشغال‌گران امپریالیست بعد از اشغال افغانستان خواب و خیال تسلط انحصاری بر کشورهای آسیای میانه، ایران و خاور میانه و غارت و چپاول منابع این کشورها را در سر می‌پروراندند، اما این رؤیاها به یاس و ناامیدی تبدیل شد. در قدم اول پلان امـــــپریالیست‌های اشــــغال‌گر به رهبری امپریالیزم اشغـــــال‌گر امــــریکا انتقال گاز ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان و هند توسط کمپنی امریکایی یونیکال بود. مخالفت طالبان در زمان امارت اسلامی شان و جنگ آن‌ها پس از سقوط امارت اسلامی در برابر اشغال‌گران این پلان را به ناکامی کشاند.**

**واضح است که در اثر فروپاشی سوسیال‌امپریالیزم شوروی و بلوک وارسا ساختار جهان یک قطبی امپریالیستی شکل گرفت و باعث برآمد امپریالیزم امریکا به عنوان یگانه ابرقدرت امپریالیستی در جهان گردید. اما بعد از دودهه (دهۀ آخر قرن بیستم و دهۀ اول قرن بیست و یکم) تغییراتی در سیستم جهانی امپریالیستی به وجود آمد. به نحوی که ساختار یک قطبی امپریالیستی در جهان در حال مبدل شدن به ساختار چند قطبی امپریالیستی در جهان می‌باشد و یگانه ابر قدرت جهان (امپریالیزم امریکا) در حال افول قرار گرفته است.**

**از یک‌طرف رشد ناموزون نظام سرمایه‌داری امپریالیستی در سراسر جهان، باعث گردیده است که اقتصاد امپریالیستی غول پیکر امریکا، به مثابۀ بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی موجود در جهان کنونی، به تدریج در سراشیب ضعف و ناتوانی نسبی قرار گیرد، این ضعف و ناتوانی روز به روز عمق و گسترش بیش‌تری می‌یابد. از طرف دیگرسهم اقتصاد امپریالیستی امریکا در اقتصاد جهانی پیوسته کاهش می‌یابد. هرگاه این وضعیت اقتصادی همین طور پیش برود، می‌توان گفت که چین سوسیال‌امپریالیستی خواهد توانست در ظرف دو دهه بعد از لحاظ اقتصادی در موقعیت درجه اول در جهان قرارگرفته و امپریالیزم امریکا در موقعیت دومین اقتصاد امپریالیستی جهان قرار بگیرد.**

**این سیر افول اقتصادی امپریالیزم امریکا در سطح جهان از همین اکنون آشکار گردیده است، چنان‌چه همین اکنون سوسیال‌امپریالیزم چین بزرگ‌ترین شریک تجارتی خود ایالات متحدۀ امریکا و بزرگ‌ترین شریک تجارتی استرالیا است. سوسیال‌امپریالیزم چین همین اکنون در حال مبدل شدن به بزرگ‌ترین "سرمایه گذار" در قارۀ آسیا است، در حالی که در قارۀ افریقا از قبل موقعیت اولین سرمـــــــــایه‌گــــــذار امــــــــپریالیســـــتی (سوسیال‌امپریالیستی) را از آنِ خود ساخته است. روسیۀ امپریالیستی هم اکنون از حالت رخوت و بی‌حالی بیرون آمده و به عنوان یک ابر قدرت، به خصوص از لحاظ نظامی، در مقابل امپریالیزم امریکا قرار گرفته است.**

**«در نتیجه ماشین نظامی جهانی امپریالیزم امریکا به تدریج از جهات گوناگون با محدودیت‌ها و ناتوانی‌های روزافزون مواجه شده است. ازین‌جاست که برتری فوق‌العادۀ نظامی امریکا در جهان، به مثابۀ بزرگ‌ترین تکیه‌گاه زورگویی‌های هژمونیستی بین‌المللی آن علیه کشورهای تحت سلطه و هم‌چنان سایر قدرت‌های امپریالیستی در جهان، رو به ضعف گذاشته و به طور روز افزون با محدودیت‌های مالی، ضعف‌های تکنیکی و کم‌بود منابع انسانی در مواجهه قرار گرفته است.**

**همین ضعف‌های درونی این ببر کاغذی است که از یک‌طرف شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با مبارزات و حتی مقاومت‌های ولو ارتجاعی و قسمی در عراق، سوریه، افغانستان، یمن و کشورها و مناطق دیگر جهان رقم می‌زند و از طرف دیگر توطئه‌های گوناگون امپریالیستی آن را برای حفظ سلطۀ و هژمونی اش، حتی در قالب مذاکرات صلح، شکل می‌دهد. همین ضعف‌های درونی این غول پاگلین است که شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با قدرت‌های امپریالیستی روسیه و سوسیال‌امپریالیستی چین، به مثابۀ قدرت‌های رقیب در حال عروج، در این گوشه و آن گوشۀ جهان رقم زده و در آیندۀ نزدیک باز هم عمق و گسترش بیش‌تری خواهد بخشید.» (شعلۀ جاوید ـ دور چهارم ـ شمارۀ بیستم ـ صفحۀ پنجم)**

**همین ضعف و ناتوانی اشغال‌گران امپریالیست و در رأس آن‌ها امپریالیزم اشغال‌گر امریکا است که آن‌ها را به پای میز مذاکرات با طالبان کشانده است.**

**به همین ترتیب جنگ قسمی ارتجاعی طالبان جنگی است که احتمال پیروزی ندارد و طالبان که دست‌پروردگان دیروزی امپریالیزم امریکا و انگلیس بودند، این‌ ضعف و ناتوانی خویش را به خوبی درک نموده اند و به همین علت به پای میز مذاکره با اشغال‌گران امریکایی کشیده شده اند. ده دور مذاکرات میان شان بیان‌گر تمایل هر دو طرف به تبانی و سازش است.**

**هر گاه در هر شرایط مشخص بتوانیم تضادها را به دقت بررسی نموده و تضاد عمده و تضاد غیرعمده را مشخص سازیم، در آن‌ زمان است که راه حل تضادها را به خوبی معیین نموده می‌توانیم. با تعیین دقیق تضادها است که می‌توانیم استراتیژی و تاکتیک صحیحی در زمینه‌های سیاسی، تشکیلاتی و نظامی برای جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی معین سازیم.**

**زمانی‌که یک کشور مورد تهاجم و تجاوز یک و یا چند کشورامپریالیستی قرار می‌گیرد و به اشغال درمی‌آید با یک سری تضادها روبرو می‌شویم. به خصوص در کشورهای عقب نگه‌داشته شده که تحت یوغ رژیم‌های ارتجاعی نیمه فیودالی ـ نیمه مستعمره قرار دارند. از این رو مسئلۀ مشخص نمودن تضاد عمده و تضاد غیرعمده و هم چنین مسئلۀ چگونگی حل این تضادها دو مسئله‌ای است که برای تعیین سر نوشت انقلاب (شکست و یا پیروی آن) از اهمیت و ارزش درجه اول برخوردار است.**

**چنان‌چه ما نتوانیم این تضادها را مشخص نموده و هر کدام را در جای‌گاهش قرار داده و مبارزات مان ‌را طبق موقعیت تضادها عیار سازیم و یا این که آن‌ها را با هم مخلوط نماییم و از لحاظ اهمیت، هر دو (تضاد عمده و غیرعمده) را در یک سطح قرار دهیم، یا به تسلیم‌طلبی طبقاتی و یا تسلیم‌طلبی ملی خواهیم غلطید. حتی اگر در ارزیابی نقش و اهمیت تضادها در هر مرحلۀ معین تاریخی دچار اشتباه شویم انقلاب به سردرگمی خواهد افتاد و رهبری انقلاب تا پیروزی غیرممکن می‌گیردد، مگر این‌که بتوان این اشتباه را با سرعت مرفوع ساخت. تعیین صحیح تضادهای عمده و غیرعمده بدین خاطر ضروریست که:**

**1 ـ ما را به تعیین استراتیژی و تاکتیک‌های صحیح و هم چنین مرحلۀ تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی کمک می‌کند.**

**2 ـ ما را کمک می‌کند تا مرز دقیق میان انقلاب و ضد انقلاب بکشیم. یعنی ما را به شناخت نیروهای متحد و نیروهاای که می‌توان آن‌ها را بی‌طرف ساخت یاری می‌کند. یا به عبارت دیگر ما را کمک می‌نماید تا دوستان و دشمنان انقلاب افغانستان را به‌تر بشناسیم و هم چنین ما را یاری می‌کند تا دوستان امروزی را که می‌توانند دشمنان فردا باشند به‌تر بشناسیم.**

**3 ـ ما را کمک می‌کند تا مبارزۀ مان را بر ضد دشمن غیرعمده به نحو احسن پیش ببریم و هم‌چنین ما را یاری می‌رساند که از جنگ بر ضد بیش از یک دشمن در زمان واحد بپرهیزیم. یا به عبارت دیگر به ما کمک می‌کند تا تضاد عمده و غیرعمده را با هم منطبق نگردانیم.**

**هدف ما از مشخص نمودن تضاد عمده و غیرعمده در هر مرحلۀ مشخص تاریخی این است که از لحاظ عملی بتوانیم استراتیژی و تاکتیک صحیح برای حل تضادها معیین نماییم. چرا که هر گونه اشتباه از درک و ماهیت این تضادها همان‌گونه که قبلاً بیان داشتیم منجر به تسلیم‌طلبی ملی و یا طبقاتی خواهد گردید. مثلاً هرگاه به طور مطلق به مبارزه علیه دشمنان عمده اهمیت قایل شویم و مبارزه علیه دشمنان غیرعمده را کلاً به فراموشی بسپاریم منجر به تسلیم‌طلبی طبقاتی می‌گردد. چیزی که در جریان مبارزه علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم دست‌نشانده و مزدورش صورت گرفت. و هر گاه تضادها را با هم مخلوط کنیم یعنی تضاد عمده و تضاد اساسی را با هم منطبق بدانیم و یا این‌که تضاد غیرعمده را در اولویت قرار دهیم یا به عبارت دیگر دشمن عمده و غیرعمده را در یک ردیف قرار دهیم و یا این‌که دشمن غیرعمده را بدتر از دشمن عمده بدانیم، به تسلیم‌طلبی ملی تن داده ایم. چیزی که امروز "سازمان رهایی" و"ساما" بدان غلطیده اند. چیزی که امروز احزاب و سازمان‌های متذکره را به تسلیم‌طلبی ملی کشانده است عدم درک از فلسفۀ مائو است. یا به عبارت دیگر عدم تفکیک تضاد اساسی از تضاد اصلی و هم چنین عدم تفکیک تـضـاد اساسی از تـضـاد عمده و عدم شناخت دقیق تضاد عمده و غیرعمده یعنی ندیدن تفاوت میان آن‌ها.**

**بنا بر این طبیعی است که در شرایط کنونی هرگونه مبارزۀ صرف سیاسی و "مسالمت‌آمیز" برای حل تضاد عمده از طریق "مسالمت آمیز" یا "سیاسی" با نیروی اسلحه مواجه می‌گردد. تقاضا برای حل "مسالمت آمیز" تضاد عمده "خیانت عظیم" محسوب می‌گردد. بناءً حل تضاد عمده میسر نیست مگر از طریق جنگ مسلحانه و قهر انقلابی.**

**وقتی از ماهیت تضادها (تضاد عمده و غیرعمده) تحلیل دقیقی صورت نگیرد، درک نادرستی از جنگ کنونی در افغانستان صورت گرفته و در نتیجه نه تنها استراتیژی و تاکتیک درست و انقلابی برای تدارک و بر پایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی وضع نمی‌شود، بل‌که زمینۀ انحراف تسلیم‌طلبی ملی و یا طبقاتی را آماده می‌سازد.**

**"سازمان رهایی..." و "ساما" نتوانستند دریابند که منطبق دانستن تضاد اساسی و تضاد عمده یعنی عدم تفکیک تضاد عمده از تضاد اساسی و یا عدم تفکیک تضاد عمده و غیرعمده، دفاع از منافع اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا است. این‌ها نتوانسته اند دریابند که شعار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی یگانه شعاری است که می‌توان نیروهای انقلابی را زیر درفش آن به وحدت رساند و برای تدارک و برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی آمادگی گرفت و تودهای ستم‌دیده را با چنین شعار و مقاومتی علیه اشغــــــال‌گران امـــــپریالیست بســــیج و سازمان‌دهی نمود، نه از طریق مبارزات مسالمت‌آمیز و یا اعتصابات و تظاهرات.**

**باز هم می‌گوِییم که مشخص نمودن تضاد عمده و غیرعمده و وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی، خط مشی صحیح و انقلابی را معین می‌کند. یا به عبارت دیگر مادامی که مشخص گردیده است که اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا و تمام خاینین ملی در یک صف و توده‌های ستم‌دیده و تمام نیروهاای‌ که در مقابل اشغال‌گران صف آرایی نموده و به مقاومت می‌پردازند در صف دیگر قرار دارند، در این زمان مشخص می‌گردد که این تضاد، تضاد عمده بوده و جز از طریق قهر انقلابی و جنگ خلق راه دیگری برای حل آن وجود ندارد. مائوتسه‌دون با شناخت دقیق تضادها بود که به صراحت اعلان نمود که:**

**«فاشیست‌های آلمان، ایتالیا و جاپان دشمنان عمدۀ ما هستند نه ارتجاع داخلی.»**

**آن نیروای که این مسئله را به طور مشخص دیده نمی‌تواند و باورمند است که این تضاد را می‌توان از راه سازش و تبانی و یا از راه تشکیل احزاب راجسترشده و اعتصابات و تظاهرات و اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل حل نمود به اپورتونیزم راست گرویده و تن به تسلیمی داده و می‌دهد.**

**بر مبنای عدم تفکیک تضادهاست که نیروهای تسلیم‌طلب در شرایط کنونی طالبان را «یک پروژۀ نو استعماری امپریالیزم امریکا» در جامعه معرفی می‌کنند. آن‌ها تا کنون درک نکرده اند که یک پروژه هیچ‌گاه در تقابل و به خصوص تقابل نظامی با کسانی که پروژه را راه انداخته اند قرار نمی‌گیرد. طوری‌که بیان داشتیم طالبان به عنوان یک پروژه در سال‌های 1360 خورشیدی برای امپریالیزم امریکا مطرح بود و تا سال 1374 خورشیدی از آن‌ها حمایت‌های غیرمستقیم می‌نمود و این پروژه را توسط پاکستان و عربستان سعودی پیش برد. در سال 1374 خورشیدی برای بهره برداری این پروژه آن‌ها را به قدرت رساند و زمانی که به این نتیجه رسید که این پروژه دیگر برایش منفعتی ندارد، آن‌را منهدم نمود. طالبان بعد از سقوط رژیم شان تا چند سال توانستند خود را جمع و جور نمایند و برای قدرت‌گیری دوباره در مقابل امپریالیست‌های اشغال‌گر بایستند و به نحوی از انحا از حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم امپریالیزم روسیه و سوسیال‌امپریالیزم چین و هم چنین حمایت کشورهای پاکستان و ایران برخوردار گـــــردند. امـــــپریالیزم روســــــیه و سوسیال‌امپریالیزم چین حسب منافع شان در منطقه نمی‌توانند از مقاومت ارتجاعی طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا حمایت نکنند. ازین زاویه اصولاً نادرست است که ما طالبان کنونی را یک پروژۀ امریکایی بدانیم و اگر بخواهیم در هر حال آن‌ها را فعلاً پروژۀ قدرت‌های بزرگ امپریالیستی خارجی بدانیم، می‌توانیم آن‌ها را بیش‌تر پروژۀ روسی- چینی بنامیم تا پروژۀ امریکایی. حتی در چنین صورتی نیز اصولی نیست که طالبان را یک پروژۀ امریکایی بنامیم. پروژۀ فعلی امپریالیست‌های اشغال‌گر امریکایی، یعنی پروژۀ آن‌ها بعد از تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور، رژِیم دست‌نشانده است نه طالبان. ازین زاویه تلاش امریکا برای پیش‌برد مذاکرات صلح با طالبان را در واقع باید تلاش آن‌ها برای تحکیم و گســـــترش پایه‌هــــای اجتـــــماعی رژیم دست‌نشانده، یعنی تلاش برای تحکیم و گسترش پروژۀ فعلی شان، محسوب نماییم.**

**در شرایط کنونی که طالبان با امپریالیزم اشغال‌گر امریکا وارد مذاکرۀ "صلح" گردیده و از مقاومت مطلق دست‌کشیده اند، در وضعیت جنگی شان تفاوتی به وجود آمده است. یعنی حالت قبلی تقابل شان حالت تقابل ـ تبانی را اختیار نموده و چنین به نظر می‌رسد که اتخاذ این راه توسط طالبان به احتمال زیاد برگشت‌ناپذیر باشد. ولی به احتمال ضعیف ممکن است "پروسه صلح" بین شان نتیجه ندهد و دوباره تقابل ـ تبانی جایش را به تقابل بدهد. به هر صورت تا زمانی که طالبان به تبانی مطلق تن ندهند به عنوان دشمن غیرعمده محسوب می‌گردند و برخورد و مبارزۀ ما علیه آن‌ها از این زاویه، و البته با توجه به پیش‌رفت، عدم پیش‌رفت و عقب‌گرد پروسۀ مذاکرات صلح میان آن‌ها و امریکایی‌ها باید صورت بگیرد.**

**ما بارها گفته ایم که مقاومت ارتجاعی قسمی که توسط طالبان پیش‌برده می‌شود، تأمین‌کننده منافع توده‌های ستم‌دیده نمی‌باشد و هرگاه مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم از طرف نیروهای انقلابی رهبری نگردد به پیروزی منجر نمی‌شود، بل‌که در نیمه راه متوقف شده یا به شکست می‌انجامد و یا به سازش کشیده می‌شود و اگر احیانا به پیروزی برسد، به‌تر از پیروزی احزاب ارتجاعی جهادی و رژیم امارت اسلامی طالبان نخواهد بود.**

**برای این‌که توده‌های ستم‌دیده افغانستان به آزادی واقعی برسند و انقلاب ملی علیه اشغال‌گران امپریالیست و انقلاب دموکراتیک نوین را علیه طبقۀ فیودال و بورژوازی کمپرادور بروکرات به پیروزی**

**مـقـدمـه:**

**"سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" (ساما) در کنگرۀ اولش برنامۀ اسلامی "تازه اندیشان" را زیر نام "اعلام مواضع "ساما"" به عنوان "درفش بیرونی" یعنی برنامۀ "ساما" در سطح جامعه رسمیت بخشید و به این ترتیب برنامۀ دموکراتیک نوشته شده توسط زنده‌یاد مجید را به یک سند درون سازمانی مبدل نمود. به این ترتیب علناً و عملاً جمهوری اسلامی را مانند "سازمان رهایی افغانستان" برنامه‌یی ساخت و عملاً در جهت تحقق آن گام برداشت. برین اساس این سازمان نه تنها در قبال تنظیم‌های ارتجاعی جهادی تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی داد، بل‌که به ادامۀ آن علنا در دام تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژیم پوشالی دست‌نشانده‌اش افتاد.**

**رساند باید جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تحت رهبری پیش‌آهنگ طبقه کارگر را برپا نموده و به آخر رساند.**

**آیا سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) در حال حاضر یک سازمان آزادی‌بخش است، یا یک سازمان تسلیم‌طلبِ ملی و طبقاتی**

**نشانه‌های اولیۀ این خط رویزیونیستی از همان ابتدای شکل‌گیری "ساما" در "جنبش وحدت‌طلبانه" مشهود بود. "ساما" در "کنفرانس مؤسس" خود در اوایل سال 1358 خورشیدی توسط سه جناح تشکیل گردید و اعلامیۀ موجودیت خود را که به نام "اعلامیۀ مؤسس ساما" معروف است انتشار داد. سه جناح تشکیل‌دهندۀ "ساما" عبارت بودند از:**

**1ــ جناح چهار گروه متحده شامل محفل شاه‌پور، محفل اشرف، محفل شمال (محفل پویا و دادفر) و گروه هراتی‌ها،**

**2ــ جناح تحت رهبری داکتر هادی "محمودی" متشکل از بخش عمدۀ محفل سابق محمودی‌ها و محفل زنده‌یاد توریالی،**

**3ــ جناح تحت رهبری زنده‌یاد مجید "کلکانی" متشکل از گروه سابق زنده‌یاد مجید "کلکانی"، گروه زنده‌یاد عزیز "طغیان"، چندین محفل دیگر و تعداد زیادی از منفردین سابقاً منسوب به جریان شعلۀ جاوید.**

**جناح چهار گروه متحده در واقع پیش‌گام‌ترین جناح در شکل‌گیری اولیۀ "ساما" محسوب می‌گردد. همین جناح بود که در خزان سال 1357 خورشیدی پس از چند جلسه که منجر به شکل‌گیری نسبی "چهار گروه متحده" شده بود، به سراغ جناح داکتر هادی محمودی رفت و بحث به خاطر تشکیل یک سازمان آزادی‌بخش با آن جناح را شروع نمود. در ابتدای شکل‌گیری این پروسه جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" هنوز در هم‌کاری با "گروهِ ..." تحت رهبری داکتر فیض قرار داشت و انشعاب میان آن‌ها تازه در حال شکل‌گیری بود. فقط زمانی که انشعاب میان آن‌ها در اوسط زمستان سال 1357 خورشیدی کاملاً شکل گرفت و به وقوع پیوست، دو جناح دیگر "ساما" و جناح زنده یاد مجید "کلکانی" در ارتباط با هم قرار گرفتند و جلسات بحثی به خاطر تشکیل یک سازمان میان شان آغاز گردید.**

**جناح "چهار گروه متحده" از همان ابتدا طرف‌دار "برآمد و پوشش اسلامی" بود و ‌خواستش تشکیل یک سازمان ملی اسلامی با برنامۀ اسلامی و "مشی مستقل ملی" و البته توأم با گرایشات به اصطلاح ترقی‌خواهانه بود. ولی جناح تحت رهبری داکتر هادی محمودی که خود را مارکسیست- لنینیست می‌دانست و "اندیشۀ مائوتسه‌دون" را قبول نداشت، خواستش تشکیل یک سازمان مارکسیست- لنینیست بود. اما جناح تحت رهبری زنده‌یاد مجید که به صورت شفاهی خود را مارکسیست- لنینیست- مائوتسه‌دون اندیشه می‌دانست، در سطح اسناد رسمی و تحریری سازمانی طرف‌دار تشکیل سازمانی با برنامۀ دموکراتیک، و نه برنامۀ دموکراتیک نوین، بود.**

**در "کمیتۀ تحقیقِ تیوریک" که توسط نمایندگان هر سه جناح تشکیل گردیده بود، جروبحث‌ها بیش‌تر میان نمایندگانِ جناحِ چهار گروه متحده و جناح داکتر هادی "محمودی" در می‌گرفت و در هر جلسه ساعت‌ها دوام می‌نمود؛ ولی در جلسات این کمیته نمایندۀ جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" بیش‌تر وقت‌ها ناظر و شنونده بود. نکتۀ قابل یادآوری درین جا این است که در این جروبحث‌ها هیچ ترتیبی برای انتقال مباحث مربوطه به صفوف هرسه جناح در نظر گرفته نشده بود و لذا این جروبحث‌ها صرفاً در سطح افراد شامل در "کمیتۀ تحقیقِ تیوریک" و تعداد انگشت شماری از کادرهای مرکزی هر جناح محدود باقی می‌ماند و صفوف وسیع آن‌ها ازین مباحث دور و تا حد زیادی بی‌خبر باقی می‌ماندند.**

**عاقبت نمایندۀ جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" در "کمیتۀ تحقیقِ تیوریک" ضمن تائید طرح جناح داکتر هادی محمودی مبنی بر تشکیل یک سازمان کمونیستی، پیش‌نهاد کرد که برنامۀ این سازمان به زبان متداول در افغانستان به رشتۀ تحریر درآید و اسـتـفـاده از ادبـیـات کمونیستی صریح در آن صورت نگیرد. گرچه این پیش‌نهاد ظاهراً کم‌و‌بیش توسط دو جناح دیگر پذیرفته شد، ولی اختلافات خطی عمیق میان سه جناح کماکان به قوت خود باقی ماند.**

**جروبحث‌ها در کمیتۀ تحقیقِ تیوریک هم‌چنان ادامه داشت که در اوایل سال 1358 یک کنفرانس عمومی توسط سران هـر سـه جـنـاح تشکیل گردید تا مباحث قابل بحث به نحو وسیع‌تری در میان کادرهای جناح‌ها مطرح گردد. اما در عمل این کنفرانس نتوانست این جروبحث‌ها را پیش ببرد، بل‌که تحت تأثیر شروع جنگ‌ها در اطراف و اکناف کشور و مشخصاً جنگ‌جویان مربوط به جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" در مناطق مختلف کشور و مشخصاً جان‌باختن یک چریک معروف این جناح در منطقۀ "شمالی" و هم‌چنان پیش‌رفت‌های گسترشی زنده‌یاد مجید "کلکانی" در طرحات کودتا- قیامی اش در میان افسران اردوی رژیم و تعدادی از متنفذین و سران قومی، به کنفرانس مؤسس "ساما" مبدل گردید.**

**طبیعی بود که چنین کنفرانسی فقط می‌توانست یک سند التقاطی بیرون دهد تا آشتی میان جناح‌های مختلف هم‌چنان حفظ گردد. اعلامیه‌ای که درین کنفرانس به صورت عجولانه و بدون بحث‌های قبلی توسط زنده‌یاد مجید کلکانی تدوین و تصویب گردید، اعلامیه‌ای بود که طبق فیصله در کمیتۀ تحقیقِ تیوریک، دارای زبان متداول بود و در آن از اصطلاحات کمونیستی صریح استفاده صورت نگرفته بود و در عین‌حال نشانه‌های روشنی از طرحات برنامه‌یی دو جناح دیگر نیز در آن به صورت روشن مشهود بود. درین اعلامیه گفته شده بود که:**

**«امپریالیزم روس اسلام را به مثابۀ سدی در برابر سیاست امحای هویت ملی مردم ما مورد تعارض قرار داده و با مقاومت ملی زیر لوای اسلام مواجه شده است.»**

**این جمله در اعلامیۀ تأسیس "ساما" نشانۀ روشنی از طرحات برنامه‌یی جناح چهار گروه متحده بود. حاملین این طرحات بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" در خزان سال 1362، بنا به گفتۀ افراد شرکت‌کنندۀ این جناح در کنفرانس مذکور، به جناح "تازه‌اندیشان" (رویزیونیست‌ها) معروف شدند. در واقع این جناح بود که کل برنامۀ اسلامی خود را بر مبنای این تیوری که: «اسلام لوای مقاومت ملی مردم ما علیه سیاست امحای هویت ملی ما توسط امپریالیزم روس است.» قرار می‌داد و طرف‌دار تشکیل یک سازمان ملی اسلامی با برنامۀ ملی اسلامی به اصطلاح ترقی‌خواهانه بود.**

**در اعلامیۀ تأسیس "ساما" در حالی ضرورت "تشکیل جبهۀ رهایی‌بخش ملی" مطرح گردید که از ضرورت تشکیل "حزب کمونیست" حتی به زبان متداول یا زبان به اصطلاح آزوپ و به صورت "حزب طبقۀ کارگر" حتی ذکری هم به عمل نیامده است.**

**در اعلامیۀ مذکور از قدرت‌های امپریالیستی رقیب سوسیال امپریالیزم شوروی تحت عنوان "جهان آزاد" یاد شده است و در عین‌حال به جای اصطلاح سوسیال‌امپریالیزم شوروی از امپریالیزم روس استفاده شده است.**

**از زمان تأسیس "ساما" تا زمان دست‌گیری زنده‌یاد مجید کلکانی، غیر از انتشار اعلامیۀ تأسیس "ساما"، چندین شب‌نامۀ تبلیغاتی توسط "ساما" منتشر گردید که همه دارای زبان متداول و به اصطلاح دموکراتیک بود که در اصل توسط زنده‌یاد مجید "کلکانی" به رشتۀ تحریر درآمده بود.**

**در طی همین زمان چندین ماهه، زنده‌یاد مجید "کلکانی" از هر فرصتی برای تدوین بخش‌های مختلف برنامۀ "ساما" استفاده می‌کرد. بخش بیش‌تر وقت قابل استفاده برای این کار، زمان قبل از تجاوز و لشکرکشی سوسیال‌امپریالیزم شوروی بر افغانستان بود و بخش کم‌تر آن به زمان بعد از آن یعنی به زمان تحت اشغال بودن افغانستان توسط سوسیال‌امپریالیزم شوروی تعلق داشت. به همین جهت در این برنامه هم موضع‌گیری‌های صرف علیه رژیم کودتای هفت ثور به عنوان دشمن عمده مطرح گردیده است و هم موضع‌گیری‌های صرف علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست روس به عنوان دشمن عمده.**

**موقعی که زنده‌یاد مجید "کلکانی" در اواخر سال 1358 دست‌گیر گردید، برنامۀ نوشته شده توسط او بازبینی دقیق نشده بود و هنوز کاملاً منسجم نبود. بازماندگان جناحی زنده‌یاد مجید "کلکانی" قادر نشدند که برنامۀ مذکور را ماه‌ها بعد از دست‌گیری‌شان و حتی جان‌باختن‌شان، در کنگرۀ اول "ساما" در اوایل سال 1359 خورشیدی، به صورت یک‌دست و مـنـسـجـم بـرنـامـه‌ای بـسـازنـد کـه در آن اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست، یا اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ‌شان بـه صـورت تـوأم، بـه عـنـوان دشـمـن عـمـده مطرح شده باشد.**

**مدت زمانِ اندکی پس از دست‌گیری زنده یاد مجید کلکانی در اواخر سال 1358، جناح چهار گروه متحده برنامۀ اسلامی خود را به صورت درون سازمانی در سطح نسبتاً وسیعی منتشر ساخت. جناح تحت رهبری داکتر هادی محمودی مسئولیت این کار را نه تنها متوجۀ جناح چهار گروه متحده بل‌که متوجۀ جناح زنده‌یاد مجید کلکانی نیز ساخت و از "ساما" انشعاب نمود که بعدها "سازمان انقلابی وطن‌پرستان واقعی" (ساوو) را تأسیس نمود و برنامۀ به اصطلاح مارکسیستی- لنینیستی خود را در کنگرۀ سازمان مذکور به عنوان برنامۀ "ساوو" تصویب نمود. به این ترتیب فقط دو جناح دیگر در "ساما" باقی ماندند که به پای تشکیل کنگرۀ اول "ساما" رفتند. مدتی قبل از تشکیل کنگرۀ اول "ساما"، جناح طرف‌دار برنامۀ نوشته شده توسط زنده‌یاد مجید کلکانی در بهار سال 1359 یک جلسۀ ویژۀ جناحی تشکیل داد. برنامۀ غیرمنسجم متذکره در جلسۀ جناحی متذکره به عنوان برنامۀ "ساما" به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت و فیصله گردید که همین برنامه به کنگره ارائه گردد و اگر نمایندگان جناحِ دیگرِ "ساما" در کنگره با آن مخالفت نمایند، جناح طرف‌دار برنامه راه خود را از آن‌ها جدا نماید.**

**وقتی کنگرۀ اول "ساما" تشکیل گردید و برنامۀ متذکره از طرف جناح طرف‌دار آن به عنوان برنامۀ "ساما" به کنگره ارائه گردید، جناح چهارگروه متحده نیز برنامۀ اسلامی خود را داشت. ولی با ملاحظۀ قیدوشرط طرف‌داران برنامه، و نیز با توجه به سوابق مخالفت جدی با این برنامه و بروز انشعاب در "ساما" و تشکیل "ساوو"، گویا به خاطر جلوگیری از یک انشعاب دیگر در "ساما" نخواستند آن برنامۀ اسلامی را به کنگره ارائه نمایند. به این ترتیب برنامۀ نوشته شده توسط زنده‌یاد مجید کلکانی به همان صورتِ غیرِمنسجمِ خود، در کنگره تصویب گردید.**

**اما جناح چهار گروه متحده از یک طریق دیگر برنامۀ اسلامی خود را در کنگره تصویب نمود. آن‌ها پس از تصویب برنامۀ "ساما" به اتفاق آراء در کنگره، این بحث و پیش‌نهاد را در کنگره مطرح کردند که: ما نمی‌توانیم این برنامه را در میان توده‌ها ببریم و فقط خواهیم توانست آن را در میان منسوبین سازمان و حداکثر منسوبین جنبش چپ ببریم و به عنوان درفش مبارزاتی درونی سازمان و حداکثر برنامۀ درونی در سطح جنبش چپ از آن استفاده نماییم. لذا در پهلوی آن به یک درفش بیرونی و توده‌یی نیز نیاز داریم که از آن در میان توده‌ها و رهبری مبارزات آنان استفاده کنیم. این بحث و پیش‌نهاد نیز به اتفاق آراء در کنگره مورد تصویب قرار گرفت و کنگره فیصله نمود که این درفش بیرونی و توده‌یی تحت عنوان "اعلام مواضع سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" توسط کمیتۀ مرکزی منتخب کنگره تدوین و تصویب گردد و به عنوان یک سند برنامه‌یی سازمانی در فعالیت‌های مبارزاتی توده‌یی سازمان مورد استفاده قرار بگیرد. در پولینوم اول کمیتۀ مرکزی "ساما" این سند برنامه‌یی تدوین و تصویب گردید و به این ترتیب "ساما" دارای دو سند برنامه‌یی گردید:**

**1ــ "برنامۀ سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" به عنوان یک برنامۀ دموکراتیکِ درون سازمانی و درون جنبشی، و**

**2ــ "اعلام مواضع سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) " به عنوان یک برنامۀ اسلامی و ملی علنی و توده‌یی و در سطح جامعه.**

**بلافاصله پس از انتشار "اعلام مواضع ساما"، میان دو جناح طرف‌دار "برنامه" و جناح طرف‌دار "اعلام مواضع" کشمکشی به شکل کشمکش میان "کمیتۀ تشکیلات" سازمان و "دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی" سازمان درگرفت. "کمیتۀ تشکیلات" تحت تسلط جناح طرف‌دار "برنامه" قرار داشت، در حالی‌که در دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی جناح طرف‌دار "اعلام مواضع" اکثریت داشت.**

**پس از مدتی مسئول کمیتۀ تشکیلات دست‌گیر گردید و مسئول کمیتۀ نظامی نیز مفقود شد. هردوی آن‌ها به جناح طرف‌دار برنامه تعلق داشتند. سپس یکی از اعضای دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی سازمان که به جناح طرف‌دار "اعلام مواضع" تعلق داشت خودسرانه به پشاور فرار نمود و دو عضو دیگر دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی سازمان، که آن‌ها نیز به جناح طرف‌دار "اعلام مواضع" تعلق داشتند، گوشه‌گیری اختیار نموده و خانه‌نشین شدند. پس ازین حوادث یکی از اعضای کمیتۀ تشکیلات که به جناح طرف‌دار برنامه تعلق داشت و فرد اصلی رهبری‌کنندۀ کشمکش درونی علیه اکثریت طرف‌دار اعلام مواضع در دفتر بود نیز دست‌گیر گردید. به این تـرتـیـب در واقـع کل ترکیب پنج نفرۀ دفتر سیاسی تعیین شده در پولینوم اول کمیتۀ مرکزی سازمان فروپاشید و بلاتکلیفی کمیتۀ تشکیلات و کمیتۀ نـظـامـی را نیز فراگرفت و در نتیجه، یک بحران تشکیلاتی و نظامی در سراسر سازمان تبارز نمود.**

**در چنین وضعیتی بنا به ابتکار دو فردی که هیچ یک شان عضو کمیتۀ مرکزی سازمان نبودنـد، تعدادی از اعضای باقی‌مانـدۀ کمیتۀ مرکزی و تعدادی از کادرهای سازمان در خزان سال 1359 گرد آمدند و جلسه‌ای برگزار کردند که نام آن را "پولینوم دوم کمیتۀ مرکزی سازمان آزادی‌بخش مردم افغاستان (ساما)" گذاشتند. درین پولینوم فقط یکی از اعضای دفتر سیاسی تعیین شده توسط پولینوم اول کمیتۀ مرکزی سازمان حضور داشت که به جناح طرف‌دار "اعلام مواضع" تعلق داشت و از لحاظ تشکیلاتی و مقدم بر آن از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی نقش محوری درین پولینوم بازی نمود. اعلامیۀ این پولینوم، علی‌رغم این که ظاهراً طبق نظریات جناح طرف‌دار برنامه تدوین گردیده بود و نویسندۀ اصلی آن یکی از افراد همین جناح بود، در واقع زمینه را برای تأمین رهبری جناح طرف‌دار "اعلام مواضع" بر سازمان مساعد ساخت.**

**پس ازین پولینومِ کمیتۀ مرکزی سازمان بود که "ندای آزادی" بسم‌الله‌دار به عنوان "ارگان مرکزی سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" منتشر گردید و شماره‌های اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم‌‌وششم آن تا زمان مورد ضربت قرار گرفتن دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی سازمان در اواسط سال 1360 منتشر گردید و نقش مهمی در تبلیغ برای "ساما" و فعالیت‌های مبارزاتی آن، به ویژه فعالیت‌های نظامی آن، بازی نمود.**

**با ضربت خوردنِ دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی سازمان و دست‌گیری چهار تن از اعضای پنج‌گانۀ آن در ماه اسد سال 1360 خورشیدی بازهم کلکتیو رهبری سازمان دچار بحران گردید. اعضای باقی‌ماندۀ کمیتۀ مرکزی سازمان که یگانه فرد باقی‌ماندۀ دفتر سیاسی باقی ماندۀ تعیین شده توسط پولینوم دوم کمیتۀ مرکزی سازمان یعنی "آذر" (نعیم ازهر) نیز در میان آن‌ها بود یک جلسۀ اضطراری تشکیل دادند و دفتر سیاسی و کمیتۀ مرکزی سازمان را ترمیم کردند.**

**"آذر" به جناح چهار گروه متحده یا جناح "تازه اندیشان" تعلق داشت و نویسندۀ مقالۀ رویزیونیستی تحت عنوان "در رابطۀ بقا و مبارزه" مندرج در شمارۀ پنجم‌وششم "ندای آزادی" بود. وی در هم‌راهی با داکتر صدیق و کسان دیگری از بخش هراتِ این جناح در شهر کابل، در سال 1359 ارتباطات دولتی پیدا کرده بودند، بدون این که بقیه افراد دفتر سیاسی و کمیتۀ مرکزی سازمان ازین ارتباطات با خبر باشند.**

**همین گروپ تسلیم‌شده به دولت مزدور بود که بعد از جان‌باختن مسئول اول دستۀ چریکی شهر کابل توانست یکی از افراد مربوط به خود یعنی "احمد" را به حیث مسئول این دسته نصب نماید. دلیل این مسئولیت‌دهی به "احمد" این بود که وی و چند تن دیگر از افراد مربوط به وی، قبلاً دست به ترور ظاهراً موفقانۀ چند تن از افراد مربوط به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق در شهر کابل زده بودند که والی سابق رژیم مزدور در هرات یکی از آن‌ها بود. بعدها در جریان تحقیقات "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" که پس از کنفرانس سرتاسری "ساما" تشکیل گردید، روشن شد که ترورهای مذکور بخشی از یک برنامۀ عملی مشترک جناح "پرچم" رژیم مزدور و بخش تحت رهبری "آذر" و داکتر صدیق در "ساما" بوده است.**

**طبق برنامۀ مذکور "احمد" و افرادش دست به ترور افراد معینی از جناح خلق که توسط پرچمی‌ها نشانی می‌شدند می‌زدند و در بدل آن مقداری اسلحه و مهمات از پرچمی‌ها"جائزه" می‌گرفتند و به افراد معینی از جنگ‌جویان مربوط به "ساما" در هرات، که از طریق همین گروپِ "آذر" و داکتر صدیق در کابل، ارتباطات دولتی پیدا نموده بودند، می‌فرستادند. بخش اصلی این برنامه مرتبط ساختن افراد معینی از روابط "ساما" در هرات با "خاد" هرات بود. سرشناس‌ترینِ این افراد "څارنوال" بود که به عنوان یکی از نمایندگان "حوزۀ غرب ساما" در کنفرانس سرتاسری "ساما" نیز توسط ولید شرکت داده شده بود. طبق این برنامه به تدریج روابط افراد معینی از جنگ‌جویان "ساما" در هرات ... با دولت مزدور عمق و گسترش یافت و روابط "شیرآغای چونگر" نیز با دولت مزدور بیش‌تر و بیش‌تر گردید. با تشدید و گسترش اختلافات میان دوبخش تسلیم‌طلب و بخش مخالفین آن بخش در چند مورد معین افراد متعلق به بخش مخالف تسلیم‌طلبان توسط "شیرآغای چونگر" و افراد مرتبط با آن ترور شدند. این موضوع تا حدی در سطور بعدی این نوشته توضیح داده شده است.**

**عاقبت یک تعداد از مخالفین تسلیم‌طلبان توطئه‌گرانه ترور شدند و تعداد دیگری به ایران عقب‌نشینی کـردنـد و فـعـالـیـت‌هـای نـظـامـی**

**"ساما" در هرات وسیعاً پایان یافت و فقط بقایای آن در پوشش جمعیت علمای حرکت انقلاب اسلامی در یکی دو نقطۀ دور افتادۀ ولایت هرات ادامه یافت. ناگفته نماند که تمامی فعالیت‌های نظامی مرتبط به "شیرآغای چونگر" نیز در واقع در پوشش جمعیت علمای حرکت انقلاب اسلامی درهرات قرار داشت و فعالیت‌های کاملاً مستقل، مثل فعالیت‌های نظامی "ساما" در کوه‌دامن، پروان و قندوز نبود.**

**به هر حال حتی تا زمان تدویر کنفرانس سرتاسری "ساما" در اواخر خزان سال 1362، تسلیم‌طلبی‌های گروه هراتی‌های "ساما" نه تنها در هرات بل‌که حتی در شهر کابل از سایر اعضای دفتر سیاسی و کمیتۀ مرکزی سازمان مخفی مانده بود و فقط تبصره‌های گنگی در میان سایر کادرهای "ساما" درین مورد وجود داشت.**

**در کنفرانس سرتاسری "ساما"، و قبل از آن در کنفرانس مشترک "بخش غرجستان ساما" و "حوزۀ غرب ساما" سخن‌گوی "حوزۀ غرب ساما" مدعی شد که سازمان قادر شده است در حوزۀ غرب و مشخصاً در هرات تسلیم‌طلبی‌ملی را ریشه‌کن نماید و اعدام داکتر صدیق را به عنوان یک حرکت روشن درین زمینه ذکر نمود.**

**هم‌چنان گسترش تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی در واحدهای منطقه‌یی دیگر "ساما" نیز تا آن زمان روشن و واضح نشده بود. به همین سبب شرکت "څارنوال" به عنوان یکی از نمایندگان حوزۀ غرب "ساما" در کنفرانس سرتاسری "ساما" در آن زمان هیچ گونه مخالفتی را برنینگیخت. امیدواریم به زودی بتوانیم دامنه و گســــــترش تســــلیم‌طلبی مــــــلی در قـــبال سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژِیم دست‌نشانده اش را در "ساما" مورد بحث قرار دهیم.**

**در واقع در کنفرانس سرتاسری "ساما" تقریباً به صورت انحصاری تنها به تسلیم‌طلبی‌های به وقوع پیوسته در کوه‌دامن پرداخته شد و از همین پرداختن محدود به قضیه، نتیجه‌گیری به عمل آمد. در واقع بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" و تشکیل "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" بود که ابعاد و گستردگی این تسلیم‌طلبی به عنوان یک معضلۀ سرتاسری در "ساما" خود را نشان داد.**

**در این جا به طور خلاصه باید گفته شود که در "ساما" پدیدۀ تسلیم‌طلبی ملی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران هفت ثوری‌اش پدیدۀ صرفاً محدود به کوه‌دامن نبود.**

**این پدیده قبل از همه از طریق "آذر" و "داکتر صدیق" در بخش سامایی‌های هراتی‌ مقیم شهر کابل نمودار گردید و سپس از طریق آن‌ها در سال 1359 خورشیدی در میان تعدادی از سامایی‌های هرات برده شد، چنان‌چه "څارنوال" در همین سال به طور نسبتاً آشکار با "خاد" هرات ارتباط داشته است. سامایی‌های کوه‌دامن و سایر اعضای کمیتۀ مرکزی "ساما" تا زمان بروز تسلیم‌طلبی در کوه‌دامن از روابط دولتی سامایی‌های هراتی مقیم کابل و خود واحد هرات اطلاع نداشتند. اما پس از آن که روابط کوه‌دامن به شهر کابل رفتند و با دولتی‌ها در شهر کابل تماس گرفتند، اطلاع یافتند که بخش هراتی‌های مقیم شهر کابل نیز قبلاً خودسرانه با دولت مزدور ارتباط گرفته اند. پس از این بود که "آذر" یک جا با "داکتر صدیق" سوار بر موتر جیپ روسی ادارۀ "خادِ" رژیم (خدمات امنیتی دولتی) به کلکان رفتند و با تسلیم‌طلبانِ کوه‌دامنی از نزدیک دیدند.**

**"آذر" درین دیدار به عنوان عضو ارشد دفتر سیاسی "ساما" ره‌نمودهایی به تسلیم‌طلبان کوه‌دامنی داد و به کابل برگشت. اما حتی پس از آن نیز موضوع گستردگی تسلیم‌طلبی سامایی‌ها در هرات برای ما به صورت دقیق روشن نشده بود. این موضوع تا حد زیادی پس از تشکیل "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" و از طریق روابط حزب و دوستان حزب در هرات روشن گردید. بنابرین ما فعلاً در وضعیتی قرار داریم که می‌توانیم عمق و گستردگی تسلیم‌طلبی سامایی‌ها در هرات را روی‌هم‌رفته نسبتاً روشن بیان نماییم و این کار را حتماً خواهیم کرد.**

**برعلاوه پدیدۀ تسلیم‌طلبی سامایی‌ها در قبال سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش در واحدهای دیگر "ساما"، مثلاً در پروان، سمت شمال و شهر کابل نیز تبارزاتی داشته است. در واقع مجموعۀ این تسلیم‌طلبی‌ها نشان داد که این موضوع یک پدیدۀ عارضی و استثنایی و صرفاً مربوط به کوه‌دامن نبوده بل‌که موضوعی بوده که دارای ریشه‌های ایدیولوژیک- سیاسی عمیق در "ساما" بوده است.**

**در واقع همین موضوع یکی از دلایل اصلی گسست قطعی "بخش غرجستان ساما" در مرحلۀ دوم فعالیتش از آن سازمان و تشکیل "هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان" بود. دلیل دیگر این گسست قطعی از "ساما"، که دربرگیریدۀ گسست از "بخش غرجستان ساما" نیز بود، پیوند یافتن "ساما" تحت هدایت "قیوم رهبر" با رویزیونیست‌های بر سر اقتدار در چین و تلاش "رهبر" برای قطعی ساختن این پیوند از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی بود.**

**با توجه به تمامی مطالب مطرح شده در فوق باید در مورد "ساما" به صراحت و روشنی گفته شود که:**

**1 ــ "ساما" از همان زمان تأسیسش تا حال یک سازمان کمونیستی مارکسیست- لنینیست- مائوتسه‌دون اندیشه نبوده است. برنامه و ائین‌نامۀ تشکیلاتی "ساما" فقط گرایشی از لحاظ سیاسی به این سمت دارد، ولی این دو سند اساسی "ساما" از موضع‌گیری ایدیولوژیک روشن کمونیستی برخوردار نیست.**

**2 ــ "ساما" همان گونه که از نامش (سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان) پیدا است فقط می‌توانست ـ و می‌تواند ــ یک سازمان آزادی‌بخش باشد و نه یک سازمان کمونیستی مارکسیستی ــ لنینیستی ــ مائوتسه‌دون اندیشه یا مائوئیستی. "ساما" در حد یک سازمان آزادی‌بخش مردمی نیز از همان ابتدای تأسیس خود آغشته به خواست جمهوری اسلامی و شعار «مقاومت ملی زیر لوای اسلام» بود و حتی یک سازمان دموکراتیک کهن استوار با خواست نظام سکولار و جدایی دین از دولت نبود. این سازمان حتی بعد از کنفرانس سرتاسری اش در اواخر خزان 1362 خورشیدی "ندای آزادی" بسم‌الله دار منتشر کرد. حتی امروز که این سازمان نیروهای اسلامیستی مثل طالبان را در صف اشغال‌گران امپریالیست امریکایی قرار می‌دهد، حاضر نیست علیه اسلام‌بازی‌های پراگماتیستی دیروزی خود موضع‌گیری روشن و واضح اختیار نماید.**

**3 ــ "ساما" نه تنها تا حال حاضر نشده است علیه تسلیم‌طلبی‌های دیروزی خود در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژِیم دست‌نشاندۀ آن‌ها به موضع‌گیری روشن ایدیولوژیک- سیاسی و تحلیلی بپردازد، بل‌که از موضع‌گیری روشن ایدیولوژیک- سیاسی و تحلیلی علیه تسلیم‌طلبی‌های امروزی خود در قبال اشغال‌گران امپریالیست امریکایی، شرکاء جرم شان و رژیم دست‌نشاندۀ شان نیز تا حال شانه خالی کرده است. بنابرین چهرۀ امروزی "ساما" به عنوان یک "سازمان آزادی‌بخش" مردمی نیز تا حد زیادی مخدوش و آلوده به تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران امپریالیست است، همان گونه که امروز چهرۀ "سازمان آزادی‌بخش فلسطین" مخدوش و آلوده به تسلیم‌طلبی ملی در قبال صهیونیزم و امپریالیزم است.**

**از لحاظ عملی روزانه نیز نیروهای "ساما" از مناطق تحت نفوذش در کوه‌دامن از توده‌های مردم مانند احزاب جهادی عشر جمع‌آوری می‌نمودند. چنان‌چه همین جمع‌آوری عشر سبب برخورد بین نیروهای حزب اسلامی به رهبری گلبدین و نیروهای "ساما" در کوه‌دامن و عاقبت تسلیمی نیروهای "ساما" در کوه‌دامن به رژیم مزدور و اشغال‌گران سوسیال امپریالیست گردید. چنان‌چه یک تن از قوماندانان "ساما" اقدام به جمع‌آوری عشر از منطقۀ تحت نفوذ حزب اسلامی گلبدین در یکی از ولسوالی‌های کوه‌دامن می‌نماید و حزب اسلامی در مقابل این حرکت عکس‌العمل نشان می‌دهد و جنگ بین شان آغاز می‌گردد و به تدریج سراسر کوه‌دامن را فرا می‌گیرد. هر دو طرف جنگ به لشکرکشی از مناطق دیگر نیز می‌پردازند، ولی جنگ دوام می‌نماید. عاقبت نیروهای "ساما" به جناح "پرچم" رژیم مزدور و نیروهای حزب اسلامی گلبدین به جناح "خلق" رژیم مزدور تسلیم می‌شوند. از میان مجموع نیروهای "ساما" در کوهدامن، اعم از نیروهای خود منطقه و نیروهای کمکی، فقط 14 نفر از منطقه خارج شده و به سمت پشاور عقب‌نشینی می‌نمایند که پس از رسیدن به پشاور به " چهارده معصوم" معروف می‌شوند. تمامی افراد دیگر در کوه‌دامن می‌مانند و به رژیم مزدور تسلیم می‌شوند تا از این طریق گویا منطقه را برای خود و گویا برای "ساما" حفظ نمایند. همین تسلیمی در نهایت منجر به امضای توافق‌نامۀ تسلیمی "ساما" در کوه‌دامن به رژیم مزدور می‌گردد و عاقبت غند دولتی "سنگین"، شامل 760 نفر از سامایی‌ها و روابط توده‌یی تسلیم‌شدۀ شان در کوه‌دامن، تشکیل می‌گردد.**

**غند سنگین بعد از پیروزی مجاهدین در نزدیکی با شورای نظار قرار گرفت و مدتی با این شورا هم‌کاری‌های همه جانبه نمود. ولی وقتی سامایی‌ها متوجه شدند که شورای نظار به آن‌ها عطف توجه‌ای ندارد، فوراً مسیر را عوض نموده و با دوستم، این جلاد ستم‌پیشه، تماس گرفتند. در دومِ ثور سال 1372 خورشیدی 32 تن از اعضای برجستۀ "ساما" در یک طیاره هم‌راه با کسان دیگری روانۀ مزار گردیدند. آن‌ها ظاهراً می‌خواستند در جشن سال‌گرۀ تشکیل "جنبش ملی اسلامی" دوستم شرکت نمایند. اما هدف اصلی شان این بود که خود را به دوستم نزدیک کنند و زمینۀ برگشت دوستم به منطقۀ "شمالی" را فراهم کنند و ازین طریق به تقویت خود شان در منطقه بپردازند. "مسعود" ازین نقشه آگاهی یافت و طیاره را مین‌گزاری نمود تا در بین راه منفجر گردد. طیارۀ بر فراز تنگی تاشقرغان منفجر گردید و تمامی مسافرین آن، به شمول 32 تن از اعضای برجستۀ "ساما"، کشته شدند. از آن‌زمان تا کنون "ساما" علیه آن حرکت تسلیم‌طلبانه و خاینانه نه تنها یک حرف مخالف نگفته است، بل‌که اخیراً از آن حرکت و به اصطلاح شهدای آن تجلیل و بزرگ‌داشـت نـیـز بِه عمل آورده است . درین مورد در سطور بعدی این نوشته نیز مطالبی خواهیم گفت.**

**بعد از حادثۀ یازدهم سپتامبر سال 2001 در ایالات متحدۀ امریکا، که امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان آن‌را بهانه‌ای برای تجاوز و لشکرکشی بر افغانستان قرار داده و افغانستان را اشغال نمودند، بخش‌های تسلیم‌طلب و انحلال‌طلب سابقاً چپ در مسیر "تلاش" برای دست‌یابی جای‌گاهی در خوان پر خون رژیم دست‌نشانده برای خدمت به اشغال‌گران امپریالیست خود را آماده نموده و در شکل‌دهی رژیم دست‌نشاندۀ سهم فعال گرفتند و به مبلغ و مروج اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تبدیل گردیدند و سال‌ها‌ بهرۀ این "تلاش" تسلیم‌‌طلبانه و انحلال‌طلبانه را از اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده گرفتند. بسیاری از آن‌ها تا کنون نیز از این بهره مستفید می‌شوند.**

**"ساما" یکی از این تشکلات تسلیم‌شده به اشغال‌گران و رژیم پوشالی بود. "ساما" ده سال تمام با اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندۀ حامد کرزی هم‌نوا بود و در ظرف ده سال یک کلمه علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی نه گفت و نه هم نوشت. "ساما" حزب سرهم‌بندی شده اش را در وزارت عدلیۀ رژیم راجستر نمود و مانند "سازمان رهایی افغانستان" شامل بازی‌های انتخاباتی و پارلمانتاریستی گردید.**

**بعد از ده سال تسلیمی مطلق، "ساما" عملاً به دو بخش "ادامه دهندگان ساما" و "مرکز" منشعب گردید. بخش "ادامه دهندگان ساما" گرچه علیه اشغال کشور و اشغال‌گران موضع گرفت و بخش مرکز را به نام تسلیم‌طلب کوبید، اما هیچ‌گونه انتقادی از تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی گذشته و هم‌چنین از ده سال تسلیمی که هم‌راه بخش مرکز پیش برده بود از خود نکرد و تمام "گناه" را به گردن مرکز انداخت. گرچه بخش "ادامه دهندگان ساما" از تسلیمی مطلق برید و علیه اشغال‌گران موضع گرفت، اما نتوانست از تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران قاطعانه گسست نماید. این تسلیم‌طلبی در سایت رزمندگان و نشریۀ عقاب به خوبی نمایان گردیده است. از آن‌زمان تا کنون "ساما" به چندین گروپ تقسیم گردیده و هر کدام شان به شمول تسلیمی‌ها نام "ساما" را با خود یدک می‌کشند. تمامی این بخش‌ها اگر چیزی می‌نویسند زیرش را با نام "ساما" امضاء می‌نمایند.**

**چنان‌چه همه ساله در هژدهم جوزا بسیاری از این بخش‌ها به شمول تسلیمی‌ها از روز جان‌باختن زنده‌یاد مجید تجلیل به عمل می‌‌آورند و هر کدام شان تلاش می‌نماید تا زنده‌یاد "مجید" را روپوشی برای تسلیمی و تسلیم‌طلبی خویش قرار دهد. آن‌ها می‌خواهند ازین طریق تسلیم‌طلبی‌های شان را توجیه نمایند. اما دیگر نباید اجازه داد که تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان "ساما" از نام زنده‌یاد مجید سوء استفاده نموده و وی را وجه‌المصالحۀ خیانت‌های ملی شان قرار دهند.**

**زنده یاد مجید چرا از "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" برید؟ جوابش مثل آفتاب روشن است. مجید حاضر نشد که در بدل 100هزار دالر امریکایی در سال، خود را ذلیل ساخته و تیوری رویزیونیستی"سه جهان" را بپذیرد. او تضادعمده و غیرعمده را به روشنی از هم تفکیک می‌نمود و فرق میان تضاد اساسی و تضاد عمده را می‌دانست. به همین جهت، علی‌رغم حرکت غیراصولی اولیه در قبال رژیم کودتای هفت ثور مبنی بر تماس‌گیری با دست‌گیر پنجشیری و حفیظالله امین، علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان، موضع‌گیری روشن داشت و در مسیر مقاومت بی‌امان علیه آن‌ها جان باخت ولی تن به تسلیمی و تسلیم‌طلبی نداد.**

**بعد از آن که رهبری "ساما" به دوش "قیوم رهبر" افتاد، وی نیز، علی‌رغم اشتباهات و حتی انحرافات تیوریک و عملی زیادی، نشان داد که از لحاظ تیوریک در مورد تضاد اساسی و تضاد عمده و فرق میان آن‌ها دارای موضع‌گیری روشن بوده است. مثلاً وی در سند درونی "جمع‌بندی از مباحثات میان ساما و ساوو"، یکی از اختلافات جدی فلسفی میان "ساما" و "ساوو" را این می‌داند که "ساوو" فرقی میان تضاد اساسی و تضاد عمده قایل نیست، در حالی که "ساما"، طبق نظر مائوتسه‌دون در مقالۀ "در بارۀ تضاد" میان آن‌ها فرق قایل است. طبق این نظر تضاد اساسی تضادی است که از ابتدا تا انتهای یک پروسه وجود دارد و تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر را تعیین می‌کند یا تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ در حالی که تضاد عمده تضادی است که در یک مرحلۀ مشخص از تکامل یک پروسه، تضاد رهبری کنندۀ سایر تضادهای آن پروسه است.**

**ام‌سال نیز در هژدهم جوزا "یاد بودی" از زنده‌یاد مجید از طرف یکی از بخش‌های متعدد "ساما" زیر نام "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان(ساما)" به عمل آمده است که حاوی دو پیام از "ساما"، دو شعر از استاد سرمد و همایون ساحل، سه یاد بود از سه نفر جان‌باختۀ "ساما" و یـک بزرگ‌داشت از هژدهم جوزا به نام "سروش" می‌باشد.**

**هر دو پیام و هر چهار مقاله اسناد تسلیم‌طلبانه است. روی هر یک از آن‌ها جداگانه بحث می‌نمائیم:**

**مکثی بر پیام "ساما" به مناسبت هجدهم جوزای سال 1398 خورشیدی**

**"ساما" به مناسبت هجدهم جوزا پیامی را منتشر نموده است. این پیام اهداف تسلیم‌طلبانه "ساما"ئی‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. پیام در مورد اشغال‌گران، رژیم پوشالی، داعشیان و طالبان چنین موضع گرفته است:**

***«کلیت دولت و نظام پوشالی ساخت اشغال‌گران آماج خشم و انزجار مردم افغانستان بوده و از منظر مردم ستم‌دیده، ولی پرغرور و آزادی‌خواه ما، مردود و منفور است و در حالت تجرید کامل و استیصال قرار دارد. لویه جرگۀ مشورتی، انتخابات به اصطلاح ریاست جمهوری، تشکیل حکومت موقت و یا هم تعویض مهره ها بر اساس کودتای درون کاخی و سائر بازی‌های شیادانۀ امپریالیسم اشغال‌گر و مزدوران دولتی اش، درد بی‌درمان نظام مستعمراتی را درمان نخواهد کرد. مزدوران طالب این مخلوق امپریالیسم و دول مرتجع منطقه، خود در نقش پروژۀ نواستعماری، سربازان اجیر و ابزار جنگ نیابتی دول امپریالیستی و ارتجاعی چندی عمل کرده، در قبال نیم نفوس کشور (زنان)، اقوام و دگراندیشان موضع فاشیستی داشته، به منافع ملی خیانت کرده و تا همین امروز با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی ورزیده اند. بناءً، در مجموع نظام پوشالی مزدور و مزدوران فاشیست و قرون وسطائی طالبانی تا همین حالا در صف دشمنان عمده و اساسی مردم افغانستان قرار دارند.»*** **(صفحۀ 3 ــ تأکید از ما است)**

**در نقل‌قول فوق‌الذکر به خوبی دیده می‌شود که شروع و ختم نقل‌قول کاملاً تسلیم‌طلبانه است. سامایی‌ها معتقد اند که کلیت رژیم دست‌نشانده مورد خشم و نفرت مردم قرار دارد و یک رژیم مردود و منفور است، نه اشغال‌گران امپریالیست و در رأس شان اشغال‌گران امریکایی. به این جمله توجه نمائید:**

***«کلیت دولت و نظام پوشالی ساخت اشغال‌گران آماج خشم و انزجار مردم افغانستان بوده و از منظر مردم ستم‌دیده، ولی پرغرور و آزادی‌خواه ما، مردود و منفور است و در حالت تجرید کامل و استیصال قرار دارد.»***

**این یک حقیقت است که رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران *«آماج خشم و انزجار مردم افغانستان بوده و از منظر مردم ستم‌دیده، ولی پرغرور و آزادی‌خواه ما، مردود و منفور است و در حالت تجرید کامل و استیصال قرار دارد.»*** **ولی در حقیقت همان طوری‌که رژیم دست‌نشانده مورد نفرت و انزجار توده‌ها قرار دارد، اشغال‌گران امپریالیست که سازنده و حامی چنین رژیمی است نمی‌تواند مستثنا از این نفرت و انزجار باشد. در این‌جاست که رگه‌های تسلیم‌طلبانۀ نویسنده و یا نویسندگان پیام در نقل‌قول فوق خود را به خوبی به نمایش می‌گذارد. آیا واقعا اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی «آماج خشم و انزجار مردم افغانستان» نیستند؟ آیا از نظر توده‌های زحمت‌کش افغانستان، اشغال‌گران امپریالیست«مردود و منفور و در حالت تجرید و استیصال قرار» ندارند؟ هر گاه توده‌ها از این منظر به اشغال‌گران امپریالیست نگاه کنند به این معنا است که«پر غرور و آزادی‌خواه» نیستند، بل‌که کاملاً انقیاد‌طلب اند. این اتهامی است که سامایی‌ها از دید تسلیم‌طلبانه و انقیاد‌طلبانۀ خود بر توده‌های زحمت‌کش، پرغرور و آزاده افغانستان می‌زنند. از نظر نویسنده و یا نویسندگان پیام، اشغال‌گران امپریالیست دموکرات و انسان‌دوست اند و هرگاه «کلیت دولت» یعنی احزاب جهادی و بروکرات‌های مزدور را از دست‌گاه دولتی دور بریزند و جای شان را به ایشان واگذار کنند، در آن‌صورت مرهمی «بر دیده اشک‌بار ملت افغانستان» می‌نهند. امیدواری تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان درین مورد بسیار زیاد است. ایشان نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند که امــــــپریالیست‌ها عـــــموماً بر خــــــاین‌ترین، جــــنایت‌کارترین، فـــــــــــاشیست‌ترین و میهن‌فروش‌ترین افراد و نیروها متکی اند و همیشه از کلیه نظامات عقب‌مانده و زوال‌یابندۀ قرون وسطایی حمایت می‌کنند. افغانستان، عراق، یمن، سوریه ... گویای این حقیقت است.**

**جملۀ آخری پروگراف تکمیل‌کنندۀ اهداف انقیاد‌طلبانه و تسلیم‌طلبانۀ سامایی‌ها در قبال اشغال‌گران امپریالیست و به خصوص اشغال‌گران امریکایی است. حال به این مطلب نویسنده و یا نویسندگان پیام توجه نمایید:**

***«مزدوران طالب این مخلوق امپریالیسم و دول مرتجع منطقه، خود در نقش پروژۀ نواستعماری، سربازان اجیر و ابزار جنگ نیابتـی دول امپریالیستی و ارتجاعی چندی عمل کرده، در قبال نیم نفوس کشور (زنان)، اقوام و دگراندیشان موضع فاشیستی داشته، به منافع ملی خیانت کرده و تا همین امروز با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی ورزیده اند. بناءً، در مجموع نظام پوشالی مزدور و مزدوران فاشیست و قرون وسطائی طالبانی تا همین حالا در صف دشمنان عمده و اساسی مردم افغانستان قرار دارند.»***- **تأکیدات از ماست.**

**هرگاه به نقل‌قول فوق توجه نمایید به خوبی خواهید دید که از نظر سامایی‌ها فقط و فقط طالبان «در قبال نیم نفوس کشور (زنان)، اقوام و دگراندیشان موضع فاشیستی» دارند، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی از این خصیصه مبرا اند. در حالی‌که در رأس تمامی فاشیست‌ها و تروریست‌ها اشغال‌گران امپریالیست قرار دارند. تمامی تروریست‌ها و فاشیست‌ها زاده و دست‌پروردۀ ایشان اند. به نظر سامائی‌ها فقط طالبان «به منافع ملی خیانت کرده» اند و «با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی» می‌ورزند، نه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان. وقتی طالب خاین ملی قلمداد می‌شود به این معنـاسـت کـه عـمـل‌کـرد رژیـم پـوشـالی و اشـغـال‌گـران امپریالیست مثبت است.**

**ما به خوبی دوران استبداد سیاه امارت اسلامی طالبان را به خاطر داریم که در طول دوران حیات امارت اسلامی طالبان امپریالیزم امریکا به اصطلاح متمدن و مترقی یک کلمه در بارۀ ستم برزنان و بستن مکاتب و حمام‌ها از طرف طالبان بر زبان نراند و یک مرتبه به طور فرمایشی و نمایشی حرکت و عمل‌کرد طالبان را محکوم ننمود. تا زمانی‌که منافعش در افغانستان تقاضا نمود از القاعده و طالبان استفاده نمود و زمانی‌که تاریخ مصرف شان به سر رسید آن‌ها را دور ریخت و افغانستان را به اشغال خود در آورد. همین حالا هم بر جنایت‌کارترین افراد یعنی احزاب جهادی هفت‌گانه و هشت‌گانه و فاشیست‌های "خلقی"- "پرچمی" و ملیشه‌های بدنام متکی است و از ایشان حمایت به عمل می‌آورد.**

**اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی "قانون اساسی" افغانستان را طراحی نموده و بر مبنای این "قانون" جمهوری اسلامی را در کشور بنیان‌گذاری کردند؛ جمهوری‌ای که هیچ‌گاه بر سکولاریزم باور ندارد. مگر احزاب جهادی در افغانستان «با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی» نمی‌ورزند؟**

**داعشیان قرون وسطایی را چه کسانی به وجود آوردند و مسلح نمودند؟ امروز هر طفل صنف اول مکتب می‌فهمد که امپریالیست‌ها. امپریالیست‌های اشغال‌گر از داعشیان در سوریه و یمن و هم چنین در مقابل طالبان در افغانستان حمایت به عمل می‌آورند. زمانی‌که در سمت شمال کشور داعشیان در محاصرۀ طالبان در آمدند، رژیم پوشالی و اشغال‌گران به کمک شان شتافتند و 150 نفر شان را از مرگ حتمی نجات دادند.**

**این دیگر مسخره است که طالبان را بدتر از اشغال‌گران و رژیم پوشالی خطاب نمود و آن‌ها را خاین ملی خواند، نه اشغال‌گران، رژیم پوشالی و تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان راست و "چپ" را. خــــــــاین‌ملی کیست؟ اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده، اشغال‌گران داعشی، کسانی‌که خود را به اشغال‌گران تسلیم نموده و یا این‌که خود را برای تسلیم نمودن آماده می‌سازند از جملۀ خاینین ملی محسوب می‌شوند.**

**جدا نمودن اشغال‌گران از خشم و نفرت توده‌های زحمت‌کش و جدا نمودن شان از فاشیزم و حمایت نظامات عقب‌مانده و زوال یابندۀ قرون وسطایی به معنای تسلیمی کامل به اشغال‌گران بوده و خیانت‌ملی محسوب می‌گردد.**

**جملۀ آخری نقل‌قول مذکور عمق انحراف ایدیولوژیک، تسلیم‌طلبانه و انقیاد‌طلبانۀ شان‌را می‌رساند، به این گفته توجه نمایید:**

***«بناءً، در مجموع نظام پوشالی مزدور و مزدوران فاشیست و قرون وسطائی طالبانی تا همین حالا در صف دشمنان عمده و اساسی مردم افغانستان قرار دارند.»***

**جای دادن طالبان در صف دشمنان عمده و بیرون کشیدن اشغال‌گران امپریالیست از این صف را چه چیزی می‌توان نامید جز تمکین نمودن به درگاه اشغال‌گران امپریالیست. آیا چنین تمکینی در قبال اشغال‌گران خیانت‌ملی محسوب نمی‌گردد؟ زمانی‌که یک کشور از طرف نیروهای فاشیست امپریالیستی به اشغال درآمد در آن کشور تضاد ملی با اشغال‌گران و تمامی کسانی‌که به اشغال‌گران تسلیم شده اند و یا این‌که خود را برای تسلیمی آمده می‌سازند عمده می‌شود و سایر تضادها به شمول تضاد طبقاتی توده‌های مردم و فیودالیزم به ردیف دوم قرار گرفته و تابع تضاد عمده می‌گردد.**

**امروز تضاد میان اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی و رژیم دست‌نشانده و هم‌چنین اشغال‌گران داعشی از یک سو و مردمان افغانستان از سوی دیگر تضاد عمدۀ کشور را تشکیل می‌دهد، بقیۀ تضادها به شمول تضادهای طبقاتی در ردیف دوم قرار می‌گیرد و تابع این تضاد است. بناءً تضاد با طالبان به عنوان دشمن طبقاتی خلق افغانستان تضاد غیرعمده را تشکیل می‌دهد. این تضاد را نباید نادیده گرفت، بل‌که باید مبارزه با طالبان را در تابعیت از تضاد عمده به پیش برد.**

**یکی از نظریات تسلیم‌طلبانه‌ای که هنوز "سامائی"ها را رنج می‌دهد و پیوند آن سازمان را کماکان با گذشته اش حفظ کرده است، دید غیر انقلابی، غیراصولی و تسلیم‌طلبانۀ آن‌ها در رابطه به تضاد عمده و تضادهای غیرعمده در افغانستان کنونی است.**

**آن‌ها سال‌های سال در قبال اشغال‌گران و رژیم پوشالی تسلیمی پیشه کرده و به تبلیغ "دموکراسی امریکایی" پرداختند و یک حزب پارلمانتاریست تشکیل دادند و آن‌ را در وزارت عدلیۀ رژیم راجستر کرده و از طریق فعالیت‌های آن حزب در انتخابات پارلمانی رژیم سهم گرفتند. این سازمان کماکان تا کنون قادر نگردیده که به طور کامل و ریشه‌یی با این گذشته‌اش گسست نماید و تضادها را از هم تـفـکـیـک کند. کسانی می‌توانند هر یک از تضادها را در جای‌گاهش قرار دهند و ارزیابی نمایند که مبارزات شان را بر مبنای دید انقلابی پیش ببرند.**

**ما به خوبی شاهدیم، زمانی‌که اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا بر افغانستان تجاوز نموده و آن‌را به اشغال خود در آوردند و دموکراسی نیولیبرالی "اهدایی" خویش را در قالب رژیم دست‌نشانده در کشور شکل دادند، "سازمان رهایی افغانستان" و "ساما" با پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان به اصطلاح احزاب دموکراتیک خویش را تشکیل دادند و آن احزاب را در رژیم پوشالی راجستر کردند تا با استفاده از مزایای دموکراسی نیولیبرالی اهدایی اشغال‌گران امپریالیست در دسترخوان پر خون رژیم پوشالی شریک شوند. بناءً این دو سازمان دیگر منسوب به جریان چپ انقلابی کشور نبوده و نیستند، بل‌که مربوط به جریان نیولیبرالی ساخته و پرداختۀ اشغال‌گران امپریالیست محسوب می‌گردند؛ مگر این‌که گذشتۀ شان‌را بـه طـور دقیق و همه‌جانبه نقد کنند و بر تسلیمی و تسلیم‌طلبی شان خط بطلان بکشند.**

**"ساما" در اخیر پیامش می‌گوید:**

***«این جاست که برمی گردیم به الگوی "مجید. در مقطع و وضعیت أسفبار جاری کشور و مردم افغانستان اشغالی، در مبارزه برای رهایی ملی و اجتماعی توده‌های ستم‌دیدۀ خلق کشور،...»***

**نقل‌قول فوق‌الذکر در حقیقت روپوشی است برای تسلیمی و تسلیم‌پذیری‌های ساما در قبال اشغال‌گران امپریالیست. سامایی‌ها می‌خواهند زنده‌یاد مجید را وجه‌المصالحۀ خیانت‌ملی خویش قرار دهند. الگوی کنونی "ساما" یک الگوی تسلیمی و تسلیم‌طالبانه است نه برگشت به الگوی زنده یاد مجید.**

**اینک می‌بینیم که زنده یاد مجید در قبال اشغال سوسیال‌امپریالیست چه موضعی اتخاذ نموده بود؟**

***«چاکر میهن‌فروش روس"جبهۀ وسیع پدر وطن" را به پیش می‌کشد. وقتی مقدرات کشور ما دست‌خوش اشغال نظامی روس باشد، آیا حزب يا سازمان، جمعیت و شخصیت وطن‌پرستی یافت می‌شود که به مثابۀ "تنگر"با سوگلی برژنف این عجوزۀ هزار داماد، به حجلۀ زفاف برود؟ تردیدی در کار نیست. سراسر افغانستان به دژ تسخیر ناپذیری مبدل می‌شود. ملت افغانستان یک‌پارچه به پا می‌خیزد و جبهۀ فشرده‌ای از سد آهنین را می‌سازد. ولی نه با دلال روس، بل‌که علیه آن و آن‌که برون ازین جبهه بماند نصیبی جز نفرین در انتظار وی نیست.» (شب‌نامۀ "روس اشغال‌گر در سراشیب رسوایی و تباهی")***

**ای کاش مجید زنده می‌بود تا می‌دید که امروز به اصطلاح پیروانش «به مثابۀ‌ "تنگر" با سوگلی» اوباما و ترامپ «این عجوزۀ هزار داماد، به حجله زفاف» رفته اند، و سدی با اشغال‌گران و رژیم پوشالی علیه نیروهای انقلابی تشکیل داده اند. نه تنها این‌که از جبهۀ مردم بیرون مانده اند، بل‌که با اشغال‌گران علیه آن صف‌آرایی هم نموده اند.**

**زنده یاد مجید در دوران مبارزاتی اش و به خصوص پس از اشغال کشور توسط اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست به شدت مخالف ثبت و راجستر نمودن احزاب در بارگاه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم مزدورش بود. او چنین کاری را وطن‌فروشی و تحمل قلادۀ برده‌گی تلقی می‌نمود. به این نقل‌قول زنده‌یاد مجید توجه نمایید:**

***«مشروط کردن فعالیت احزاب و آزادی بیان و وجدان به تایید کودتای ثور چه مفهومی جز وطن‌فروشی و تحمل قلاده‌ی برده‌گی می‌تواند داشته باشد؟) (شب‌نامۀ "روس اشغال‌گر در سراشیب رسوایی و تباهی")***

**اما به اصطلاح پیروانش چه کرده اند؟** ***«وطن فروشی و تحمل قلادۀ برده‌گی»*** **را به آسانی پذیرفته اند.**

**"ساما" پیامش را با این شعارها خاتمه می‌دهد:**

***«صلح عادلانه، آری! صلح استعماری ــ ارتجاعی، نه!***

***مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!***

***یا مرگ یا آزادی!***

***سازمان آزادیبخش مردم افغانستان(ساما)»***

***18 جوزای 1398ش/ 08 جون 2019م»* ــ تاکید از ماست**

**«مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع» شعاریست که سامایی‌ها در اخیر هر پیام و اعلامیۀ شان سر می‌دهند. اینک می‌بینیم که زنده‌یاد مجید در آخر اعلامیه‌های "ساما"چه شعارهایی را مطرح می‌نمود:**

***«به پیش به سوی وحدت ملی***

***پر توان باد جنگ نجات‌بخش ملی***

***مرگ بر امپریالیزم روس***

***مرگ بر شاه شجاع روسی(ببرک)***

***مرگ بر سازش‌کاران***

***ننگ و نفرین باد بر وطن فروش‌های دار و دسته‌ی پرچم و خلق***

***یا مرگ یا میهن!***

***مرگ بر برژنف این آدم کش بین المللی!»***

***(شب‌نامۀ روس اشغال‌گر در سراشیب رسوایی و تباهی)***

**تأکید ات از ماست**

**مقایسه این شعارها به خوبی بیان‌گر آن است که سامای کنونی نشانی از سامای زنده‌یاد مجید ندارد. زنده‌یاد مجید اشغال‌گران روسی، رژیم دست‌نشانده، برژنف و سازش‌کاران را در یک ردیف قرار می‌دهد و می‌کوبد. اما سامای کنونی اشغال‌گران را از صف دشمنان عمده بیرون نموده و رژیم پوشالی و طالبان را در صف دشمنان قرار می‌دهد. مگر مجید از هویت اخوان باخبر نبود و به ارتجاعیت شان شک داشت؟ یقیناً هیچ شکی در مورد ارتجاعی بودن احزاب جهادی هفت‌گانه و هشت‌گانه نداشت. اما چون تضادها را با هم خلط نمی‌کرد و دشمنان عمده و غیرعمده را به خوبی می‌شناخت، در آن زمان هیچ‌گاه شعار "مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع" نداد و شعارهایش به خوبی بیان‌گر اهدافش بود.**

**مروری بر پیام "ساما" به "هجاما" (هوادران جنبش انقلابی مردم افغانستان)**

**"هجاما" (هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان)، که در واقع هواداران "ساما" در خارج از کشور است، در هژدهم جوزا محفـلـی به مناسبت یاد بود از روز جان‌باختن زنده‌یاد مجید ترتیب داده بود. "ساما" بدین مناسبت از "هجاما" قدردانی نمـوده و پیامـی عـنـوانـی "هجاما" فرستاد. در این پیام در مورد وضعیت جاری کشور چنین نگاشته شده است:**

***«در شرایطی که سرزمین اشغال شده و مردم ستم‌دیدۀ ما در آتش جنگ تجاوزکارانۀ امپریالیسم لجام گسیختۀ امریکا و شرکای تجاوزش می‌سوزند و همه روزه نیروهای اشغال‌گر و دار و دستۀ مزدور دولتی و طالبی ــ داعشی به کشتار بی رحمانۀ مردم بی دفاع ما می پردازند، برپا داشتن محافل یادبود و گرامی‌داشت برای جانبازان و جانباختگان انقلابی و آزادی‌خواه مردم ما با هدف ادامه دادن راه و زنده نگه داشتن آرمان آن پیش‌گامان در شرایط ابتر جاری کشور و مردم توسط شما رفقاء، مایۀ مسرت و دل‌گرمی ما در افغانستان اشغالی است.***

***رهنوردی، روشن‌گری و پرتو افشانی در راه "مجید"، "رهبر" و سائر پیش‌گامان بزرگ انقلابی و آزادی‌خواه کشور ما که در قعر ظلمت استعمار، ارتجاع و استبداد شمع افروختند، راه نمایاندند و حین مشعل‌داری در راه رهائی مردم ما از جان گذشتند؛ در عین عـملـی نمودن وظایف ناتمام و گام‌زنی استوار و بی تزلزل در راه تحقق آرمان‌های به جا ماندۀ آن بزرگان راه، رسالت و افتخاریست بس بزرگ.***

***پیشتازان جنبش انقلابی سرزمین ما جانبازانه دل به دریا زدند و راه و رسم چگونه زیستن و خلاف جریان رفتن را به ما آموختند. آنان در مقابل دشمنان قسم خوردۀ مردم ما با متانت تمام ایستادند و از منافع ملی و منافع تاریخی خلق کشور به دفاع برخاستند و آن‌گاه که پای انحراف در میان آمد، بدون اگر و مگر و بدون توجیه در پرتو اصول علیه انحرافات رزمیدند...***

***با اطمینان، شما رفقاء می‌توانید بازتاب دهندۀ رنج ها و آلام مردم ما در سطح جهانی بوده و به مثابۀ نهادی ملی ــ دموکراتیک روشن‌گر و مترقی در شرایط به‌تر از این جا سهم لازم و شایستۀ تان‌را در اشکال و عرصه های مختلف در امر تثبیت و تحکیم آحاد جنبش انقلابی و رهائی‌بخش در داخل کشور و تقویت فریاد اعتراض خلق مظلوم ما اداء نمائید. دستان پر از محبت هر یک از شما را از دور می فشاریم. » (صفحه 5 سند)***

***«پر رهرو باد راه جان‌بازان جنبش انقلابی و آزادی‌خواه مردم افغانستان***

***مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!***

***وحدت مبارزاتی در سطوح مختلف نیاز زمان است!***

***یا مرگ یا آزادی!***

***سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)»***

***هژدهم جوزای 1398 شمسی برابر با هشتم جون 2019 میلادی»***

**تأکیدات از ماست**

**در هر دو پیامِ "ساما" به خوبی مشاهده می‌شود که عمداً شعار"مرگ بر اشغال‌گران و رژیم پوشالی" و "مـرگ بـرسازش‌کا ران" از قلم افتاده است. این، تسلــیم‌طلبی و انقیاد‌طلبی محض در قبال اشغال‌گــــــــران امپریالیست را می‌رساند.**

**طوری‌که فوقا بیان داشتیم "ساما" و "سازمان رهایی افغانستان" در ظرف 4 دهۀ گذشته در خط انقلابی چپ قرار نداشته و ندارند، بل‌که مبارزات شان مبتنی بر تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی می‌باشد. به همین مناسبت است که هیچ‌گاه از مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست صحبت نمی‌نمایند. این موضوع در هر دو پیام "ساما" به خوبی مشهود است. این دید انحرافی "ساما" مبتنی بر انحراف تیوریک در مورد تضاد عمده در کشور است. این دید انحرافی اشغال‌گران، رژیم دست‌نشانده، داعشیان و طالبان را در یک ردیف قرار می‌دهد و در بسیاری موارد طالبان را بدتر از اشغال‌گران و رژیم پوشالی توصیف می‌کند.**

**طالبان نيرویی اند كه در اصل توسط امپرياليست‌هاي امريكائي، انگليسي و وابستگان منطقه‌يي آن‌ها ساخته و پرداخته شده اند. به همين جهت است که اشغال‌گران امپریالیست در جستجوی راه سازش و مصالحه با آن‌ها است، این سازش و مصالحه در حقیقت يكي از اجزاي اصلي استراتيژي جديد اشغال‌گران امپرياليست به رهبری اشغال‌گران امريكائي در افغانستان را تشکیل می‌دهد.**

**توده‌های زحمت‌کش با گوشت و پوست خود نتايج فاجعه بار حاكميت ارتجاعي طالبان را لمس نموده اند و همین حالا در مناطق زیر کنترول طالبان نیز احساس می‌کنند.**

**طالبان به شدت آغشته به ایدیولوژی ارتجاعي شوونيزم جنسیتی و ملیتی اند. این ایدیولوژی جاهلانه و استبدادي طالبان به خودی خود زمينۀ عوام‌فریبی و فريب‌كاری را براي عادلانه جلوه دادن طرحات اشغال‌گران و رژیم پوشالی فراهم ساخته است. همین زمینه باعث تسلیمی و تسلیم‌طلبی "سازمان رهایی افغانستان" و "ساما"به اشغال‌گران نیز گردیده است. به همین مناسبت است که طالبان به هیچ‌وجه قادر به بسیج تمامي افراد و نيروهاي مخالف اشغال‌گران و رژيم پوشالی از ميان اقشار، طبقات، مليت‌ها و اقليت‌هاي ملي، در يك مقاومت سرتاسري نگردیده اند. طالبان نه می‌خواهند و نه می‌توانند که خشم زنان (نيمي از پيكر جامعه) را عليه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده رها سازند. این زن‌ستيزي مشمئز كنندۀ طالبان باعث گردیده که طرحات فريب‌كارانۀ اشغال‌گران و رژيم پوشالي در قبال زنان تا حدی زمینۀ پذیرش پیدا نماید.**

**باور ما این است که محدوديت اجتماعي مليتي و جنسیتی طالبان ذاتي و غيرقابل التيام است. این وضعیت اسف‌بار طالبان امیدواری برای اشغال‌گران و دست‌نشاندگان شان در تحميل قطعي انقياد دراز مدت بر مردمان ما را بيش‌تر ساخته است. اشغال‌گران و رژیم پوشالی به خوبی درک کرده اند که مقاومت قسمی ارتجاعی طالبان نمی‌تواند به انقیاد ملی خاتمه بخشد. همین امیدواری اشغال‌گران و رژیم پوشالی است که آن‌ها راه سازش و مصالحه با طالبان را در پیش گرفته اند.**

**با توجه به تمامي اين مسايل، در شرایط کنونی که کشور به اشغال امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا قرار دارد طالبان دشمنان عمده مردم افغانستان نبوده، بل‌که در صف دشمنان غیرعمده قرار می‌گیرند. مبارزه با طالبان باید در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده شود. در یک شرایط مشخص نمی‌تواند دو تضاد عمده وجود داشته باشد. تمام پدیده‌هایی که حاوی تضادهای متعدد اند فقط یکی از آن‌ها تضاد عمده را تشکیل می‌دهد و بقیه تضادها حالت تابع را به خود گرفته و به تضاد غیرعمده تبدیل می‌گردد. در همه چیز اصول عمده و غیرعمده وجود دارد، تمامی اصول غیرعمده همیشه تابع اصول عمده بوده و می‌باشد. یک‌سان دانستن هر دو، انحراف عمیقی از اصول فلسفی است.**

**به طور خلاصه باید صریحاً بیان داشت که برپایی و پيش‌برد يك مقاومت همه جانبۀ ملي مردمي و انقلابي سرتاسري عليه اشغـال‌گران امپرياليست و خاینين ملي، برای اخراج قهری اشغال‌گران و سرنگونی رژیم دست‌نشانده يك ضرورت و الزام قطعي و غيرقابل انصراف است. شرایط و اوضاع کشور، منطقه و جهان به خوبی نشان می‌دهد كه يك مقاومت ارتجاعي مذهبی نمي‌تواند قوت‌هاي اشغال‌گر را از كشور خارج نموده و رژيم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران را سرنگون سازد. شايد مقاومت ارتجاعی مذهبی طالبان بتواند سال‌ها دوام يابد، اما نمي‌تواند حتي در سطح مقاومت ضد سوسيال‌امپرياليستي يك فرجام پيروزمند نسبي داشته باشد. اگر به احتمال کاملاً ضعیف چنین احتمالی وجود داشته باشد، این پيروزي نسبي خود فاجعۀ ديگري از نوع فاجعۀ هشت ثور سال 1371 خورشیدی خواهد بود. با وجود این، در حال حاضر طالبان از جملۀ دشمنان غیرعمده محسوب می‌گردند.**

**جملۀ « *در شرایط به‌تر از این جا*» قرار داشتن که در پیام به محل استقرار "هجاما"یی‌ها یعنی اروپا اشاره دارد، نشانۀ چه چیزی است؟ نشانۀ این است که "ساما"ی کنونی دیگر به میراث زنده‌یاد مجید یعنی "به هر قیمت باقی ماندن در داخل کشور و از همین جا مبارزه و مقاومت را پیش بردن" پای‌بند نیست. "ساما" در زمان زنده‌یاد مجید حتی مخالف عقب‌نشینی کتله‌یی به پاکستان و ایران بود و کسانی را به که آن دو کشور پناه می‌بردند، به شمول تنظیم‌های جهادی مستقر در پاکستان و ایران، "دال‌خورها" و "چلوکباب خورها" می‌خواند. منظور از طرح این مطلب در شرایط کنونی این نیست که فعالیت‌های مبارزاتی در خارج از کشور در مجموع تحریم گردد. در واقع سطح معینی از حضور مبارزاتی در کشورهای خارجی ضروری است. اما شرایط کشورهای اروپایی در پیش‌برد مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم به‌تر از شرایط داخل افغانستان نیست، بلکه به مراتب بدتر از شرایط داخل کشور است.**

**طرح موضوع به این صورت در واقع تشویق و ترغیب فرارطلبی و خارج شدن از کشور است. در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" یکی از مطالبی که "ساما" مطرح می‌کرد مخالفت علیه تشویقات و ترغیبات تنظیم‌های جهادی مستقر در پاکستان و ایران برلۀ مهاجرت مردمان کشور به این دو کشور بود. در آن وقت گفته می‌شد که این تشویقات ترغیبات یکی از راه‌های مؤثر گردآوری مردم به دور این تنظیم‌ها در پاکستان و ایران است. حالا هم رهبران ساکن در کشورهای ماوراء ابحار سعی دارند که از طریق ترغیب و تشویق افراد مربوط به "ساما" به عقب‌کشی کتله‌یی به آن کشورها، افراد مذکور را به دور خود جمع نمایند. اما این کار از طریق تجلیل از روز جان‌باختن زنده یاد مجید در اروپا نمی‌تواند ممکن و میسر باشد.**

**در هر دو پیام "ساما" و حتی تمام نوشته‌های شان نه تنها تضاد عمده مشخص نیست و تضاد عمده و تضاد اساسی با هم منطبق گرفته می‌شود، بل‌که وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی اصلاً به چشم نمی‌خورد. "ساما" ظاهرا از اشغال کشور و رهایی توده‌ها صحبت می‌نماید، اما هیچ‌گاه راه بیرون رفت از این معضل را نشانی نکرده است. "ساما" هیچ‌گاه حاضر نیست وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی علیه اشغال‌گران و و رژیم پوشالی را به طور واضح و مشخص بیان نماید. در حقیقت این خود نوعی فریب‌کاری و تسلیمی به اشغال‌گران امپریالیست بوده و می‌باشد.**

**جملۀ کوتاهِ «مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع» که در آخر هر دو پیام "ساما" مطرح گردیده بیان‌گر آن است که "ساما" نمی‌تواند و یـا نمی‌خواهد تضادها را از هم تفکیک نماید. این شعار مشخص کنندۀ آن است که "ساما" تفاوت میان شرایط یک کشور اشغال شده و مستعمره را با شرایط یک کشور نیمه مستعمره، درک کرده نمی‌تواند.**

**خصلت تسلیم‌طلبانۀ کنونی سامایی‌ها به ایشان اجازه نمی‌دهد که تضادها را از هم تفکیک نمایند. آن‌ها در هر شرایط (مستعمره و نیمه مستعمره) تضاد اساسی و تضاد عمده را منطبق باهم می‌دانند. آن‌ها اولاً تفاوت میان تضاد اساسی و تضاد عمده را درک نمی‌کنند و ثانیاً نمی‌دانند که در مراحل مختلف تکامل جامعه تضاد عمده فرق می‌کند. در این‌جا مختصراً در هر دو مورد صحبت می‌نماییم:**

**تضاد اساسی از ابتدا تا انتهای هر پروسه به موجودیت خود ادامه می‌دهد و تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر پروسه را تعیین نموده یا تحت تأثیر قرار می‌دهد. هر شی یا پدیده، دارای تضادهای بزرگ و کوچک متعددی است که همه توسط تضاد اساسی تعیین می‌گردند یا تحت تأثیر قرار می‌گیرند. اما در هر مرحلۀ مشخص از تکامل آن شی یا پدیده، یکی از تضادهای بزرگ آن به عنوان تضاد عمده متبارز گردیده و نقش رهبری‌کننده را بازی می‌نماید. این بدان معنا نیست که تضادهای بزرگ دیگر، بزرگی و اهمیت شان را از دست می‌دهند، بل‌که بزرگی و اهمیت شان را حفظ می‌نمایند ولی به تابعیت از تضاد عمده در حد شان در تکامل همان مرحلۀ‌ پروسه نقش می‌گیرند. این درسی است که مائوتسه‌دون در اثر معروف فلسفی اش یعنی "درباۀ تضاد" به ما می‌دهد.**

**به این ترتیب منطبق‌سازی تضاد اساسی و تضاد عمده یک انحراف فلسفی است. این انحراف فلسفی هنوز هم دامن‌گیر "ساما" می‌باشد.**

**برعلاوه در هر مرحله از تکامل پروسه، تضادهای غیرعمده تابع تضاد عمده هستند. ما وقتی می‌گوییم که تضادهای غیرعمده تابع تضاد عمده است بدان معنا نیست که تضاد عمده تمامی تضادهای غیرعمده را به طرف حل شدن سوق می‌دهد، بل‌که بدان معنا است که یکی از تضادهای بزرگ غیرعمده، در جریان پیش‌رفت تکامل مرحله‌یی‌ پروسه، نقش بزرگ‌تر و بزرگ‌تری را بازی می‌نماید و سرانجام نسبت به تضاد عمدۀ همان مرحله نقش بزرگ‌تری یافته و به تضاد عمدۀ مرحله بعدی تبدیل می‌گردد.**

**زمانی‌که جامعه در حالت نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی قرار داشته باشد، یعنی ارتجاع داخلی حاکم باشد و امپریالیست‌ها از خارج و به صورت غیرمستقیم یعنی به صورت نیمه مستعمراتی یا نو مستعمراتی به این حاکمیت یاری برسانند، تضاد توده‌های خلق‌های کشور با ارتجاع داخلی تضاد عمده در جامعه خواهد بود. در چنین حالتی است که شعار مرگ بر ارتجاع داخلی و حامیان امپریالیستش مطرح می‌گردد. اما در شرایطی که امپریالیست‌ها مستقیماً کشور را مورد تجاوز قرار داده و تحت اشغال قرار دهند، تضاد ملی (تضاد خلق‌های کشور اشغال شده با اشغال‌گران و دست‌نشاندگان شان یا خاینین ملی) به تضاد عمدۀ جامعه مبدل گردیده و تضاد با آن بخش از ارتجاع داخلی که در ضدیت با اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشاندگان شان قرار داشته باشد، تضاد غیرعمده است و در تابعیت از تضاد عمدۀ جامعه قرار می‌گیرد. سر دادن شعار "مرگ بر ارتجاع و امپریالیزم" در چنین شرایطی به این معنی است که آن‌ها به عمده بودن تضاد با ارتجاع داخلی و غیرعمده بودن تضاد با اشغال‌گران امپریالیست معتقد اند. به همین خاطر ارتجاع داخلی را نسبت به اشغال‌گران بدتر قلم‌داد می‌نمایند.**

**این نکته را نباید فراموش نمود که در زمان اشغال کشور مبارزه با ارتجاع داخلی به هیچ‌وچه نباید به فراموشی سپرده شود و یا این‌که به بعد از اخراج اشغال‌گران و سرنگونی رژیم پوشالی موکول گردد، بل‌که باید هم‌زمان در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده شود، کـــــــاری‌که در زمـــــــان اشــــــغال‌گران سوسیال‌امپریالیست تا حد زیادی صورت نگرفت.**

**"ساما" در پیامش می‌گوید:**

***«رهنوردی، روشن‌گری و پرتو افشانی در راه "مجید"، "رهبر" و سائر پیش‌گامان بزرگ انقلابی و آزادی‌خواه کشور ما که در قعر ظلمت استعمار، ارتجاع و استبداد شمع افروختند، راه نمایاندند و حین مشعل‌داری در راه رهائی مردم ما از جان گذشتند؛ در عین عملی نمودن وظایف ناتمام و گام‌زنی استوار و بی‌تزلزل در راه تحقق آرمان‌های به جا ماندۀ آن بزرگان راه، رسالت و افتخاریست بس بزرگ.»***

**طوری‌که فوقا تذکار رفت سامایی‌ها می‌خواهند با استفاده از نام "مجید" و "رهبر" تسلیم‌طلبی‌های کنونی خویش را بپوشانند و آن‌ها را وجه‌المصالحۀ خیانت ملی خویش قرار دهند. آن‌ها نه به راه "مجید" و "رهبر" اعتقادی دارند و نه ادامه دهندۀ راه آن‌ها در مبارزه علیه اشغال‌گران و رژِیم دست‌نشانده هستند.**

**ما در بالا نقل‌قول‌هایی از "مجید" در مورد اشغال کشور آوردیم و اینک نقل‌قول‌هایی از "مجید" و "رهبر" در مورد تضادهای عمده و غیرعمده می‌آوریم تا خواننده به خوبی بداند که سامایی‌ها فقط با استفاده از نام "مجید" و "رهبر" می‌خواهند تسلیم‌طلبی‌های کنونی خویش را بپوشانند.**

***«رژیم کودتا، در نقش نماینده‌ای سیاسی سرمایۀ دلال و چاکر بی ارادۀ امپریالیزم روس از لحاظ اقتصادی منافع تمام طبقات جامعه را اعم از کارگر، خرده بورژوازی شهر و روستا، سرمایه دار ملی (و حتی در ستیز استعماری با فیودالیزم، دهاقین بی زمین را، با طلب باج خون از زمینی که هنوز بهره‌ای از آن نگرفته اند) مورد تهدید و تجاوز قرار داد. بر مبنای این تضاد آشتی ناپذیر است که رژیم کودتا در ساحۀ سیاسی، ناگزیر در تخاصم خونین با تمام نیروهای سیاسی ـ طبقاتی خلق قرار گرفته است. تضاد اقتصادی و سیاسی رژیم مزدور با خلق در زمینه‌ای فرهنگ نیز نمی‌توانست بدون انعکاس بماند...***

***تبارز عملی تضاد آشتی ناپذیر خلق با امپریالیزم روس، بیش‌تر از آن‌که ریفورم‌های مبتذل استعماری آن رنگ بگیرد و زودتر از آن‌که پیش‌آهنگان سیاسی طبقات انقلابی نبرد سازمان‌یافته‌ای را آغاز کنند در خیزش‌های خود‌به‌خودی و توفان‌زای توده‌ای متجلی گشت و رژیم میهن فروش و تبه‌کار کودتا را در پرت‌گاه نابودی قرار داد.» (اعلامیه سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان که به قلم زنده یاد مجید نگاشته شده است. ـ* تاکیدات از ماست**)

**نقل‌قول زنده‌یاد مجید به خوبی بیان‌گر آن است که تضاد خلق افغانستان با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان تضاد عمده بوده است. او اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و خاینین ملی را در یک صف و *«تمام نیروهای سیاسی ـ طبقاتی خلق»* را در صف مخالف جای داده است. اما بعد از جان‌باختن "مجید" "ساما" این خط را ادامه نداد، بل‌که به درگاه سوسیال‌امپریالیزم و رژیم دست‌نشانده سر تعظیم خم نموده و به تسلیم‌طلبی و انقیاد‌طلبی تن داد.**

***«و بدین‌صورت در حل کلیدی مسآله انقلاب یعنی تملک قدرت سیاسی تغییر اساسی رخ داد و فئودالیزم هم‌راه با طبقات دیگر که صاحبان اصلی و نیروی محرکه انقلاب اند ـ یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی ـ مورد تهدید قدرت سیاسی جدید قرار گرفت و بدین‌صورت تضاد مجموع مردم با فئودالیزم فقط به همین علت از حالت عمده خود به حالت تابع در آمد؛ تابع مبارزه علیه استعمار روس و کمپرادور وابسته به آن "پرچم" و "خلق" در آمد.» (قیوم "رهبر" ـ تضاد و تبانی و سیر آتیه جنبش ـ صفحه 22 و 23)*** **تاکیدات از ماست.**

**در نقل‌قول فوق به خوبی تفکیک تضاد عمده و غیرعمده مشاهده می‌شود. "رهبر" در حالی‌که وابستگی احزاب جهادی هفت‌گانه و هشت‌گانه به امپریالیزم و دولت‌های ارتجاعی منطقه را درک می‌کند و به خصوص احزاب جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و اتحاد اسلامی را نیروی اصلی وابسته به امپریالیزم امریکا می‌داند، با آن‌هم این احزاب را با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم کودتای هفت ثوری در یک ردیف قرار نمی‌دهد، بل‌که آن‌ها را در ردیف دشمنان غیرعمده قرار می‌دهد. به این نقل قول‌های"رهبر" توجه نمایید:**

***«امپریالیزم امریکا خواهد کوشید در پهلوی کوشش برای بیرون کشیدن نیروهای روسی از افغانستان به نیروهای اصلی وابـسـتـه بـه***

***خود (حزب، جمعیت، اتحاد) قدرت نظامی بیش‌تری را تضمین نماید تا بتواند به عنوان فشار دایمی و دراز مدت در خدمت دارودسته‌های بین‌المللی قرار گیرد.» (قیوم "رهبر" ـ تضاد و تبانی و سیر آتیه جنبش ـ صفحه8)***

***«... چه بعد از جریان مذاکرات و موضع‌گیری‌های احزاب درگیر (از پرچمی تا خلقی تا اخوانی و تا ولایت فقیه) نشان داد که وابستگی و مزدوری "پرچم و خلق" به روسیه امپریالیستی در خصلت خود به وابستگی احزاب پاکستانی به امریکا و احزاب ایرانی به ولایت فقیه و سیاست‌های عظمت طلبانه ایران تفاوتی ندارد.» (قیوم "رهبر" ـ تضاد و تبانی و سیر آتیه جنبش ـ صفحه 14)***

**نقل‌قول‌های"مجید" و "رهبر" به خوبی نشان می‌دهد که آن‌ها ارتجاعیت و خصلت ارتجاعی و وابستگی کامل احزاب جهادی را به خوبی درک نموده بودند، با آن‌هم آن‌ها را با اشغال‌گران و رژیم مزدور در یک صف قرار نمی‌دادند.**

**مشکل اساسی تمامی سازمان‌ها در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر این بود که مبارزه علیه احزاب ارتجاعی جهادی کاملاً به فرامـوشـی سـپـرده شـده بود. در همان زمان هم باید مبارزه علیه احزاب ارتجاعی جهادی در تابعیت از مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی پیش برده می‌شد.**

**نقل‌وقول‌های زنده یاد "مجید" و "رهبر" به خوبی بیان‌گر آنست که سامایی‌ها ادامه دهندۀ راه آن‌ها نیستند، بل‌که در جهت خلاف راه شان گام بر می‌دارند**. **نباید به چنین تسلیم‌طلبانی اجازه داد که زنده یاد "مجید" و "رهبر" را روپوش و وجه‌المصالحۀ خیانت ملی خویش قرار دهند.**

**محمد "سبحون" مشهور به آخندزاده کی بود؟**

**در یکی از اسنادی که از طرف "ساما" در هژدهم جوزا انتشار یافته، آقای واسع فرهادی، زندگی‌نامۀ محمد "سبحون" را به رشـتـۀ**

**تحریر در آورده است. آقای فرهادی از محمد "سبحون" به عنوان یک انقلابی پرشور که هیچ‌گاه به درگاه اشغال‌گران و رژیم پوشالی شان سرخم نکرد و تسلیم نگردید توصیف نموده است. در این بحث آقای فرهادی هیچ شکی وجود ندارد.**

**با محمد "سبحون" حینی‌که نوجوان بود آشنا شدیم. واقعاً یک جوان پرشور و انقلابی بود و هیچ‌گاهی در مقابل دشمن و به خصوص اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورش سرخم ننمود و مرگ را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح داد. یادش گرامی باد!**

**آن‌چه قابل یادآوری است، این است که آقای واسع فرهادی در بسی جاها حقایق را کتمان نموده است. در این مورد دو احتمال وجود دارد:**

**1 ـ آقای فرهادی کاملاً در جریان قرار دارد، ولی بنا به دلایلی نخواسته حقایق را بیان کند.**

**2 ــ او در جریان قرار نداشته و از روی گفته‌های اشخاص و افراد دیگر مطالب را بیان نموده است. در سند چنین آمده است:**

***«شورای جانبازان که از شخصیت های ملی و مذهبی غیروابسته و عده‌ای روشن‌فکران به کمک رفقای ما ساخته شد، در درگیری های مسلحانه تعداد زیادی از روس های وحشی و مزدوران شان را به سزای اعمال ننگین شان رساندند، جانباز محمد سبحون در گروه چریکی شهری (چریک‌های شهری حق پرست افغانستان ) که از طرف رفقاء ساخته شده بود، فعالیت‌های چشم‌گیری نموده و در جـریان***

***مجازات انقلابی چندین تن از جلادان "خلقی" در شهر شرکت کرد.» (صفحه 13 سند)***

**از این‌که محمد "سبحون" در شورای جان‌بازان فعال بوده و در جنگ‌های چریکی شهری اشتراک نموده و فعالیت‌های چشم‌گیری داشته جای بحث نیست، اما آن‌چه قابل بحث است، این است که تشکیلی بنام "چریک‌های شهری حق پرست" اصلاً وجود نداشت.**

**در اواسط سال 1358 خورشیدی چهار گروه برای اتحاد و هم‌آهنگی کمیته‌ای را تشکیل دادند که علاوه بر بحث‌های ایدیولوژیک کارهای عملی پراتیکی را نیز انجام می‌دادند. این کارهای پراتیکی شامل اعدام انقلابی بعضی عناصر ضد انقلابی، خاین و خودفروختۀ باند "خلق" بود. ابتدا 4 گروه را مختصراً معرفی می‌نماییم و بعد به اصل موضوع برمی‌گردیم.**

**ابتدا سه گروه ("اخگر"، "ساما" و "سازمان پیکار") جلسۀ مشترکی را تشکیل نموده و روی اوضاع جاری کشور و نیازعاجل مبارزاتی بحث و گفتگو نمودند. جلسه به این نتیجه رسید که "کمیته" علاوه بر جروبحث‌های تیوریکی و مطالعه در این زمینه باید در کارهای پراتیکی مشترک یعنی اعدام انقلابی خاینین نیز فعالانه سهیم گردد. هر سه گروه در مورد گروه چهارم که "سازمان مردم" بود صحبت نمودند. نتیجه این شد که با این گروه هم نشستی داشته باشند. فیصله بر این شد که چون "سازمان مردم" مورد اعتماد نیست در هفته یک جلسه با این گروه تشکیل گردد، در حالی که سه گروه دیگر در بین خودشان یک جلسۀ دیگر نیز داشتند.**

**در این‌جا مختصراً اشاره‌ای به "سازمان مردم" لازم است: "سازمان مردم" مربوط به انجنیر عبدالحمید محتاط بود. حینی‌که "خلقی"ها، پرچمی‌ها را از ارگان‌های دولتی کنار زدند، شروع به بازداشت افراد محتاط نمودند، یک تن از افراد"سازمان مردم" به نام داکتر هادی بخت‌یاری را بازداشت نموده و به قتل رساندند. این حادثه زنگ خطری برای بقیه افراد این سازمان گردید. افرادش بی‌درنگ به زندگی مخفی روی آورند که از جملۀ ایشان پسر عمۀ نیزک که در کابل به صفت معلم ایفاء وظیفه می‌نمود بود. نیزک در آن‌زمان در رابطۀ تنگاتنگ با پسر عمه‌اش قرار داشت. نمایندگی این گروه به دوش پسر عمۀ نیزک بود که هیچ‌گاه به وظیفه نرفت و بعد از مدت مدیدی به ایران مهاجر گردید.**

**بر گردیم به اصل موضوع:**

**بعد از چندین جلسه که این چهار گروه با هم داشتند، چهار نفر (عفیفه "عفیف"مدیرۀ لیسۀ مهری، "صیفی" سرمعلم لیسۀ جامی، خواجه جلیل رئیس ترانسپورت و امین "کیوان") نشانی گردید تا اعدام انقلابی شوند. طوری ‌که قبلاً گفته شد "سازمان مردم" مورد اعتماد سه گروه فوق‌الذکر قرار نداشت، اولین عملیات اعدام انقلابی فرد مورد نظر، عفیفه "عفیف"، مدیدۀ لیسۀ مهری به دوش "سازمان مردم" گذاشته شد که نماینده‌اش پذیرفت. نمایندۀ "سازمان مردم" از "کمیته" خواست تا یک گروه دیگر با وی هم‌کاری نماید که از طرف کمیته پذیرفته شد و فیصله گردید که در حین عملیات دو گروه با هم هم‌کاری نمایند.**

**کسی‌که اولین اعدام انقلابی را اجرا نمود کسی نبود جز نیزک. یک نفر از رفقایش و دو نفر از گروه دیگر وی را تحت نظر داشتند که اگر کدام حادثه‌ای به وجود آید به کمکش بشتابند. عملیات موفقانه صورت گرفت و هیچ‌حادثه‌ای اتفاق نیفتاد. تقریباً یک ماه بعد اعدام انقلابی فرد دیگری ("صیفی " سرمعلم لیسۀ جامی) صورت گرفت که در این عملیات نیزک حضور نداشت، بل‌که دو نفر از رفقایش هم‌کاری داشتند. در همین گیرودار نیزک به ایران رفت و در آن‌جا مسئولیت دو اعدام‌ انقلابی را به نام "چریک‌های حق پرست افغانستان" به عهده گرفت. او که در آن‌زمان عضو "سازمان مردم" بود چند کاپی از اعلامیه اش را برای نمایندۀ گروهش به افغانستان ‌فرستاد. حینی‌که نمایندۀ "سازمان مردم" اعلامیه را به کمیتۀ مشترک داد، با عکس‌‌العمل شدید کمیته روبرو گردید. "کمیته" به نمایندۀ "سازمان مردم" ابلاغ کرد که ما نام"چریک‌های حق پرست افغانستان" را قبول نداریم، لذا به نویسندۀ اعلامیه دستور دهید که بعد از این به چنین کارهای خودسرانه‌ای دست نزند. این فیصله از طرف نمایندۀ "سازمان مردم" پذیرفته ‌شد.**

**از یک‌طرف پخش اعلامیه در ایران توسط نیزک و از سوی دیگر منع نمودنش از اعمال خودسرانه سبب نزدیکی وی با "ولید" گردید و بالاخره نیزک از"سازمان مردم" در اخیر سال 1358 خورشیدی برید و به "ساما" پیوست. اما پیوستنش را به "ساما" به اطلاع سازمان سابقش رساند.**

**خلاصه این‌که اعدام‌های انقلابی‌ای‌که در اواسط و اواخر سال 1358خورشیدی صورت گرفت نه به "ساما" تعلق داشت و نه به محمد"سبحون" و نه به هیچ‌یک از سازمان‌های دیگر، بل‌که عمل مشترک 4 گروه بود و متعلق به چهار گروه نام‌بردۀ فوق‌الذکر می‌باشد. در اواخر سال 1358 خورشیدی یک نفر از حلقۀ 4 نفره توسط رژیم دست‌نشاندۀ سوسیال امپریالیزم بازداشت گردید و با بازداشت این فرد "کمیته" فرو‌ریخت و پس از آن هر یک از نمایندگان سازمان‌ها صرفاً فعالیت‌های جداگانۀ خویش را در چهارچوب سازمان‌های شان پیش بردند.**

**موضوع دیگر قابل بحث در نوشتۀ آقای فرهادی این است که به تمام معنا حقایق را کتمان نموده است. طوری‌که از نوشته اش مشخص است از جریان اطلاع داشته و حقایق را وارونه جلوه داده تا چهرۀ تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان سامایی را که محمد را به قتل‌گاه فرستادند بپوشاند. به این گفتۀ آقای فرهادی توجه نمایید:**

***«محمد آخند زاده به مجرد درک انحراف عده‌ای توسط افراد نفوذی در جبهۀ مقابلش حساسیت نشان داده و علیه شیوه‌های غیر تشکیلاتی که عناصر منحرف به کار می بردند، به مبارزه میپرداخت. لذا عناصر منحرف او را خارچشم خود میدانستند. عوامل وابسته که در جبهات همجوار نفوذ داشتند، با تمام قوا در پی نابودی جبهه به طور کل و به طور خاص در پی نابودی محمد بر آمدند. سرانجام در جنگی که ارتجاع تاریخزده به راه انداخت، بتاریخ 6 جوزا سال1360 ش رفیق آخند زاده زخمی شد و برای مداوا به ایران فرستاده شد و دو روز بعد خبر جاودانگی اش پخش گردید. با شنیدن این خبر ناگوار، تمام مردمی که با او آشنایی داشتند به عزا نشستند و اشک ریختند.» (صفحۀ 13 سند)***

**محمد "سبحون" حقیقتاً روحیۀ سازش ناپذیر در مقابل اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان داشت. او نه تنها این روحیه را داشت، بل‌که تا زمان حیاتش با روحیۀ سازش و تسلیم‌طلبی جداً مبارزه نمود. محمد "سبحون" درک نموده بود که تعدادی از عناصر منحرف در درون جبهه تمایل به سازش در برابر اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورش دارند، اما او هیچ‌گاه این را نمی‌دانست که منحرفین سامایی به خاد تشریف دارند و تسلیم شده اند. فردی که از سامایی ‌ها مستقیماً به خاد رابطه داشت کسی نبود جز څارنوال. او بعد از پیروزی مجاهدین به خدمت جنایت‌کارترین فرد جمعیت اسلامی (جبار برادر غفار جلاد ) قرار گرفت و ملا امام مسجدش گردید. تا زمانی‌که محمد زنده بود علیه این روحیه در هر کوه و برزن مبارزه نمود، چون محمد از محبوبیت خوبی در درون جبهه برخوردار بود تسلیم‌طلبان درون جبهه جرأت آن‌را نداشتند تا تسلیم‌طلبی خویش را علناً بیان کنند. این *«عناصر منحرف او را خار چشم خود میدانستند.»* و منتظر روزی بودند تا او را از سر راه خود بردارند. این موضوع را از قول شاهد زنده و عینی که هم‌رزم نزدیک محمد "سبحون" بود و در روز زخمی شدن محمد "سبحون" با او در یک سنگر قرار داشت پی می‌گیریم. او که یک تن از قوماندانان جبهه و هم‌رزم نزدیک محمد"سبحون" بوده است چنین می‌گوید:**

**«محمد همیش برایم می‌گفت که از جبهه بوی سازش با رژیم مزدور اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیزم به مشام می‌رسد و تا زمانی ‌که زنده باشم هرگز نمی‌گذارم چنین اتفاقی بیفتد.»**

**او حرفش را چنین ادامه داد:**

**«محمد همیشه چه در جلسات رویاروی و چه در سخن‌رانی‌هایش سخت علیه اشغال‌گران و رژیم مزدورش مبارزه نمود، در زمان حیات او هیچ‌کس جرأت نکرد که از روابط "تاکتیکی" با رژیم علیه اخوان بحثی به میان بکشد. اما در خفا این‌کار صورت گرفته بود و سمت و سوی جبهه را از مبارزه علیه رژیم پوشالی و اشغال‌گران به سمت مبارزه علیه اخوان سوق داده بودند و ما هم ناآگانه در این مسیر افتاده بودیم. اتفاقاً روزی اخوانی‌ها به ما حمله نمودند، ما چند نفر داخل یک حویلی بودیم، خودم هم‌راه محمد و یک رفیق دیگر در داخل یک خانه سنگر داشتیم. فشار روی ما زیاد گردید، محمد به یکی از هم‌رزمان گفت به هر شکلی که می‌شود دهشکه را به کفترخان (کبوترخانه) بالا کن. او با مشکلات زیاد توانست دهشکه را به کبوترخانه بالا کند. در همین زمان اتفاقا مرمی از پشت سر به پهلوی محمد اصابت نمود، زخمش چنان عمیق نبود. دست‌مالی که در سر داشت گرفت دور کمرش پیچید، برایم گفت که جنگ را ادامه بده. من به رفیقم گفتم که او را بیرون ببر تا داکتر جبهه معالجه اش نماید. او را بیرون برد و برگشت برایم گفت که محمد را به شفاخانه شهر فرستادند. زمانی‌که بیرون شدم کار از کار گذشته بود و جنجال‌هایم جایی را نگرفت. در شفاخانه روس‌ها روی سر محمد آمده بودند و خواسته بودند از وی تعهد بگیرند که با عکس‌العمل شدید محمد روبرو ‌گردیده بودند و روس‌ها هم با یک امپول به عمرش خاتمه داده بودند. یاد و خاطره‌اش گرامی و جاودانه باد!»**

**شاهد زنده حرف‌هایش را چنین ادامه داد:**

**«در جبهه فقط دو نفر (محمد آخند زاده و معلم واجد مشهور به ضابط) علیه تسلیم‌شدن به اشغال‌گران و رژیم مزدورش حساس بودند و**

**تا زمان زنده بودن این دو نفر تسلیمی جبهه به رژیم مزدور علنی نگردید. بعد از سر راه برداشتن هر دو نفر جبهه کاملاً به طور علنی زیر نام "تاکتیک" به رژیم مزدور تسلیم گردید.»**

**او به قتل‌گاه فرستادن معلم واجد را چنین بیان نمود:**

**«واجد حینی‌که به جبهه آمد همیشه بحثش از مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم مزدورش بود. او از کمونیست بودنش اباء نمی کرد و همیشه بحث‌هایش با نقل‌قول‌ها هم‌راه بود. تعدادی از رهبران سیاسی جبهه در غیابش می‌گفتند که سرش بوی قورمه می‌دهد. روزی خبر حملۀ اخوان بالای جبهه رسید. برای مقابله با این حمله، جبهه تشکیل جلسه داد. بعد از صحبت‌ها مناطق تقسیم شد. اتفاقاً جایی را برای معلم واجد پیش‌نهاد نمودند که خطرناک‌ترین منطقه بود. چون واجد چند ماهی بیش‌تر نبود که به جبهه آمده بود و اولین جنگش در این جبهه بود و مناطق را دقیقاً نمی شناخت، من و چند نفر از قوماندانان جبهه با این پیش‌نهاد مخالفت کردیم و گفتیم که منطقه خیلی خطرناک است و باید یکی از ماها آن‌جا برود. واجد گفت:**

**«برای کمونیست‌ها فرقی نمی‌کند که در کدام منطقه بجنگد"**

**این حرفش زمینه‌ای شد که رهبران جبهه روی پیش‌نهاد شان پافشاری کنند. حینی‌که ما دیدیم از ما کاری ساخته نیست و خود واجد هم پافشاری دارد، 20 نفر از به‌ترین افراد جنگی را هم‌راه خسربره‌اش به واجد سپردیم. زمانی‌که جنگ در گرفت پنچ دقیقه از جنگ نگذشته بود که اخوان با بلند‌گو اعلان نمود که ضابط را کشتیم و پنج‌تیرش را گرفتیم. ما این حرف را نپذیرفتیم، زیرا ضابط کلاشنکوف داشت نه پنج‌تیر. چند دقیقه نگذشت که منطقه به دست اخوان افتاد و از آن منطقه فشار روی ما زیاد شد. بعد از ختم جنگ که خسربرۀ واجد آمد از او جریان را پرسان نمودیم او گفت:**

**«حینی‌که حرکت نمودیم و می‌خواستیم از منطقۀ شیرآقا به منطقۀ تعیین شده برویم، شیرآقا تمام افراد معلم واجد را تعویض نمود و فقط من نخواستم او را رها کنم. زمانی‌که جنگ روی ما در گرفت تمام افراد شیرآقا منطقه را ترک نمودند، یکی از جمعیتی‌ها به راحتی از پشت نارنجک در سنگر واجد انداخت و او را شهید نمود. همین‌که دیدم او شهید شده تفنگ خود را پهلویش گذاشتم و کلاشنکوف او را گرفته به مشکل از منطقه خود را کشیدم. بعد از جست‌وجویی که نمودیم مشخص شد که قبل از رسیدن واجد به منطقه به شیرآقا از سوی بزرگان جبهه نامه فرستاده شده و از او خواسته اند تا افراد را تعویض نماید و به افرادش دستور دهد که جنگ نکنند.»**

**بعد از جان‌باختن معلم واجد و محمد آخندزاده برای تسلیم‌طلبان سامایی راه صاف و جاده باز می‌شود و بدون دغدغه تانک‌های اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورش به منطقۀ جبهه داخل می‌شوند و علناً به حمایت شان می‌پردازند. از آن به بعد مبارزه علیه تسلیم شدن سامایی‌ها به اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورش از طرف منسوبین سایر سازمان‌های چپ که تعهد جبهوی با "ساما" داشتند شروع می‌گردد، و "ساما"یی‌ها مقاومت نشان می‌دهند.**

**یک تن از شاهدان عینی دیگر(...) روی خوش‌بینی‌ای که به جبهه دارد برای جنگیدن به جبهه می‌رود، حینی که از وضعیت اسف‌بار جبهه خبر می‌شود، هیچ‌گاه حاضر به گرفتن تفنگ نمی‌شود، او از مبارزه در درون جبهه چنین می‌گوید:**

**«روزی معلم سیدآقا مرا خواست و برایم نامه‌ای نشان داد و برایم گفت: ببین ... ! از داخل جببه رویم فشار می‌آورند تا روابط خود را با شیرآقا قطع کنیم، اما سازمان برایم دستور می‌دهد که این رابطه را مستحکم نگهدار، من مجبورم که از دستور سازمان اطاعت کنم.»**

**او (...) حرفش را ادامه داد و گفت:**

**«من خط را دیـدم، خط به قلم څارنوال بود، به سیدآقا نوشته بود که به هیچ‌عنوان روابطش را با "اکس" که منظور از شیرآقا بود قطع نکند»**

**جنجال بین جبهه به حدی می‌رسد که بالاخره "ساما"یی‌ها به شمول څارنوال به قطع رابطه با شیرآقا تن می‌دهند. فوراً جلسۀ جبهه را دایر می‌کنند و راه بیرن رفت از معضل را بررسی می‌کنند. یکی از فرمان‌دهان جبهه که قبلاً مطالبی را از او نقل کردیم، فیصله را این‌طور بیان می‌کند:**

**«جلسه به این نتیجه رسید که یگانه راه بیرون شدن از این معضل، برداشتن شیرآقا و خلع‌سلاح نمودن افرادش می‌باشد. فیصله گردید که شیرآقا را به بهانۀ ختم قرآن دعوت می‌کنیم، وقتی‌که رسید او و چند نفر مهم او را به قتل می‌رسانیم و بقیۀ افرادش را خلع سلاح نموده و جبهه را مستقل اعلان می‌کنیم.»**

**"[اما] قبل از این‌که کارت دعوت ختم قرآن از طرف ما به شیرآقا برسد از درون جبهه توسط زین‌الدین برادر خیرالدین یک تن از شعله‌یی‌های فخرالمدارسِ دهۀ چهل خورشیدی به شیرآقا این هوش‌دار داده می‌شود. شیرآقا قبل از رسیدن کارت دعوت آمادگی خود را گرفته و نامه‌یی عنوانی سیدآقا نوشته و از یک عملیات نظامی یادآوری نموده، از سیدآقا می‌خواهد که با چند تن جهت مشوره نزد شیرآقا بروند. زمانی‌که قاصد ما می‌رسد، شیرآقا کارت را گرفته و نامه را به قاصد می‌دهد و برایش می‌گوید که ما یک پلان نظامی داریم و ضرورت به مشوره با معلم صاحب و رفقایش می‌باشد و همه چیز در نامه نوشته شده است. وقتی‌که نامه رسید ما مخالفت کردیم و گفتیم که حتماً کسی گزارش را به شیرآقا رسانده است و او از پلان ما خبر گردیده است. یگانه کسی که این حرف را نپذیرفت و تلاش داشت که چند نفر هم‌راه سیدآقا نزد شیرآقا برود څارنوال بود که با مخالفت تعدادی روبرو گردید و بالاخره او سیدآقا را قانع نمود تا تنها نزد شیرآقا برود و جریان را جویا شود. همین‌که سیدآقا نزد شیرآقا می‌رود او را خلع سلاح نموده و برایش می‌گوید که به تائید حرف‌هایم نامه‌ای برای رفقایت بنویس و آن‌ها را این‌جا بخواه، سیدآقا چنین می‌کند. زمانی‌که نامۀ سیدآقا رسید من و ... مخالفت نمودیم و گفتیم که نامه حتماً جبری نوشته شده است، اما څارنوال هم‌راهِ ماما غلام محمد معتقد بودند که نامه جبری نیست. در همین حال خبر رسید که دو نفر از رفقای ما را شیخ طلاب به قتل رسانده است. شیخ طلاب از افراد قاری یک‌دست مربوط حزب الله بود که در منطقۀ شیرآقا زندگی می‌کرد و از جملۀ تسلیم‌شدگان بود. با این خبر همه‌گی گفتیم که نامه جبری است و شیرآقا از جریان خبر شده و دستور قتل افراد جبهه را صادر نموده، باید آمادگی در برابر این حیله گرفته شود. کسی‌که تا آخر پافشاری داشت که باید نزد سیدآقا و شیرآقا رفت څارنوال بود. برایش گفتیم که پس خودت برو، او حاضر به رفتن نشد و بالاخره ماما غلام محمد را قانع ساخت تا هم‌راه چند نفر نزد سیدآقا برود که در بین راه به کمین افراد شیرآقا افتادند و تمامی شان به شمول سیدآقا اعدام گردیدند. جبهه کاملاً در محاصرۀ شیرآقا درآمد. چند روز در محاصره ماندیم، افراد شیرآقا جرأت حمله به منطقه را نداشتند، یک نفر که در جبهه به داکتر مشهور بود و در قریه اش (توبریون) گروپ داشت برای ما خبر روان نمود که امشب می‌توانید از منطقۀ ما بیرون شوید. برای ما این پیش‌نهاد قابل قبول نبود. ... گفت چاره‌ای جز این نداریم به هر صورت باید برای جنگ آماده‌گی بگیریم و اگر حرکتی نکنیم همه نابود می‌شویم. رهبری گروپ را به ... سپردیم و شبانه خود را به منطقۀ داکتر رساندیم. داکتر را دیدیم ما را ره‌نمایی نمود، از منطقه خود را کشیده و به منطقۀ کاکا فیض‌الدین رساندیم. فیض‌الدین از رفقا و هم پیمانان شیرآقا در جمعیت‌العلما بود. به فیض‌الدین گفتیم که می‌خواهیم ایران برویم. فیض‌الدین که از جریان خبر نداشت خواست تا ما یکی دو روز نزدش بمانیم، ما نپذیرفتیم و شبانه حرکت کردیم و از منطقه خود را کشیدیم. صبح که شیرآقا از بیرون شدن ما اطلاع حاصل می‌کند فوراً نفر نزد فیض‌الدین می‌فرستد و از وی می‌خواهد تا ما را برگرداند که کار از کار گذشته بود.»**

**اینست آن واقعیتی که در جبهۀ هرات اتفاق افتاد. تسلیمی و تسلیم‌طلبی "ساما" قبل از هر جای دیگری ابتدا از میان افراد محفل هرات در کابل و هرات شروع شروع گردید و سپس به جاهای دیگری گسترش یافت و در کوه‌دامن منجر به تشکیل غند دولتی سنگین گردید.**

**هر یک از گروپ‌های "ساما" هرگاه چیزی بنویسد، فقط و فقط یک خط را دنبال می‌کند و آن هم روپوش گذاشتن بر تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌های "ساما" است. آن‌ها هیچ‌وقت حاضر نیستند که گذشتۀ تسلیم‌طلبانۀ خویش را مورد نقد و بررسی قرار دهند.**

**در این زمینه "سازمان رهایی افغانستان" یک گام نسبت به "ساما" جلو است. این سازمان گذشتۀ خود را ولو به طور ناقص به نقد کشیده است. اما "ساما"یی‌ها تا کنون حاضر نشده اند که چنین کاری را انجام دهند و حتی حاضر نیستند یک کلمه در این مورد بنویسند.**

**بحثی پیرامون شخصیت انجینر محمد کریم "تیمار"**

**انجینر محمدکریم "تیمار" واقعاً یک شخصیت انقلابی، مبارز، ضد اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم پوشالی بود. این شخصیت را خصلت طبقاتی اش به وی اعطا نموده بود. انجینر کریم علاوه بر این‌که یک روشن‌فکربود، دارای موقعیت طبقاتی دهقانی بود. او هیچ‌وقت این موقعیت را رها نکرد، بدین خاطر بود که به‌ترین و صمیمی‌ترین دوست توده‌های ستم‌کش افغانستان بود و بی‌نهایت از ستم‌گران نفرت داشت. این خصلت و موقعیت طبقاتی اش او را به سمت جریان شعلۀ جاوید کشاند. وی در آخر دورۀ تحصیلات لیسه از جملۀ فعالین جریان شعلۀ جاوید در ولسوالی گذره محسوب می‌گردید.**

**باند "خلق" و پرچم سخت تلاش داشتند تا وی را با تحایفی مطیع خود سازند، اما او به درگاه شان سرخم نکـرد. از هـمـه امـتـیـازات**

**گذشت و به زندگی مخفی روی آورد.**

**انجنیر کریم فنون نظامی را در عسکری فرا گرفته بود و سخت شیفتۀ مبارزۀ مسلحانه علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور شان بود، روی همین علاقه بود که به دستور کادرهای رهبری "ساما" از ایران به جبهۀ هرات منتقل گردید. اما نمی‌دانست که کادرهای رهبری تشکیلات "ساما" در ایران با رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی در سازک‌وبازک اند و او را به گودال تسلیمی می‌اندازند. او واقعاً یک قوماندان برجستۀ نظامی بود. ... یک تن از هم‌رزمانش در جبهه در مورد او چنین می‌گوید:**

**«انجنیر کریم واقعاً در فنون نظامی بی‌نظیر بود، او در جبهه لقب محاصره شکن را داشت. تا زمانی‌که او زنده بود تمامی رفقای ما از روحیۀ عالی نظامی برخوردار بودند، به هر جایی‌ که به آن‌ها وظیفه داده می‌شد بدون درنگ می‌رفتند زیرا مطمئن بودند که اگر به محاصرۀ دشمن بیفتند انجنیر کریم آن‌ها را نجات می‌دهد.»**

**رهبری تشکیلات "ساما" در ایران چه‌گونه با رژیم مزدور سوسیال‌امپریالیزم شوروی تماس گرفت؟**

**شیرآقا یک فرد فراری در زمان داودخان بود. او رابطه‌ای با خواجه ابدال پدر خواجه رسول داشت. خـواجـه ابـدال مـیـرآب بـود. اکـثـر شب‌ها را شیرآقا به خانۀ خواجه ابدال سپری می‌نمود و در حقیقت مخفی‌گاهش همان‌جا بود. بعد از مرگ خواجه ابدال، خواجه رسول موقعیت پدر را کسب نمود، شیرآقا او را برادر زاده صدا می‌کرد. بعد از کودتای 7 ثور 1357 شیرآقا ایران رفت و در شب 24 حوت 1357 هم‌راه کمال قلبه گز، گل‌احمد تیزانی و گل‌احمد کور که هر کدام گروپ‌های مسلح خود را داشتند به هرات آمدند و از چند نقطه بالای شهر هرات حمله نمودند، هرات به دست مجاهدین افتاد. بعد از این‌که رژیم مزدور بر شهر مسلط گردید تمامی شان ایران رفتند. شیرآقا با "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" یا "جمعیت‌العلما"ی مولوی محمد نبی رابطه بر قرار نمود و به هرات آمد و در منطقه اش (چونگر) مستقر گردید. رهبری "ساما" در هرات از طریق خواجه رسول با شیرآقا تماس ‌گرفته و تعدادی از افرادش را به جبهه ‌فرستاد. از سوی دیگر رهبری "ساما" در هرات از طریق نثاراحمد فرزند حاجی خلیفه که از جملۀ شعله‌یی‌ها بود و یک‌جا با پدرش که از افراد صاحب نفوذ بود در روز 24 حوت 1357 هم‌راهِ تعدادی از افراد علیه کودتا‌گران قیام نمودند. حاجی خلیفه از جملۀ قوماندانان جمعیت‌العلما بود. رهبری "ساما" در ایران (مشهد) با رهبری جمعیت‌العلما در مشهد رابطه می‌گیرد. افراد تحت رهبری "ساما" در فراه، نیم‌روز و هرات همگی تحت رهبری جمعیت‌العلما می‌جنگند. این رابطه تا آن سطح پیش رفت که رهبری کمیته‌های جمعیت‌العلما در مشهد، تهران، اصفهان، شیراز و زاهدان تماماً در دست "ساما" بود. در حقیقت "ساما" بخشی از جمعیت‌العلما گردیده بود. این رابطه‌گیری مطابق طرح و پلان "تازه اندیشان" پیش رفت.**

**شیرآقا از جملۀ قوماندانان برجستۀ جمعیت‌العلما بود که شدیداً با رژیم کودتای 7 ثور می‌جنگید، اما "ساما" طبق طرح و پلان خویش او را روکشی برای تسلیم‌طلبی ملی خویش قرار داد و در دام خاد انداخت.**

**"ساما" طبق طرح "تازه اندیشان" ابتدا تسلیم‌طلبی طبقاتی را پذیرفت و بعد در دام تسلیم‌طلبی ملی افتاد. "ساما" تا کنون نتوانسته خود را از این دام تسلیم‌طلبانۀ طبقاتی و ملی برهاند. نه تنها نتوانسته خود را از این دام برهاند، بل‌که به این گذشته افتخار و مباهات نیز می‌نماید.**

**آقای محمود شکیب آرمان در یادوارۀ انجینر محمد کریم "تیمار"چنین می‌نویسد:**

***«جانباز کریم در اوایل سال 1359ش دو باره به ایران آمد و تشکیلات ایران او را با یکی دو رفیق دیگر وظیفه داد تا با کار پوششی، امکاناتی را به دست آورده و با استفاده از این شیوۀ کار، از طریق یکی از کمیته‌ها او به زودی به خاطر به دست  آوردن سلاح و آموزش موشک‌های زمین به هوا راهی پاکستان شد. در ماه جوزای سال 1359ش رفقاء از امکانات پوششی مقداری سلاح به دست آوردند و رفیق انجنیر کریم با عده ئی دیگر مسؤول حمل اسلحه از پاکستان تا هرات از مسیر نیمروز و فراه وارد هرات  گردید.» (صفحۀ 16 سند ـ تأکید از ماست)***

**کار پوششی و امکانات‌گرایی نوعی وابستگی است که منجر به تسلیم‌طلبی طبقاتی و بالاخره منجر به تسلیم‌طلبی ملی می‌گردد. تشکیلات "ساما" در ایران کلاً در دست "تازه اندیشان" قرار داشت. طوری‌که بیان گردید مبارزۀ "تازه اندیشان" نه تنها به سبک شعله‌یی‌ها نبود، بل‌که به سبک نیروهای دموکراتیک بورژوایی نیز نبود. برنامۀ "تازه اندیشان" یک برنامۀ اسلامی بود و به نام "اعلام مواضع ساما" یاد می‌گردید و خواست جمهوری اسلامی را مطرح می‌نمود. کار پوششی و امکانات‌گرایی "ساما" زیر درفش احزاب جهادی تسلیم‌طلبی طبقاتی بود و این تسلیم‌طلبی طبقاتی منجر به وابستگی "ساما" به احزاب جهادی و از آن طریق منجر به وابستگی غیر مستقیم به سازمان جاسوسی ISI پاکستان گردید. این وابستگی بود که پای "ساما" را برای «به دست آوردن سلاح و آموزش موشک‌های زمین به هوا» تا پاکستان کشاند. "ساما" به جای این‌که این گذشتۀ تسلیم‌طلبانه را به نقد بکشد و از آن درس بگیرد، با افتخار از این گذشتۀ تسلیم‌طلبانه دفاع کرده و به آن مباهات می‌کند.**

**قیوم "رهبر" وابستگی را نوعی تسلیم‌طلبی و هم‌نوایی با خط استعماری می‌داند. او به خوبی از طرح "تازه اندیشان" و وابستگی شان آگاه بود. به همین نسبت "ساما"یی‌ها را از وابستگی هوش‌دار می‌دهد. به این گفتۀ قیوم "رهبر"توجه نمایید:**

***«به علت این‌که وابستگی خود نوعی تسلیم است، بناءً مسئله از لحاظ ماهیت و کیفیت با خط استعماری در تماس می‌شود و بالاخره در تطابق با آن حرکت می‌کند. این مسئله البته با حسن و سوء نیت و با طبعیت این یا آن فرد یا گروه انسانی هیچ‌گونه ارتباطی ندارد، بل‌که با عینیت خود نتایج مشخصی را ضرورتًا به میان می آورد. این وابستگی تاریخی زمانی البته به فاجعه تاریخی مبدل می‌شود که نیروهای وابسته به کمک اربابان استعماری بر سر قدرت و یا رقابت قدرت تمام راه‌هایی را که به خود آگاهی، خودسازی و خود اتکایی می‌رسد کور کنند تا مردم را در مسیر اجتناب ناپذیر وابستگی و تسلیم قرار دهند و هم پیمانان شان به عنوان"ناجی" ملت و پهلوان پنبه‌ها راه‌های به ظاهر گونه‌گونه‌ی"معقول" در حقیقت تسلیم طلبانه خود را پیش پای مردم بگذارند.» (قیوم رهبر ـ طرق مبارزه با تسلیم‌طلبی ملی ـ 3: عوامل برون ذاتی تسلیم و ستیزه»*** **(تاکیدات از ماست)**

**با وجود این، پوشش گرفتن در قالب تنظیم‌های جهادی یک عمل‌کرد عام تمامی جنگ‌جویان سامایی‌ بود و حتی بعضی از عناصر شامل در بعضی از جبهات مستقل "ساما"، مثلاً جبهات کوهدامن، نیز از این پوشش استفاده می‌کردند و از بابت وابستگی مستقیم و غیرمستقیم آن نیز بیم چندانی به خود راه نمی‌دادند.**

**اما این وابستگی تاریخی "ساما" بنا به قول "رهبر" «به فاجعۀ تاریخی مبدل» گردید. زیرا نه تنها آن‌ها به گذشتۀ تسلیم‌طلبانۀ شان برخورد انتقادی نمی‌نمایند، بل‌که می‌خواهند که «تمام راه‌های» آزادی‌خواهی، میهن پرستی و اتکاء به مردم را سد نمایند. «پهلوان پنبه‌های» "ساما" می‌خواهند که«راه‌های به ظاهر گونه‌گون "معقول" ولی در حقیقت تسلیم‌طلبانه خود را پیش‌پای مردم بگذارند» و آن‌ها را در «مسیر اجتناب ناپذیر وابستگی و تسلیمی قرار دهند.» بدین سبب است که "ساما"یی‌ها با انکار حقایق می‌خواهند گذشتۀ تسلیمی و تسلیم‌طلبانۀ خویش را بپوشانند. به این موضوع توجه نمایید:**

***«از آن جائی که روس متجاوز و ارتجاع تاریخزده و ننگین، انسان های انقلابی و جبهات آگاه و به ویژه "ساما" را به عنوان دشمنان اصلی و آشتی ناپذیر خود می دانستند، بار دیگر دست به دست همدیگر داده و جنگ های داخلی و برادر کشی ها را به راه انداختند تا با از میان برداشتن شخصیت های مبارز و جبهات آگاه، چار صباحی بر عمر ننگین شان بیافزایند. بناءً نابودی جبهۀ هرات را که از شرکت انقلابیون آگاه سامائی از متن مردم جوشیده بود، در صدر نقشه های ننگ آلود خود قرار داده و در اواخر دلو سال ۱۳۵۰ش حملات ناجوانمردانۀ خود را بالای رفقای مبارز این جبهه آغاز کردند. در نتیجۀ این حملات کین‌توزانۀ مشترک برای نابودی جبهه، تعداد زیادی از جوانان پرشور و انقلابی نبرد آزادیخواهانۀ ضد تجاوز روس اشغال‌گر در این جبهه قربانی توطئه های استعمار – ارتجاع شده ‌و با خون خود سند آزادی افغانستان را با  افتخار در سایۀ درفش خونرنگ "ساما" به خاطر نابودی طومار ننگ آلود ارتجاع اخوانی امضاء نمودند. طی این حملۀ مشترک مزدوران اخوانی و خلقی ــ پرچمی بالای جبهه، جانباز انجنیر کریم در روز ۳۰ حمل سال ۱۳۶۰ش در حالی که به کمک یک گروه محاصره شده شتافته بود و موفق به شکستن حلقۀ محاصرۀ دشمن و بیرون کشیدن رفقایش از چنگال دشمن گردیده بود، با تأسف هدف تیر کین ارتجاع قرار گرفت و با فریاد "زنده باد انقلاب" و "یا مرگ یا آزادی!" گویان خاک وطن را به آغوش کشید و سازمان ما و خلق ما را در سوگش عزادار ساخت.» (صفحه 17 سند) تاکیدات از ماست.***

**ولی باید گفت که برخلاف گفتۀ فوق، جبهۀ هرات هــــــــیچ‌گاه با اشـــــــــــغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دشت‌نشانده اش نجنگید، یا به عبارت دیگر جبهۀ هرات هـــــیچ‌وقت در جنگ مـــــــقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم روس شرکت نکرد، بل‌که هم‌نوا با اشغال‌گران و رژیم پوشالی علیه «ارتجاع تاریخ‌زده» درگیر جنگ بود. این درگیری بدین علت بود که «ارتجاع تاریخ‌زده» را بدتر از اشغال‌گران قلم‌داد می‌نمود یعنی کاری‌که همین اکنون انجام می‌دهد. این جبهه تا زمان فروپاشی اش نقش ملیشه‌های رژیم را بازی نمود و علیه جنگ مقاومت ایستاد. مسئولیت تاریخی تسلیم‌شدن جبهه به اشغال‌گران و رژیم پوشالی و هم چنین مسئولیت خون جوانان مبارز«پرشور و انقلابی» که در این جبهه کشته شدند به دوش رهبری تشکیلات "ساما" در هرات و ایران بوده و می‌باشد. این رهبری آگاهانه جوانان پرشور و انقلابی را فریب داد و در جبهه به خاطر منافع رژیم مزدور به قتل‌گاه فرستاد. در طول عمر جبهه هیچ «حملۀ کین‌توزانه مشترک برای نابودی جبهه» از طرف «مزدوران اخوانی و خلقی ـ پرچمی» بالای جبهه صورت نگرفت، بل‌که «حمله کین‌توزانه مشترک» خلق ـ پرچم و "ساما" علیه «ارتجاع تاریخ‌زده» صورت گرفته است. این چیزی است که مثل آفتاب روشن است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌را انکار کند.**

**انجنیر کریم کدام حلقۀ محاصره را در هم شکست؟ حینی‌که یک گروپ کوچک از افراد جبهه در درگیری با جمعیت اسلامی به محاصرۀ اخوانی‌ها درآمد، در آن‌زمان انجنیر کریم به کمک شان شتافت و آن‌ها را از این محاصره نجات داد. «ارتجاع تاریخ‌زده» قبل از درهم شکسته شدن حلقۀ محاصرۀ دیگری جلو راه انجنیر کریم و رفقایش را کمین زدند، در این کمین بود که انجنیر کریم جان باخت.**

**امروز علاوه بر این‌که "ساما"یی‌ها نمی‌خواهند گذشتۀ تسلیمی و تسلیم‌طلبی خویش را نقد نمایند، بل‌که با جعل تاریخ می‌خواهند که این گذشتۀ ننگین خویش را بپوشانند و به اصطلاح خود را تبرئه نمایند.**

**نوشته‌های "ساما"یی‌ها بیان‌گر آنست که آن‌ها بر مواضع تسلیمی و تسلیم‌طلبی خویش پافشاری می‌کنند. بناءً مبارزه با چنین تسلیم‌طلبانی ضروری و الزامی است.**

**"سامایی‌"ها از لحاظ فکری خلع سلاح گردیده و باور شان ‌را به مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران کنونی و رژیم مزدور و دست نشانده‌شان از دست داده اند. بدین علت تن به تسلیم‌طلبی داده اند. تسلیم‌طلبان عموماً به عوامل پنهانی دشمن تبدیل می‌شوند. بناءً مبارزه با تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلـبـان جـزء لاینفک مبارزه با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی است.**

**مسئول مرگ واجد کارنده کیست؟**

**کسی را که ما به نام مستعار "واجد" به عنوان یکی از کادرهای "ساما" در کوه‌دامن می‌شناختیم، یک جا با یکی از کادرهای مردانۀ دیگر "ساما" در کوه‌دامن، دو نفر از جملۀ 10 کادر سامایی بودند که در سال 1363 خورشیدی طبق یکی از فیصله‌های کنفرانس سرتاسری "ساما" به عنوان "جانشینان انقلابی" مورد تربیت قرار ‌گرفتند تا در آینده مسئولیت‌های رهبری "ساما" را بر عهده بگیرند. "قیوم رهبر" شخصاً تربیت تیوریک این گروپ را بر عهده گرفت و چندین ماه مسئولیت حلقۀ آموزشی این گروپ را پیش برد. همین گروپ بود که بعداً تحت رهبری مسئول کمیتۀ تشکیلات مرکزی "ساما" به چین رویزیونیستی فرستاده شدند تا طبق قرار قبلی میان "قیوم رهبر" و مقامات رهبری حزب رویزیونیستِ بر سر قدرت، از آن کشور دیدار نمایند.**

**پیوند با حزب رویزیونیست بر سر اقتدار در چین یکی از عوامل انشعاب بخش غرجستان "ساما" از بخش‌های تحت رهبری "قیوم رهبر" و هم‌نوایانش در کمیتۀ مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری "ساما"، در پهلوی موضوع "تسلیم‌طلبی ملی" در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان، بود. وقتی در سال 1364 انشعاب در کمیتۀ مرکزی "ساما" به وقوع پیوست، گروپ اعزامی تحت رهبری مسئول کمیتۀ تشکیلات مرکزی "ساما" در مجموع، به شمول "واجد"، در واقع به نفع دوام رابطه و پیوند با حزب رویزیونیست بر سر اقتدار در چین موضع‌گیری کردند و موضع‌گیری‌های بخش غرجستان در مخالفت علیه تسلیم‌طلبی ملی در "ساما" و پیوند جدید رویزیونیستی اش با حزب رویزیونیست بر سر اقتدار در چین را یک‌جا با"قیوم رهبر" و دو تن از اعضای دیگر کمیتۀ مرکزی "ساما" خیانت به "ساما" و خیانت به "انقلاب" افغانستان خواندند.**

**همین "واجد"ی که ما از وی شناخت داشتیم، طبق معلومات بعدی از وی، در سانحۀ سقوط طیاره در ثور 1372 یک جا با تعدادی از کادرهای دیگر "ساما" کشته شدند. اما بعضی از معلومات ارائه شدۀ دیگر در مورد وی در سطور ذیل با معلومات ما خوانایی ندارد.**

**پردل "روستایی" نویسنده مقالۀ "یادی از هم‌رزم دلیر و آگاه سامائی واجد کارنده"، در مورد "واجد کارنده" چنین می‌گوید:**

***«رفیق واجد در کانون خانوادۀ زحمت‌کش و محیط و ماحول خود مشکلات و رنج های بی شمار دهقانان و کارگران را چشیده و در متن رنج و کار بزرگ شد. تعلیمات دورۀ ابتدائی و متوسطۀ رفیق واجد مصادف بود با اوج مبارزات جریان های سیاسی به خصوص جریان شعلۀ جاوید و در کنار آن فعالیت رفیق مجید و یاران هم‌رزمش در سطح منطقه... در بهار سال 1362ش رفیق واجد توسط جواسیس و جلادان "پرچمی – خلقی " دستگیر و زندانی شد. پنج سال زیر شکنجه، آزار و اذیت خادیست‌های آدم‌کش قرار گرفت، ولی در برابر شکنجه‌گران مقاومت بی بدیل نشان داد، با ایمان و استوار به تعهد و آرمانش پذیرای هر نوع شکنجه جسمی و روحی بود و دشمن شکنجه گرش را زبون ساخت. در سال 1367ش از زندان آدم‌کشان خادیست رها گردیده و بدون کوچک ترین تزلزل، یأس و ناامیدی، با عزم جزم و پرانرژی دوباره راهی مبارزه و تلاش برای احیاء و استحکام کار ضربت خوردۀ سازمانی در مناطقی از کوهدامن گردید. کادرها، فعالان و نیروهای سیاسی، نظامی و روابط توده‌ئی "ساما" در مناطقی از کوهدامن از چهار سو زیر آتش متقاطع مزدوران اخوانی، اشغالگران روسی و نظامیان و نیروهای امنیتی و تفنگداران وابسته به روس و رژیم مزدور آن، قرار گرفتند و عرصه مبارزاتی در ساحات کوهدامن برای شان تنگ تر شد. رفیق واجد با عده‌ای از یاران سامائی اش راهی پیشاور پاکستان شد و به مشورۀ رهبری سازمان درعقب جبهه ضمن آموزش تئوریک، به امور دیگری گماشته شد. پس از مدتی اقامت در پاکستان، در آستانۀ سقوط رژیم به جامانده از تجاوز روس به رهبری نجیب جلاد و سرازیر شدن دسته های مجاهدین به کابل و سائر شهر های کشور، این رفیق هم‌راه با رفقای دیگر دو باره به منطقه برگشتند.***

***سرانجام در دوم ثور سال 1372ش در نتیجۀ یک سانحه هوائی که حاصل توطئۀ بیرونی شورای نظار مسعود جلاد و زمینه سازی عده‌ای از تسلیم طلبان بی آزرم بود، رفیق واجد با 31 تن از کادر های ورزیده و میدان دیدۀ سیاسی، نظامی و توده‌ئی "ساما" به شمول رفقاء الحاج یار محمد، نیزک، سخی، منیر و... بر فراز کوهستانات تاشقرغان جان باختند و به اثر شدت انفجار پاره‌های تن شان در شعاع وسیعی پخش شد. پس از وقوع آن فاجعه که منجر به کشته شدن 32 تن رزمندگان سامائی و جمعاً 150 مسافر عازم مزار شد، بستگان تعدادی از این قربانیان هم‌راه با مردم محل بقایای استخوان‌های پراگنده شدۀ آنان را جمع و در چند گور دسته جمعی دفن کردند...» صفحه 18 ـ 19 سند.)*** **تاکیدات از ماست**.

**در سطور فوق زندانی شدن "واجد" در بهار سال 1362 و سپری کردن پنج سال در زندان رژیم با معلومات ما از "واجد" خوانایی ندارد. این تناقض یا ناشی ازین است که "واجد" و "واجد کارنده" دو شخص جداگانه هستند و یا این که نویسندۀ سطور فوق معلومات نادرست در مورد "واجد" به رشتۀ تحریر درآورده است.**

**آقای پردل"روستائی" در مورد جنگ و برخورد سامائی‌ها در کوه‌دامن نیز مطالب نادرستی نوشته است. او می‌نویسد:**

***«کادرها، فعالان و نیروهای سیاسی، نظامی و روابط توده‌ئی "ساما" در مناطقی از کوهدامن از چهار سو زیر آتش متقاطع مزدوران اخوانی، اشغالگران روسی و نظامیان و نیروهای امنیتی و تفنگداران وابسته به روس و رژیم مزدور آن، قرار گرفتند و عرصه مبارزاتی در ساحات کوهدامن برای شان تنگ تر شد.»***

**هرگاه کسی جرات نوشتن حقیقت را ندارد نباید قلم به دست گیرد. در این‌جا دو حالت وجود دارد:**

**1 ـ یا آقای "روستایی" از جریان تسلیم شدن 760 نفر از کادرهای برجسته "ساما" و افراد تحت رهبری شان به رژیم مزدور اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست خبر ندارد؛ که این بی‌خبری هم خود یک‌نوع جرم محسوب می‌شود.**

**و**

**2 ـ یا این‌که جریان را دقیقاً می‌داند ولی از بیان آن شانه خالی می‌کند. در این‌صورت خود نشانه‌ای از هم‌راهی با تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان دیروزی و امروزی است.**

**قبلاً به طور مفصل در رابطه با جنگ کوه‌دامن صحبت نمودیم که این جنگ از طرف "ساما"یی‌ها به خاطر جمع‌آوری عشر از منطقۀ زیر سلطۀ حزب اسلامی گلبدین شروع شد و منجر به تسلیمی تمامی کادرها، روابط سیاسی نظامی و توده‌یی "ساما" (به تعداد 760 نفر افراد مسلح) به رژیم پوشالی و مزدور سوسیال‌امپریالیزم اشغال‌گر گردید. رهبران و کادرهای بلند پایۀ تسلیم‌شده در کوه‌دامن موافقت‌نامۀ ننگینی را با رژیم مزدور به امضاء رساندند. همان‌طوری‌که "توافق‌نامه امنیتی" میان رژیم دست‌نشاندۀ غنی ـ عبدالله و اشغال‌گران امپریالیست امریکایی خیانت ملی محسوب می‌گردد، به همان اندازه این توافق‌نامه خیانت ملی محسوب می‌گردد. بعد از امضاء توافق‌نامه، "ساما"یی‌های تسلیم‌شده هم‌راه با نیروهای جناح پرچمِ رژیم پوشالی بر مواضع اخوانی‌ها حملات مشترک را انجام می‌دادند؛ در حالی که در طرف مقابل یعنی نیروهای حزب اسلامی نیز به جناح خلق حزب مزدور تسلیم شده بودند و یک جا با تانک‌های متعلق به جناح مذکور بالای نیروهای "ساما" عملیات انجام می‌دادند. مثلاً نیروهای "ساما" به کمک پرچمی‌ها بالای منطقۀ "مشوانی" که منطقۀ حزب اسلامی بود حمله کردند و داروندار مردم آن منطقه را مورد چور و چپاول قرار دادند و حتی مرغ‌ها و چوچه مرغ‌های اهالی مشوانی را غارت کردند.**

**در این‌جا بیش‌تر از این نمی‌خواهیم صحبت نماییم. فقط متن "توافق‌نامه" را به خوانندگان ارائه می‌نماییم تا از نیات شوم تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان "ساما"یی‌ در کوه‌دامن باخبر شوند. این هم متن توافق‌نامه:**

**مـتن مـوافقتنامۀ تسلیمی نیروهای "ساما" در شمالی**

**به دولت مزدور کابل در خزان سال 1360**

**«اين موافقتنامه بغرض تشديد مبارزه و همآهنگ ساختن سعي و تلاش برعليه ارتجاع سـياه در نـقـاط مـخـتـلـف افـغـانـسـتـان و خـتـم**

**خونريزي در سرزمين جمهوريت ديموكراتيك افغانستان امضاء مي‌گردد.**

**بمقاصد آتي طرفين به موافقه مي‌رسند:**

**مكلفيت سازمان:**

**1 - بعد از امضاء موافقت‌نامه قطع تمام فعاليت‌هاي مسلحانه نيروهاي سازمان برعليه قواي مسلح – څارندوي- خاد وغيره اشخاص و مؤسسات در سطح شمالي.**

**2 - سهم‌گيري اكتيف تبليغات بر عليه امپرياليزم امريكا و افشاء چهره كثيف هژمونيست‌هاي چين اين متحدين امپرياليزم جهاني، رژيم نظامي‌گر پاكستان و ساير كشورهاي ارتجاعي بصورت شفاهي و تحريري.**

**3 – تعريف وضع جيش نيروهاي سازمان – ارائه شهرت مكمل اعضاي سازمان، تعداد آن‌ها – قوماندانان شان و راجستر سلاح دست داشته.**

**4 – پذيرش نمايندگان دولتي در داخل گروپ ها. تعداد نفر جهت دخول در گروپ ها از طرف دولت تنظيم مي‌گردد.**

**5 – انجام فعاليت مسلحانه برعليه عناصر سياسي دشمنان مشترك ما با مساعي مشترك خاد- څارندوي- قواي مسلح.**

**6 – عمليات جداگانه سازمان مطابق پلان قواي مسلح صورت مي‌گيرد.**

**7 - ماده مذكور ندارد .**

**8 - فعال ساختن ارگان‌هاي محلي دولتي در آن عده علاقه داري ها و ولسوالي ها كه تحت تاثير سازمان قرار دارد حتمي است و تامين امنيت نيز بدوش نيروهاي سازمان است. اعضاي سازمان مي‌توانند در اين ادارات مطابق احكام قانون استخدام گرديده و اجراء وظيفه نمايند.**

**9 - تامين امنيت شاه‌راه‌ها در مناطقي كه سازمان تاثيردارد بدوش نيروهاي سازمان است.**

**10 – نيروهاي سازمان مكلف به تعميل همه قوانين و فرامين دولت مي‌باشند.**

**11 – طبق احكام قانون دولتُ مي‌توانند بزندگي صلح آميز آغاز نموده و در چوكات اداري دولتي استخدام گردند.**

**12 – در صورت تخلف از اين موافقتنامه و يا ارتكاب اعمال خلاف امن و نظم عامه با متخلفين و خائنين مطابق احكام قانون و اصول انقلابي معامله صورت مي‌گيرد.**

**بخاطر تطبيق اين موافقت‌نامه و تقويه نيروهاي سازمانُ اداره رياست عمومي خدمات دولتي به نمايندگي دولت افغانستان مساعدت‌هایي را انجام مي‌دهد:**

**1 - كمك نظامي براي مبارزه عليه باند گلبدين، ساير گروپ‌هاي اجير و سياه در مناطقي كه نيروهاي سازمان بصورت كتلوي وجود دارد.**

**2 – اكمالات مهمات و در صورت لزوم سلاح آن‌هم در موارد بخصوص بعد از ارزيابي دقيق وضع براي اجراي عمليات موفقانه عليه دشمن مشترك و تامين امنيت محلات.**

**3 – مساعدت هاي اقتصادي، مالي، براي جبهاتي ...**

**4 – مساعدت در حمل و نقل از يك محل به محل ديگر.**

**5 – مساعدت در جهت رهايي آن عده زندانيان كه جرايم خفيف را مرتكب شده و آن‌هم صرف وقتي كه خطر ارتكاب جرايم از آن‌ها در آينده متصور نباشد. البته بعد از تطبيق موافقت‌نامه.**

**6 - مساعدت لازم در جهت پيش‌برد تبليغات اكتيف عليه امپرياليزم امريكا، متحدين چيني اش و رژيم نظامي‌گر پاكستان و ساير نيروهاي ارتجاعي .**

**محل امضاء نماينده "ساما" محل امضاء نماينده دولت جمهوري دموكراتيك افغانستان**

**(برگرفته شده از مجموعه اسناد تاریخی بخش غرجستان"ساما" صفحه 43) تأکیدات همه جا از ماست.**

**در سال 1363 خورشیدی مسئول کمیسون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" بر روی سایر اعضای کمیتۀ مرکزی "ساما" فشار آورد تا ابلاغیه برای خروج تسلیم‌شدگان بنویسند. در این زمان قیوم "رهبر" مصروف مسافرت‌های خارجی بود. اعضای کمیتۀ مرکزی در غیاب قیوم "رهبر" ابلاغیه‌ای برای تسلیم‌شدگان در کوه‌دامن می‌نویسد و خواهان قطع رابطۀ شان با اشغال‌گران و رژیم پوشالی می‌گردد. این هم قسمتی از متن ابلاغیۀ "ساما" به تسلیم‌شدگان در کوه‌دامن:**

***«نوپائی سازمان که طبیعتاً هنوز به استحکام همه جانبه نرسیده است و درین وضع ضربات پی‌هم همه جانبۀ دشمن سفاک سوسیال امپریالیسم روس و جاده صاف‌کن‌هایش عوامل بحران و اشتباهات معینی در سازمان ما شدند که در غلتیدن عده‌ای از کادرهای ما به گرایشات تسلیم طلبانه نیز جزئی از آن است.***

***کنفرانس سرتاسری سازمان با جمعبندی تجارب خود یکبار دیگر بیان داشت که: «امپریالیسم خون‌خوار روس قاتل هزاران هزار هم‌وطن ما، دشمن عمده، اساسی و قسم خوردۀ مردم ما و ملت ما است. هرگونه سازش، ارتباط و هم‌کاری با این دشمن و مزدوران حلقه بگوش آن پرچم و خلق، بمنظور درهم برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر ما با آن تسلیم طلبی و در نتیجه خیانت ملی است.»***

***کمیتۀ مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری سازمان نیز طی اعلامیۀ تـاریـخـی 24/12/1362 خـویـش بـا تـکـیـه بـر مواضع کنفرانس بیان داشته است: «هیچ‌گونه قرارداد، پروتوکول و یا رابطه گیری را با دولت و دشمن روسی به رسمیت نمی‌شناسد و آن را خیانت ملی میداند و از کلیه اعضا و هواداران سازمان در منطقۀ کوه‌دامن» خواسته است «که بدون درنگ و مسامحه فوراً هرگونه رابطۀ دولتی را قطع کنند» و علاوه کرده است که: «سازمان با طرح شعار "یا مرگ یا آزادی" مرگ را بر زندگی زیر یوغ بردگی دشمن ترجیح میدهد و با هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی بپذیرد نه تنها هیچ‌گونه پیوندی ندارد که کوچک‌ترین گذشتی هم نخواهد داشت.»(اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ـ ساما ـ )***

**این ابلاغیه اثرات خیلی کم بر تسلیم‌شدگان گذاشت، فقط به تعداد بیست و چند نفر توانستند که این رابطه را قطع کنند، بقیه مهر خیانت ملی را بر پیشانی شان هک نمودند. گرچه "ساما" در ابلاغیه اش نوشت که: *«با هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی بپذیرد نه تنها هیچ‌گونه پیوندی ندارد که کوچک‌ترین گذشتی هم نخواهد داشت.» و آن‌را «خیانت ملی»* محسوب نمود، اما "قیوم رهبر"هرگز چنین نکرد و تا آخر رابطه با تسلیم‌شدگان را حفظ نمود.**

***آقای"روستائی" جریان مرگ واجد کارنده را هم‌راه 31 نفر هم‌راهانش چنین بررسی نموده است:***

***«سرانجام در دوم ثور سال 1372ش در نتیجۀ یک سانحه هوائی که حاصل توطئۀ بیرونی شورای نظار مسعود جلاد و زمینه سازی عده‌ای از تسلیم طلبان بی آزرم بود، رفیق واجد با 31 تن از کادر های ورزیده و میدان دیدۀ سیاسی، نظامی و توده‌ئی "ساما" به شمول رفقاء الحاج یار محمد، نیزک، سخی، منیر و... بر فراز کوهستانات تاشقرغان جان باختند و به اثر شدت انفجار پاره‌های تن شان در شعاع وسیعی پخش شد. پس از وقوع آن فاجعه که منجر به کشته شدن 32 تن رزمندگان سامائی و جمعاً 150 مسافر عازم مزار شد، بستگان تعدادی از این قربانیان هم‌راه با مردم محل بقایای استخوان‌های پراکنده شدۀ آنان را جمع و در چند گور دسته جمعی دفن کردند، گورهائی که در عکس زیر مشاهده می شود.» (صفحۀ 18 ـ 19 سند.)***

**در این‌جا باز هم آقای"روستائی" حقایق را کتمان نموده است. گرچه او از** **«زمینه سازی عده‌ای تسلیم طلبان بی‌آزرم» نام می‌برد، اما هرگز توضیح نمی‌دهد که این «تسلیم طلبان بی‌آزرم» که چنین زمینه‌ای را مساعد ساختند چه کسانی اند و هرگز نمی‌خواهد که تسلیم‌طلبی رهبران "ساما" را بر ملا سازد.**

**چرا در ثور 1372 خورشیدی حادثۀ سانحۀ هوایی اتفاق افتاد؟ طوری‌که قبلا گفتیم "قیوم رهبر" هرگز از تسلیم‌طلبان نبرید و با غند سنگین قطع رابطه نکرد. در جریان زمستان سال 1370 که فروپاشی رژیم مزدور بازمانده از دوران اشغال افغانستان قطعی به نظر می‌رسد غند سنگین برای تسلیمی به شورای نظار زمینه‌سازی نمود. اما حزب اسلامی ازین موضوع اطلاع یافت و برای ترور "سنگین" فرماندۀ غند نقشه‌ای ریخت و او را به قتل رساند. با وجود آن غند سنگین بعد از پیروزی احزاب جهادی به شورای نظار تسلیم گردید. اما زمانی‌ که رهبری "ساما" متوجه شد که مسعود به آن شکلی که آن‌ها می‌خواهند به آن‌ها عطف توجهی ندارد، با دوستم این جنایت پیشۀ حرفه‌ای تماس گرفت و دوستم به آن‌ها چراغ سبز نشان داد. در نتیجه «واجد با 31 تن از کادر های ورزیده و میدان دیدۀ سیاسی، نظامی و توده‌ئی "ساما" به شمول رفقاء الحاج یار محمد، نیزک، سخی، منیر و...» تحت پوشش شرکت در سال‌گرۀ تشکیل "جنبش ملی اسلامی" دوستم و در اصل برای برقراری رابطه و یک‌جا شدن با دوستم به قصد جابه‌جا شدن تحت نام "جنبش ملی اسلامی" برنامۀ سفر به مزار را روی‌دست گرفتند. مسعود که قبلاً از این جریان با خبر شده بود، قبل از آن ‌که طیاره پرواز نماید یک عراده موتر جیپ روسی را در قسمت باربری طیاره جای داد و به مخالفت‌های پیلوت و کارکنان دیگر طیاره هیچ اهمیتی نداد. این جیپ که گویا متعلق به دوستم بود و باید به وی تسلیم داده می‌شد توسط افراد شورای نظار قسمی مین‌گذاری شده که قبل از رسیدن به مزار باید منفجر میشد و طیاره را با خود منفجر می‌ساخت. طیاره در فضای تنگی تاشقرغان منفجر شد و همه مسافرین و کارکنان طیاره به قتل رسیدند. بنابرین رهبری تسلیم‌طلب "ساما"، که تعداد زیادی از آن‌ها خود در این سانحه به قتل رسیدند، مثلاً "سخی" از کلکان، نه تنها در قتل واجد و 31 تن هم‌راهانش شریک است، بل‌که در قتل 118 نفر از مردمان عادی که در این طیاره بودند نیز شرکت دارد.**

**زنده‌یاد مجید این‌ چنین تسلیم‌طلبانی را که معتقد به رهایی توده‌های زحمت‌کش از راه انقلاب کردن نیستند، بل‌که آن را در هم‌کاری یک دشمن علیه دشمن دیگر جست‌وجو می‌نمایند، به باد سخریه گرفته آن‌ها را جبون و خاین می‌خواند. این موضوع را با گفتۀ زنده یاد مجید خاتمه می‌دهیم*:***

***«چه جبوبانه و خائنانه است نوحه جغد آسای آنانی که به امواج خروشان قهر مردم و سمت‌گیری درست نهایی آن باور ندارند و راه رستگاری و نجات را نه با مردم، بل‌که با یک دشمن علیه دشمن دیگر سراغ می نمایند و یا از بیم هر دو دشمن گوشه‌گیری و انزوای بی دردسر را در پیش می‌گیرند.» (زنده یاد مجید ـ در سنگر اعتصاب ببر انقلاب نهفته است)***

**مکث کوتاهی بر «بزرگ‌داشت از جلوه‌های تابناک و خونین هژدهم جوزا»**

**"بزرگ‌داشت از جلوه‌های تابناک و خونین هژدهم جوزا" مقاله‌ای است که به قلم آقای سروش به رشتهً تحریر درآمده است.**

**در این مقاله آقای سروش از «مبارزات اعجاب انگیز خلق ما، طغیان و یورش طبقاتی زحمت‌کشان ما» علیه تجاوز، استبداد، ارتجاع و تمام افکار کهن و پوسیده یاد نموده و آن‌را می‌ستاید. او در این رابطه می‌نویسد که:**

***«از بطن این مبارزات كاوه ها، قارن ها، رستم ها، ابومسلم ها، يعقوب ها، ملالى ها، مجید ها، محمودى ها، يارى ها، رستاخيزها، سرمدها، لهيب ها و هزاران مشعلدار مبارزۀ ضد استبدادی، ضد ارتجاعی و ضد استعماری آگاهانه سر بلند کرده اند و براى رهائى از هر قيد و بند براى آزادى و شگوفائى میهن و سرزمين شان ، به خاطر دگرگونى اجتماعی، رفاه و آرمان‌هاى خلق شان تا پاى جان رزميده اند.***

***آری ادامه دهندگان و رهروان در حال حاضر با وجود تلاش ها و جان سختی ها که با توطئه های امپریالیسم خونریز، زد و بند ها و تسلیم طلبی های منحرفان و... دست و پنجه نرم می کنند، با تمام افت و خیزها مسیری را که با خون سرخ و نقش پای پیشگامان انقلابی ما نشانی شده است، ادامه داده و واقعیت های وجودی خویش را در مسیر نامنتهای مبارزات آزادی‌بخش خلق افغانستان حفظ و آن را تداوم خواهند بخشید.» (صفحۀ 20 سند)-* تاکیدات از ماست.**

**در این‌جا به خوبی دیده می‌شود که نویسنده نه تنهاهیچ فرقی میان مبارزین انقلابی پرولتری و مبارزین بورژوایی قایل نیست، بل‌که این تفاوت را نیز میان کسانی‌که فقط با روحیه فیودالی علیه اشغال و بی‌گانه‌ها رزمیدند و مبارزین انقلابی نمی‌بیند، به همین علت است که همۀ شان‌را در یک ردیف قرار داده است. نویسنده مقاله نمی‌داند که فقط نیروهایی که منسوب به جنبش انقلابی کشور اند *«به خاطر دگرگونى اجتماعی، رفاه و آرمان‌هاى خلق شان تا پاى جان می‌رزمند، نه كاوه ها، قارن ها، رستم ها، ابومسلم ها، يعقوب ها و ملالى ها»* مبارزه این‌ها علیه متجاوزین و استعمار قابل قدر است و باید در جای‌گاهش قرار داده شود و بررسی گردد، نه آن‌که آن قدر بزرگ‌نمایی شود که آن‌ها تا صف کسانی‌که هدف شان براندازی سیستم استثمار فرد از فرد است بالا برده شود. چرا چنین درهم برهمی در اسناد "ساما" به چشم می‌خورد؟ علت آن است که "ساما" تا کنون نتوانسته خود را در خط جنبش انقلابی کشور عیار سازد و بر این مبنا حرکت کند.**

**اگر هدف نویسندۀ مقاله از«ادامه دهندگان و رهروان در حال حاضر» سامائی‌هاست، باید با صراحت گفت که آن‌ها هیچ‌گاه قادر نیستند که *«با توطئه های امپریالیسم خونریز، زد و بند ها و تسلیم طلبی های منحرفان و... دست و پنجه نرم»*** **کنند. چرا؟ به علت این‌که "ساما" تا کنون نتوانسته خود را از قید زدوبند با امپریالیزم و تسلیمی و تسلیم‌طلبی برهاند. این کار از کسانی ساخته است که بر اساس خط انقلابی به شدت علیه تسلیمی و تسلیم‌طلبی مبارزه نمایند و با تعیین تضاد عمده و وظیفۀ عمده مبارزاتی مبارزات شان را پیش برند.**

**کسانی‌که دشمن عمده و غیرعمدۀ خود را نشناسند و در شرایط کنونی وظیفۀعمدۀ مبارزاتی خود را تعیین کرده نتوانند، از آن‌ها هیچ گله‌ای نیست که مثلاً "یاری"‌ را در صف رستم‌ها، ملالی‌ها، یعقوب‌ها... جا دهند. قرار دادن "یاری"‌ در صف رستم‌ها، ملالی‌ها، یعقوب‌ها... به معنی یاد بود و تقدیر از جان‌باختگان جنبش انقلابی کشور نه، بل‌که تحقیر و حتی اهانت به ایشان است.**

**نویسنده مقاله با حسن نظری که دارد، در اوضاع و شرایط کنونی همه را به وحدت دعوت می‌نماید. نویسنده این را درک نمی‌کند که وحدت با حسن نظر به دست نمی‌آید، بل‌که از طریق مبارزه و انتقاد و انتقاد از خود می‌تواند جامۀ عمل بپوشد. به این نقل‌قول توجه نمایید:**

***«بر این مبنا، بدون تقدس سازمان پیشتاز، به مناسبت بزرگداشت و تجلیل هجدهم جوزا که به مثابه تجدید میثاق با "مجید" و همه پیشکسوتان انقلابی است، همه نیروهای آزادی خواه را مخاطب قرار می دهیم که اوضاع خونبار وطن و مردم و معضلات عظیم کنونی همه را به متشکل شدن در یک صف واحد فرامی خواند. در شرایط اسفناک کشور اشغال شده ما، مبارزه علیه اشغالگران و بیگانگان مغرض و دست پروردگان شان، کار یک حزب و یا سازمانی به تنهائی نیست. راه نجات خلق ما بسیج عمومی تمامی نیرو های خلق و ظرفیت های مبارز ملی ــ مردمی را می طلبد. این شما سازندگان هستید که با متحد شدن، یک پارچه شدن، یکی شدن و بزرگ شدن،*** ***یارای حل آن را خواهید یافت. بناءً این پیام و فراخوان و بیدار باشی است برای من، برای تو. آری و برای نجات نسل های آینده از معضلات بزرگ و فراوانی که خلق اسیر و رنجدیدۀ ما با آن دست به گریبان اند. در حل آن پای اراده و عمل هر یکی از ما به تنهائی مفلوج خواهد گشت. بیائید در پرتو اصول بر اختلافات فایق آمده، با تکیه بر معیار ها، ضابطه ها و ارزش های مشترک مان در جمع واحدی برای نجات کشور از چنگال اشغالگران و ایادی جلاد و دزد و رهزن شان صف بندیم. تفکر و اندیشه های علمی سیاسی و تجارب مبارزات پربار رهبران از جان گذشتۀ ما یگانه معیار و آئینۀ قدنمائی است که قامت رسا یا خمیدۀ ما را از روی حرف و عمل ما به تصویر کشیده و در معرض دید همگان می گذارد. بیائید یک جا با رهروان راه آزادی و خلق رنجدیده و دلیرخود، به حکم ضرورت زمان و آرمان مجید ها، رهبر ها، سرمد ها، یاری ها، رستاخیز ها، لهیب ها و... به مبارزۀ بی امان در یک سنگر واحد علیه جنگ تحمیلی و تجاوز امپریالیست ها در میدان مبارزه تلاش و کوشش نمائیم».(صفحه 21 سند)***

**به نظر نویسندۀ مقاله: *«اوضاع خونبار وطن و مردم و معضلات عظیم کنونی همه را به متشکل شدن در یک صف واحد فرا می خواند»* تاکید روی کلمه از ماست.**

**وحدت امر نیک و شعار بزرگی** **است**، **طبقۀ کارگر و قاطبۀ خلق کشور به وحدت نیروهای انقلابی ضرورت دارد نه به وحدت نیروهای انقلابی با تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان. اما نویسنده مقاله وحدت را از این دیدگاه مطرح نمی‌کند، چون درک درستی از اصول انقلابی ندارد. او نمی‌داند که اول تعیین خط مرزها و بعد وحدت. او می‌خواهد زیر نام وحدت آش شله قلم‌کاری از "همه" نیروها درست کند. نویسنده معتقد است که:**

***«در شرایط اسفناک کشور اشغال شده ما، مبارزه علیه اشغالگران و بیگانگان مغرض و دست پروردگان شان، کار یک حزب و یا سازمانی به تنهائی نیست.»***

**طوری‌که مشخص است نویسندۀ مقاله درک درست از حزب ندارد و نمی‌داند که حزب یعنی چه!**

**حزب چیست؟ حزب در قدم اول متشکل از انقلابیون حرفه‌یی و هسته‌های غیرقانونی است که با توسعۀ هرچه بیش‌تر و هرچه گسترده‌تر، انجمن‌های کارگری و توده‌یی نیمه قانونی مختلف، به مثابۀ تکیه‌گاهای توده‌یی برای خود ایجاد نموده و کار یک‌دیگر را دنبال نمایند.**

**هر انقلابی که در جهان به پیروزی رسیده است، از رهبری چنین حزبی برخوردار بوده است. بدون چنین حزبی در کشور نمی‌توان تمام نیروهای خلق را بسیج نمود *« و ظرفیت های مبارزین ملی ــ مردمی را»*** **گسترش داد. هر تشکیل و سازمانی که اعتقاد به مبارزۀ انقلابی داشته باشد، با برخورد انتقادی به اشتباهات گذشتۀ خود می‌تواند در محور چنین حزبی جمع شود. مهم‌ترین معیار برای سنجش و ارزیابی یک حزب و یا سازمان اینست که چه اندازه در برخورد با اشتباهاتش جدی است. با استفاده از این معیار است که می‌توان تعیین کرد که یک حزب و یا سازمان چه اندازه در عمل به وظایف خود نسبت به طبقۀ کارگر و توده‌های ستم‌کش صادق است:**

**«قبول اشتباهات بدون پرده پوشی، تحقیق برای شناخت علل اشتباه، تجزیه و تحلیل شرایط و عللی که منجر به پیدایش این اشتباهات شده اند و بحث کلی و همه جانبه برای اصلاح اشتباهات. اینست صفات یک حزب جدی. اینست شیوه‌ای که حزب باید بر طبق آن وظایف خود را انجام دهد. اینست راهی که حزب باید طبقه، خود و توده‌ها را مطابق آن آموزش دهد.»**

**طرح شعار وحدت از طرف سازمانی‌که هیچ‌گاه حاضر به پذیرش اشتباهات و انحرافات عمیق ایدیولوژیک گذشته اش نیست و نمی‌خواهد در باره علل این اشتباهات تحقیقی انجام دهد، یک شعار دروغین و میان تهی است.**

**به نظر ما نویسندۀ مقاله یا از اصول انقلابی چیزی نمی‌داند و یا این‌که دانسته می‌خواهد تشتت ایدیولوژیک ایجاد نماید.**

**نویسنده مقاله باید به طور واضح و روشن بیان می‌کرد که اتحاد میان چه کسانی. او این‌کار را نمی‌کند، بل‌که با کلی‌گویی می‌خواهد به تشتت ایدیولوژیک دامن زند.**

**به این موضوع توجه نمائید:**

***«طی چهار دهه با وجود مقاومت‌ها و قربانی‌های فروان، خلق افغانستان نتواست که خود را از دم تیغ جلادان استعمارگر شرق و غرب و حلقه اسارت‌بار و ننگین تجاوزگران با تمام زشتی‌ها و پلیدهای خونین شان نجات دهد. آری مردم داغدار و ستم‌کش افغانستان در نتیجۀ فقدان یک نیروی منسجم توده ئی در رهبری‌اش، نتوانسته است از قیود رهزنانه و نیرنگ های محیلانه و آزمندانۀ استعمار و امپریالیسم خود را وارهاند و راه نجاتی از این دائره سرگردان را بیابد .***

***بیائید پیش از این که قدمگاه خود را به عنوان یک پیشتاز انقلابی گُم کنیم و در مغاک تنهائی‌ها، فراموشی‌ها، ناتوانائی‌ها و تاریکی‌ها ناپدید شویم، با «چهل‌چراغ حقیقت»، با همت و وسعت نظر با عزم و ارادۀ آهنین همان طوری‌که کارنامه‌های مبارزاتی رهبران آزاده مــا ثبت تاریخ خارائین کشور ما شده است،...***

**آری تا دیر نشده، بیائید با تجلیل از هژدهم جوزا و چنگ زدن به ارثیۀ مبارزاتی جانبازان سازمان آزادیبخش مردم افغانسنان و رهبران سترگ ما «مجید و رهبر» و همه رهبران از جان گذشتۀ خود و با آموزش از خصلت‌ها و اخلاق انقلابی آنان در نبرد سهمگین آزادی با پیشتازی به رسم رهبران بزرگ خویش سهم مان را در مبارزۀ برای رهائی وطن و هموطن اسیر خود اداء کنیم.» (صفحۀ 21 سند)**- **تأکیدات از ماست.**

**در این‌جا به خوبی مشخص می‌گردد که نویسنده هیچ علاقه‌ای به بررسی اشتباهات، تسلیمی و تسلیم‌طلبی "ساما" در گذشته و حال ندارد. او نمی‌خواهد بپذیرد که خلق زحمت‌کش افغانستان، نه «در نتیجۀ فقدان یک نیروی منسجم توده‌ئی» بل‌که در قدم اول در اثر فقدان یک خط اصولی و انقلابی و رهبری انقلابی نتوانست «حلقه اسارت‌بار و ننگین تجاوز‌گران» را درهم شکند.**

**در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی چندین سازمان چپ ایجاد گردید که از جمله دو سازمان ("ساما" و "سازمان رهایی افغانستان") بزرگ‌ترین «نیروی منسجم توده‌ئی» را در میان آن سازمان‌ها به دنبال خود داشتند. اما هر دو سازمان در خط اسلام‌بازی قرار داشتند و شعار "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" را بلند نموده بودند. "سازمان رهایی افغانستان" یک سازمان رویزیونیستی پیرو تیوری سه جهان بود و به تسلیم‌طلبی طبقاتی در قبال احزاب ارتجاعی جهادی تن داده بود. "ساما" نه تنها تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی داده بود، بل‌که در گودال تسلیم‌طلبی ملی نیز افتاد. تا کنون این تسلیمی و تسلیم‌طلبی دامن‌گیر هر دو سازمان می‌باشد.**

**بعد از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا هر دو سازمان به طور واضح در دام تسلیمی‌ملی افتادند و به مبلغ و مروج اشغال‌گران و رژیم پوشالی تبدیل شدند و به تشتت فکری دامن زدند. احزاب خویش را در وزارت عدلیۀ رژیم ثبت و راجستر نمودند، قانون اساسی ساخته و پرداخته اشغال‌گران را پذیرفتند و وارد کارزارهای انتخاباتی رژیم دست‌نشانده گردیدند. این حرکت و عمل‌کرد هر دو سازمان سبب گردید که تعداد نسبتاً قابل توجهی از افراد متعلق به صفوف جنبش انقلابی کشور در مسیر انحرافی و تسلیم‌طلبانه بیفتند و به خادم و خدمت‌گار اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان مبدل شوند. این وضعیت آن‌ها در حد خود به تدارک برای برپایی و پیش‌برد یک مقاومت همه جانبۀ ملی مردمی و انقلابی زیان رساند و به اشغال‌گران و رژیم پوشالی خدمت نمود.**

**چه وقت می‌توان با «چهل‌چراغ حقیقت» به سوی روشنائی گام گذاشت؟ زمانی‌که بدون پرده‌پوشی اشتباهات، انحرافات و تسلیم‌طلبی‌ها را افشاء نمود و علل آن‌را جستجو نمود و با تجزیه و تحلیل آن شرایطی که این علل را به وجود آورده بحث عمومی و همه جانبه برای اصلاح آن به راه انداخت. در چنین حالتی است که می‌توان هم خود و توده‌های زحمت‌کش را آموزش داد و زمینه را برای درهم شکستن «حلقۀ اسارت‌بار و ننگین تجاوزکاران» مساعد ساخت. از جملۀ آخری نویسندۀ مقاله به خوبی آشکار می‌شود که وی خواهان وحدت با چه کسانی است؟ به این جمله توجه نمایید:**

**«آری تا دیر نشده، بیائید با تجلیل از هژدهم جوزا و چنگ زدن به ارثیۀ مبارزاتی جانبازان سازمان آزادیبخش مردم افغانسنان...»**

**«ارثیۀ مبارزاتی جانبازان سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان» حتی در زمان حیات زنده‌یاد مجید اشکالات جدی داشت. اما بعد از جان‌باختن وی چیزی نیست جز اسلام‌بازی، تسلیمی و تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی . «چنگ زدن» به چنین ارثیه‌ای که نتایج منفی عملی و نظری خود را دوبار، در زمان سوسیال‌امپریالیست‌ها و اکنون در زمان امپریالیست‌ها، واضحاً نشان داده است، به مثابۀ گزیده‌شدن از یک غار توسط مار برای بار سوم است.**

**روحیۀ تسلیم‌طلبی نویسندۀ مقاله در این جمله به خوبی عیان می‌گردد:**

**«اوضاع خونین کشور کلیه نیروهای راستین انقلابی، مترقی و آزاد‌ی‌خواه کشور را به مبارزۀ متحدانه علیه امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع دولتی، جهادی، طالبی و داعشی فرامی خواند تا یک جا با کاروپیکار انقلابی و آزادی‌خواهانۀ مشترک در پیشاپیش صفوف خلق متحد و به پا خاسته در راه آرمان مجید و کلیه رهبران جنبش انقلابی و آزادی‌خواه کشور، این کشتی در گرداب نشستۀ مردم پابرهنۀ خود را به ساحل نجات برسانند.» (صفحۀ 22 سند)**

**بیان مطلب فوق نتیجه همان شعار تسلیم‌طلبانۀ"مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع" در شراط کنونی است که تمام سامائی‌ها سر می‌دهند. ما نمی‌توانیم «از میهن دفاع نماییم» مگر این‌که هر یک از تضادها را در جای‌گاه‌اش قرار دهیم و مبارزه علیه تضاد غیرعمده را در تابعیت از تضاد عمده پیش ببریم و در ضمن طالب شکست اشغال‌گران امپریالیست و کلیه خاینین ملی باشیم. کسی‌که روی این مطلب عمده فکر نمی‌کند و «امپریالیزم اشغال‌گر و ارتجاع رژیم دست نشانده و داعش را با طالبان» در یک صف قرار دهد و حتی طالبان را بدتر از اشغال‌گران می‌خواند و کمک به**

**اشغال‌گران را برای شکست طالب موجه جلوه می‌دهد، تسلیم‌طلب ملی‌ای بیش نیست.**

**ما باید حقایق را بیان کنیم و تفاوت میان تضاد عمده و غیرعمده را مشخص ساخته و مبارزه علیه تضاد غیرعمده را در تابعیت از تضاد عمده پیش ببریم و توده‌ها را با این روحیه آموزش داده و بسیج نماییم. ما حـــــــق**

**«پاسخی به چرند نامۀ سازمان انقلابی افغانستان» سندی است که از طرف "لطیف" در پاسخ به جوابیۀ "سازمان انقلابی افغانستان" (سلب اعتماد صادقانه یا کاسب‌کارانه) به رشتۀ تحریر در آمده است.**

**ما قبلاً در بررسی مختصری از سند "سازمان انقلابی افغانستان" ("سلب اعتماد صادقانه یا کاسب‌کارانه) نشان دادیم که سازمان مذکور هنوز هم از جال رویزیونیستی سابق "سازمان رهایی افغانستان" قاطعانه گسست نکرده است. بخشی از مندرجات سند جدید منتشره توسط "لطیف" یک بار دیگر و با وضاحت بیش‌تری و روشن‌تر از قبل نتیجه‌گیری قبلی ما را در مورد "سازمان انقلابی افغانستان" ثابت می‌سازد.**

**نداریم به توهمات توده‌ها دامن زنیم و تضادها را همه در یک صف قرار دهیم و یا این‌که طالبان را بدتر از اشغال‌گران به آن‌ها معرفی**

**نداریم به توهمات توده‌ها دامن زنیم و تضادها را همه در یک صف قرار دهیم و یا این‌که طالبان را بدتر از اشغال‌گران به آن‌ها معرفی کنیم. هرگاه کسانی چنین تبلیغاتی را دامن می‌زنند از جملۀ تسلیم‌طلبان بوده و حرکت آن‌ها در نهایت به خیانت ملی منجر می‌گردد، چنان‌چه قبلاً بار بار چنین شده است.**

**تـبـصــرۀ مـخـتـصـری بـر سـنـد**

**«پاسخی به چرندنامۀ**

**سازمان انقلابی افغانستان»**

**برعلاوه موضوع پیوند و عدم پیوند "لطیف" با "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" و طرح موضوع «مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست واقعی افغانستان» مستقیماً به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ربط می‌گیرد و لذا لازمی است که درین مورد نیز مختصری صحبت داشته باشیم.**

**عدم گسست قاطع "سازمان انقلابی افغانستان"**

**از تسلیم‌طلبی ملی "سازمان رهایی افغانستان"**

**در قبال رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران امپریالیست کنونی**

**در این سطور لزومی نمی‌بینیم که بار دیگر مطالب مطرح شده در سند " سازمان انقلابی افغانستان هنوز هم از جال رویزیونیستی سابق "سازمان رهایی افغانستان" قاطعانه گسست نکرده است" را مرور نماییم. برعکس درین سطور لازم است عدم گسست قاطع "ساا" از تسلیم‌طلبی ملی "سرا"، به رؤیت مطالب مندرج در سند جدید "لطیف" تحت عنوان " پاسخی به چرندنامۀ سازمان انقلابی افغانستان"، توجه نماییم.**

**درین مورد در سند جدید "لطیف" روی سه موضوع مشخص انگشت‌گذاشته شده است: یکی شرکت عملی افراد "ساا" در انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی به عنوان کاندید، دیگری تلاش افراد "ساا" در دست‌یابی به چوکی‌های بالا در رژیم پوشالی و سوم هم تلاش افراد "ساا" برای نزدیک شدن به رؤسای انجوها. این حرکت‌های عملی جنبه‌های مشـــــــــــخص**

**پراتیک تسلیم‌طلبانه در قبال رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران امپریالیست کنونی را نشان می‌دهد و لازم است به صورت جدی مورد توجه قرار بگیرد.**

**اصل مسلم انقلابی در برخورد با اشکال مختلف انتخابات رژیم پوشالی، تحریم انتخابات مذکور و عدم شرکت در آن، حتی به مثابۀ رأی‌دهنده، است؛ چه رسد به آن که به عنوان کاندید در آن شرکت صورت بگیرد. "ساا" اصل انقلابی تحریم انتخابات رژیم را به صورت انفرادی نقض می‌نماید، در حالی که "سرا" این اصل انقلابی را از طریق یک حزب دولتی یعنی یک حزب راجستر شده در وزارت عدلیۀ رژیم و به شکل سازمان یافته نقض می‌کند. ازین لحاظ "سرا" در قبال رژیم دست‌نشانده مبتلا به انحراف تسلیمی رسمی سازمان‌یافته است، در حالی که "ساا" در قبال رژیم دست‌نشانده مبتلا به انحراف تسلیمی غیررسمی و غیرسازمان‌یافته است. بنابرین هر دو "سازمان" به درجاتِ مختلفِ به یک انحراف واحد (تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال رژیم دست‌نشانده و از آن طریق تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست) مبتلا هستند و سعی دارند که از "مزایای" آن بهره‌مند شوند. با توجه به وضعیت غیرحزبی اشکال گوناگون انتخابات رژیم در واقع فرق چندانی میان کاندیداهای حزبی "سرا" و کــــــــاندیداهای غــــــــیرحزبی و غیرسازمانی"ساا" وجود ندارد و هر دوی شان به مثابۀ کاندیداهای آزاد و غیرحزبی در انتخابات مذکور شرکت می‌نمایند.**

**تلاش برای دست‌یابی به چوکی‌های بالا در رژیم دست‌نشاندده سطح دیگری از تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قـبال رژیم دست‌نشانده و از آن طریق تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست است. درین مورد نیز باید توجه نماییم که فرق اساسی‌ای میان تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌های حزبی "سرا" و تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌های انفرادی اعضای "ساا" وجود ندارد، زیرا که این تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌ها مجموعاً از لحاظ رسمیات سیاسی به مثابۀ افراد و اشخاص منفرد و نه مثابۀ اشخاص مربوط به یک تشکیـلات سـیـاسـی مشخص و یا یک جنبش سیاسی مشخص صورت می‌گیرد و به همان صورت باقی می‌ماند.**

**اما در درون تشکلات "سرا" و هم‌چنان "ساا" پیش شرط عملی عضویت افراد و اشخاص در این تشکلات از سوی خودشان کاریابی در ادارات دولتی یا مؤسسات "ان. جی. او. یی، در سطوح بالا یا سطوح پایین، توسط این تشکلات است. نمونۀ "مدیر صاحب" که به عنوان یک نمونه در سند "لطیف" مطرح گردیده است، یک نمونۀ استثنایی نیست بل‌که به عنوان مشت نمونۀ خروار در سطح کل "ساا" و به عنوان یک میراث باقی مانده از "سرا" ساری و جاری است.**

**در هرحال در سند "سلب اعتماد از سازمان انقلابی افغانستان" یعنی اولین سند مبنی بر فاصله‌گرفتن "لطیف" از "ساا" دیده می‌شود که وجوهات مختلف تسلیمی و تسلیم‌طلبی "ساا" در قبال رژیم پوشالی و از آن طریق در قبال اشغال‌گران امپریالیست اصلاً مورد توجه قرار نگرفته و با آن به عنوان یک موضوع مرتبط با "تضاد عمده"، "دشمن عمده" و "وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی" برخورد نگردیده است. این وضع نشان می‌دهد که موضوع متذکره به عنوان موضوع عمده در سلب اعتماد "لطیف" از "ساا" نیز مطرح نبوده است و هنوز موضع‌گیری‌های "لطیف" تأثیرات موضع‌گیری‌های تسلیم‌طلبانۀ "ساا" را در خود انعکاس می‌داده است.**

**این موضوعی است که باید "لطیف" در شفاف ساختن بعدی موضع‌گیری‌هایش در آینده جداً به آن توجه نماید. اصولاً در شناخت از تضادهای جامعه از دید مائوئیستی باید روی دو تضاد جداً پافشاری داشت و آن‌ها را از هم‌دیگر تفکیک نمود: یکی تضاد اساسی جامعه و دیگری تضاد عمدۀ مرحلۀ فعلی تکامل جامعه. بدون توجه به تضاد عمدۀ مرحلۀ فعلی تکامل جامعه، مواضع فلسفی ما از دید مائوئیستی دارای نقص بزرگی است که جلو شناخت دقیق مائوئیستی از تضادهای کنونی جامعه را می‌گیرد. اصولاً در شرایط اشغال امپریالیستی کنونی افغانستان، موضوع عمده و درجه اول در این جامعه، موضوع "تضاد عمده" و در ارتباط با آن "دشمن عمده" و "وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی" است. در غیر آن خواسته یا ناخواسته تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده بروز می‌نماید.**

**"کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی..." و "حزب کمونیست واقعی..."**

**موضع "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" در قبال "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" یا به‌تر گفته شود موضع "کمیتۀ مشترک مشمولین پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان"، "کمیتۀ تدارک برای برگذاری کنگرۀ وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان" و "کنگرۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" در قبال آن "کمیته"، در "گزارش به کنگرۀ وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان" قرار ذیل مطرح گردیده است:**

***«مشکلاتی که "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م) افغانستان"، بعد از آغاز اولین مرحله از کار تدوین مسودۀ برنامۀ مشترک حزبی توسط "کمیتۀ مشترک ..." بنا به انحلال‌طلبی آشکار بخشی از منسوبین خود با آن مواجه شد و سرانجام منجر به انحلال "کمیتۀ وحدت..." و تبدیل شدن موقعیت نمایندگان این کمیته به نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانسـتان" در "کـمـیـتـۀ مـشـتـرک..."***

***گردید، نقش مهمی در به درازا کشیدن کار "کمیتۀ مشترک..." بازی نمود. ....***

***بعد از آن که کار تهیه و تدوین مباحث "مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم"، "رویزیونیزم"، "انترناسیونالیزم پرولتری" و "اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی"، در مسودۀ برنامۀ مشترک حزبی، توسط "کمیتۀ مشترک..." به پایان رسید و بخش تهیه شدۀ مسوده برای نظرخواهی به کادرها و صفوف مشمولین پروسۀ وحدت...ارائه گردید، مشکلاتی که قبلاً نیز کم‌وبیش خـود را نـشـان داده بود، در میان "کمیتۀ وحدت.." آشکارا و به صورت یک طرح انحلال‌طلبانه عرض وجود نمود.***

***یکی از اعضای رهبری "سازمان پیکار..." که در عین حال یکی از نمایندگان این سازمان در "کمیتۀ وحدت..." نیز بود، در هم‌راهی با نمایندگان دو بخش دیگر در "کمیتۀ وحدت..." ، علیه پروسۀ وحدت جاری قرار گرفتند. طرحی که آنان ارائه کردند در مخالفت با توافقات، تعهدات و عمل‌کردهای تقریباً یک سالۀ پروسۀ وحدت و به طور مشخص در مخالفت با تعهدات و فیصله‌های "کنفرانس مشترک احزاب و سازمان‌های مارکسیست- لنینیست- مائوئیست افغانستان و ایران" قرار داشت.***

***طرح آنان مبتنی بر نفی حزب کمونیست افغانستان و نفی مرام‌نامه و اساس‌نامۀ حزب به عنوان اسناد اصلی و یا اسناد محوری در جروبحث برای دست‌یابی به برنامه و اساس‌نامۀ مشترک حزبی بود. آنان بر این مبنا می‌خواستند پروسۀ وحدت را به دو پروسه تبدیل نمایند: یکی پروسۀ وحدتی که "کمیتۀ وحدت..." باید با سایر بخش‌ها پیش ببرد و دیگری پروسۀ درونی حزب کمونیست افغانستان برای تدویر کنگرۀ دوم حزب. به این ترتیب آنان کل پروسه را نفی می‌کردند و می‌خواستند که پراگندگی و تشتت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان برای سالیان متمادی دیگر نیز دوام نماید.***

***این طرح انحلال‌طلبانه در حقیقت بر عدم درک ضرورت عاجل و اضطراری تأمین وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان در یک حزب کمونیست واحد برای پاسخ‌دهی به ضرورت‌های تدارک و برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ آنان استوار بود. به عبارت دیگر این طرح انحلال‌طلبانه، بر فرار از مبارزه و شانه‌خالی‌کردن از زیر بار مسئولیت‌های مبارزاتی علیه اشغال‌گران امپریالیست و مرتجعین دست‌نشانده استوار بود.***

***انحلال‌طلبان برای مدت تقریباً یک سال ظاهراً با "پروسۀ وحدت ..." هم‌راهی کردند و در تمامی توافقات و تعهدات آن، من‌جمله در توافقات و تعهدات "کنفرانس مشترک..." سهم گرفتند. اما مادامی که کار پروسۀ وحدت حالت جدی به خود گرفت، تمامی تعهدات و توافقات قبلی شان را زیرپا کردند و راه انحلال‌طلبی را در پیش گرفتند، تا اگر نتوانند جلو پیش‌روی‌های "پروسۀ وحدت..." را بگیرند، لااقل خود را از مشکلات و مصاف‌های خطیر فعلی و ایندۀ این مبارزه "نجات" دهند.***

***"کمیتۀ مشترک مشمولین پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان" و به ویژه نمایندگان "کمیتۀ وحدت..." در "کمیتۀ مشترک..." در ابتدا کوشیدند علیه این حرکت انحلال‌طلبانه به صورت درونی مبارزه نمایند. اما انحلال‌طلبان به سرعت دست به انتشار اعلامیه‌های بیرونی زدند و مشکلات مطروحه را از شکل درونی خارج ساختند. اما با وجود آن تلاش اعضای "کمیتۀ مشترک..." برای رفع مشکل ادامه یافت.***

***پس از آن که این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند، "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" دست به تدویر یک جلسه سازمانی زده و با اعلام خروج نمایندگانش از "کمیتۀ وحدت ..." و اعلام برطرفی یکی از نمایندگان باقی مانده‌اش در پهلوی دو بخش دیگر، انحلال "کمیتۀ وحدت ..." را اعلام نمودند. در نتیجه موقعیت دو تن از نمایندگان "کمیتۀ وحدت...." در "کمیتۀ مشترک..." به نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در این کمیته تغییر یافت. حتی پس از این، تلاش برای اقناع انحلال‌طلبان در جهت دست‌بردارشدن شان از انحلال‌طلبی و برگشت به داخل پروسۀ وحدت ادامه یافت. اما از آن جایی که آن‌ها قاطعانه راه فرار از مبارزه را در پیش گر فته بودند، این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند. ...***

***بخشی که تحت نام "مبارزین راه آزادی مردم" در "کمیتۀ وحدت..." سابق شرکت داشته است، نه قبل از شرکت در "کمیتۀ وحدت..." و نه در طول چند سال شرکت در این کمیته، هیچ‌گاهی دارای مواضع رسمی مشخص و معین نبوده و در واقعیت امر هیچ‌گاهی نتوانسته حیثیت یک گروپ مستقل سیاسی را کسب نماید. بخش "محفل جوانان مترقی" نیز در واقع بعد از درگذشت رفیقی که بانی این محفل بود، حیثیت یک گروپ مستقل سیاسی را از دست داد و فقط به صورت تعدادی از افراد باقی ماند. ...***

***در هر حال بروز حرکت انحلال‌طلبانه از درون "کمیتۀ وحدت..." سابقه و پیش‌برد مبارزه علیه آن، یک مصروفیت چند ماهـه بـرای "کمیتۀ مشترک..." به وجود آورد.»* (صفحات 7ــ 10 گزارش به کنگرۀ وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان)**

**بنابرین باید واضحاً گفت که:**

**آن ‌چه تحت نام "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" بعد از تدویر "کنگرۀ وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان" و تشکیل "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" گویا به فعالیت خود ادامه داد، یک حرکت وحدت‌طلبانه نه بل‌که یک حرکت انحلال‌طلبانۀ ضد وحدت بود و شعارهای وحدت‌طلبانۀ آن در حقیقت شعارهای "تفرقه‌افگنانه و انحلال‌طلبانه در لفافۀ وحدت‌طلبی دروغین بود. این "کمیته" از لحاظ ترکیب مشمولین خود در واقع پس از درگذشت بانی "محفل جوانان مترقی" (رفیق "ش.") از لحاظ تشکیلاتی صرفاً "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" را به عنوان یک تشکیلات در بر می‌گرفت، در حالی که از میان دو بخش دیگر "محفل جوانان مترقی افغانستان" نیز دیگر از حیثیت یک گروپ‌ مستقل سیاسی برخوردار نبود و از این لحاط در واقع منحل گردیده بود، در حالی که "مبارزین راه آزادی مردم" از همان ابتدا تا انتها حیثیت یک گروپ سیاسی مستقل را نداشت و فقط یک نام صرف بود و یک نام صرف باقی ماند.**

**بنا بر آن چه در فوق گفتیم، "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" پس از تشکیل جلسۀ سازمانی "سازمان پیکار بـرای نجـات افغانستان" از میان رفت. "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" سه نماینده داشت. دو تن از این نمایندگان "سازمان پیکار..." در جلسۀ سازمانی مذکور هم‌راه با منسوبین دیگری از "سازمان پیکار" شرکت داشتند. جلسۀ مذکور «با اعلام خروج دو تن از نمایندگانش از "کمیتۀ وحدت ..." و اعلام برطرفی یکی از نمایندگان باقی مانده‌اش در پهلوی دو بخش دیگر، انحلال "کمیتۀ وحدت ..." را اعلام نمودند. در نتیجه موقعیت دو تن از نمایندگان "کمیتۀ وحدت...." در "کمیتۀ مشترک..." به نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در این کمیته تغییر یافت.»**

**اما در سند "پاسخ به چرند نامۀ سازمان انقلابی افغانستان" این موضوع به گونۀ دیگری مطرح گردیده است:**

**«... کمیتۀ وحدت" مانند سازمان رهایی و رهبری فاسد آن از لجن‌زار رویزیونیزم دینسیاوپینگی به وجود نیامده بلکه نتیجۀ مبارزۀ اصولی سه جریان انقلابی (سازمان پیکار در راه آزادی طبقۀ کارگر، محفل جوانان مترقی، اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقۀ کارگر) که هر کدام شان دارای سوابق اصولی، کارنامۀ انقلابی و تاریخ زرین می‌باشند، این کمیته به پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان پیوست، متأسفانه که تا آخر این پروسه را نتوانست به پیش برد فقط "سازمان پیکار..." این پروسه را همراه با دو تشکیل دیگر (حزب کمونیست افغانستان و اتحاد انقلابی کارگران افغانستان) تا آخر پیش برد که منجر به تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گردید. با آن‌هم اگر عضویت داشتن در چنین نهادی بازی‌های سیاسی و تفننی هم باشد به‌تر از عضویت داشتن در "سازمان انقلابی است. این یک اصل انقلابی است که در جریان مبارزاتی انقلابی افت و خیزها، مبارزه- وحدت، باز هم مبارزه تا سرحد جدایی پیش می‌آید که در مبارزه انقلابی یک امر طبیعی است.» (ص پنجم- پاسخی به چرندنامۀ سازمان انقلابی)**

**به این ترتیب برخلاف آن چه در مطالب نقل شده از "گزارش سیاسی به کنگرۀ وحدت..." که در سطور قبلی ذکر کردیم، سند "پاسخی به چرندنامۀ سازمان انقلابی افغانستان" تشکیل "کمیتۀ وحدت" را «نتیجۀ مبارزۀ اصولی سه جریان انقلابی (سازمان پیکار در راه آزادی طبقۀ کارگر، محفل جوانان مترقی، اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقۀ کارگر) که هر کدام شان دارای سوابق اصولی، کارنامۀ انقلابی و تاریخ زرین می‌باشند» به حساب می‌آورد.**

**درین جا چند موضوع قابل مکث جدی مطرح است:**

**1 ــ "سازمان پیکار در راه آزادی طبقۀ کارگر" یک نام ناآشنا و تازه انتخاب شده است. وقتی جلسۀ سازمانی "سازمان پیکار" ‌انحلال "کمیتۀ وحدت" را اعلام نمود و دو تن از نمایندگانش را در " کمیتۀ مشترک مشمولین پروسۀ وحدت..." به حیث نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" ابقا نمود، فرد برطرف شده از نمایندگی آن سازمان "در کمیتۀ وحدت" تحت این عنوان که «سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در "کمیتۀ وحدت" عجین شده است و دیگر حرف زدن از "سازمان پیکار" بی‌معنا است، با این فیصله مخالفت نمود و تماس هایش را با به اصطلاح دو بخش دیگر تحت عنوان "کمیتۀ وحدت" ادامه داد. حالا کدام مرجع با صلاحیت سازمانی و در چه زمانی نام "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" را تبدیل نموده و به جای آن نام "سازمان پیکار در راه آزادی طبقۀ کارگر" را انتخاب نموده است و دلایل ایدیولوژیک- سیاسی این تغییر اسم چه بوده است؟ آیا سند معتبری درین مورد وجود دارد یا صرفاً چیزی شبیه به تغییر نام "گروه انقلابی" به "سازمان رهایی" است؟**

**2 ــ نام "اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقۀ کارگر" نیز یک نام ناآشنا و تازه است. درین مورد نیز روشن نیست که کدام مرجع تشکیلاتی "مبارزین راه آزادی مردم" این نام را به جای نام سابق آن انتخاب نموده است و دلایل ایدیولوژیک- سیاسی این تغییر اسم چه بوده است؟ و آیا سند معتبری درین مورد وجود دارد یا نه؟**

**3 ــ "جریان سیاسی" به معنای "جنبش سیاسی" است. ما در افغانستان "جریان سیاسی دموکراتیک نوین" و "جریان سیاسی مائوئیستی" را داریم. اما "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی" مجموع حتی در زمانی که وجود داشت و فعالیت می‌نمود نتوانست حیثیت یک جریان سیاسی (جنبش سیاسی) را کسب نماید، چه رسد به مشمولین آن. اصطلاحات سـیاسـی بـایـد بـه صـورت دقـیــق و در جــای مناسبش مورد استعمال قرار بگیرد.**

**4 ــ در مورد «سوابق اصولی، کارنامۀ انقلابی و تاریخ زرین» مشمولین "کمیتۀ وحدت" صرفاً به چند نکتۀ مشخص، به عنوان مشت نمونۀ خروار، باید اشاره نماییم:**

**ــ رفیق "ش." به عنوان بانی "محفل جوانان مترقی" پس از آن که نـیـروهـای "سـامـا" در کاپـیـسـا و پـروان در سـال 1359 از نیروهای تحت رهبری احمدشاه مسعود شکست خوردند و به کوه‌دامن و سپس آهسته آهسته به شهر کابل عقب‌نشینی نمودند، تحت فشار بسیار شدید مشکلات مالی در شهر کابل به "سازمان رهایی" پیوست و طی اعلامیه‌ای گسستش را از "ساما" و پیوستنش را به "سازمان رهایی" اعلام نمود. سپس وقتی که قیوم "ره‌بر" در پشاور مستقر گردید، رفیق "ش." خود را به وی رساند و بدون قید و شرط مجدداً به "ساما" پیوست و قیوم "ره‌بر" نیز بدون قید و شرط شمولیتش را در "ساما" پذیرفت.**

**رفیق "ش." طی چند سال بعد از "کنفرانس سرتاسری ساما" و قبل از انشعاب بخش غرجستان ساما در رابطۀ نزدیک با رفیق "ض." قرار داشت و روی‌هم‌رفته دارای مواضع نسبتاً اصولی و درست بود. ولی مسأله‌ای را که در سطور قبلی در مورد وی گفتیم، جزئی از «سوابق اصولی، کارنامۀ انقلابی و تاریخ زرین» زندگی او نبود.**

**ــ وقتی رفیق "ش." درگذشت، فرد اصلی‌ای که بعد از آن در "محفل جوانان مترقی" حیثیت سخن‌گوی آن محفل را داشت، مشتعل‌کنندۀ جنگ داخلی با نیروهای حزب اسلامی در منطقه، بر سر جمع‌آوری عشر کشمش از منطقۀ حزب اسلامی با استفاده از زور بود. این جنگ داخلی در نهایت منجر به تسلیمی نیروهای "ساما" به جناح پرچم و نیروهای حزب اسلامی به جناح خلقِ "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" گردید. امضای پروتوکول تسلیمی به رژیم مزدور و تشکیل غند دولتی 760 نفره، ثمرۀ تسلیمی نیروهای "ساما" به رژیم مزدور بود. این فرد در "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" تحت تحقیق بود، ولی هیچ وقت حاضر به تحقیق درین زمینه نگردید.**

**ــ همین شخص پس از درگذشت ناگهانی رفیق "ش." در اثر سکتۀ قلبی در محیط مهاجرت، وظیفه داشت که باید جنازۀ او را به داخل کشور انتقال دهد، اما او نه تنها این وظیفه را اجرا نکرده بود، بل‌که برای مدت نسبتاً طولانی جنازه را در میان موتر شخصی اش در کنار سرک شهر پشاور نگاه داشته بود و به کسی هم اطلاع نداده بود. حسب تصادف یکی از رفقای "سازمان پیکار" موتر را در کنار سرک دیده بود و خواسته بود که از احوالات آن و احوالات جنازه آگاه گردد. شخص موظف به وی توضیح داه بود که وی قادر نیست جنازه را به داخل کشور و به منطقۀ تعیین شده برساند زیرا موترِ او را می‌شناسند و حتماً علیه آن اقدام می‌نمایند. پس از آن رفقای "سازمان پیکار..." وظیفه گرفته بودند که ترتیبات انتقال جنازه به داخل افغانستان و به داخل منطقۀ مربوطه را برعهده بگیرند و او را ازین مسئولیت "سنگین" فارغ سازند.**

**ــ یکی از کسان دیگری که جزء بنیان‌گذاران "محفل جوانان مترقی افغانستان" بود، در زمان انشعاب بخش غرجستان "ساما" از بخش‌های دیگر تحت رهبری "قیوم رهبر"، طرف "قیوم رهبر" را گرفت و حتی با استفاده از نفوذ خانوادگی خود از لحاظ پیوند خانوادگی با "جنرال موسی هزاره" برای انشعابیون در نزد پولیس کشور خارجی یک دوسیۀ دروغین جنایی ساخت و یک تن از افراد انشعابی را برای مدت کوتاهی به زندان انداخت. سپس وقتی دستش دیگر به افراد انشعابی نرسید، ترجیح داد که یکی ازروابط خانوادگی آن فرد انشعابی را به پولیس کشور خارجی معرفی نموده و او را هم برای مدت کوتاهی به زندان بیندازد.**

**ــ فرد اصلی در "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی" منحله بعد از برگشت به کابل برای مدت چندین ماه در "مرکز آموزشی عالی پولیس" رژِیم در کابل وظیفۀ آموزش افسران پولیس رژیم را برعهده گرفت و تا زمانی که توانست به این مأموریتش ادامه داد.**

**ــ همین شخص در قبال آشنایان قدیمی‌اش و حتی نزدیک‌ترین رفقای نزدیک به خودش در سابق، رسماً و به صورت مستند کوچک‌ترین احساس مسئولیت نداشت. گرچه ازین بابت او شخصاً و باربار در نزد یکی از همان رفقایش اظهار ندامت و پشیمانی کرده و به صورت حضوری از او معذرت‌خواهی کرد، ولی مسئولیت تاریخی ما حکم می‌کند که حداقل به صورت گذرا این صفحه از به اصطلاح «سوابق اصولی، کارنامۀ انقلابی و تاریخ زرین» مبارزاتی او را مستند‌سازی نماییم.**

**ــ فردی که گویا از ابتدا تا انتها فرد اصلی در میان گروپ "مبارزین راه آزادی مردم" بود، در عالم مهاجرت در محیط پشاور عملاً سال‌های سال در موقعیت یک هوادار "ساما" باقی ماند و درین موقعیت نیز به عنوان یک هوادار غیرجدی و غیرفعال محسوب می‌گردید. برعلاوه همان طوری که قبلاً گفتیم گروپ "مبارزین راه آزادی مردم" از ابتدا تا انتهای موجودیتش حتی یک موضع‌گیری مستند کتبی، من‌جمله در مورد مسایل مربوط به "ساما"، نیز به عمل نیاورد و ازین لحاظ تمام موضع‌گیری‌هایش صرفاً در حد موضع‌گیری‌های شفاهی باقی ماند.**

**با وجود تمام این«سوابق اصولی، کارنامۀ انقلابی و تاریخ زرین» مبارزاتی افراد و اشخاص معین شامل در "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" تلاش ما این بود که کمیتۀ مذکور را در "پروسۀ وحدت..." حفظ نماییم. اما این تلاش ناکام ماند و آن‌ها سرانجام ازین پروسه بیرون رفتند. در واقع تلاشی که آن‌ها بعد از خروج از "پروسۀ وحدت..." به عمل آوردند، عمدتاً سبوتاژ فعالیت‌های مبارزاتی "پروسۀ وحدت..." و بعد از تشکیل "کنگرۀ وحدت... " و تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، سبوتاژ فعالیت‌های مبارزاتی "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" بود. به همین جهت با وجودی که مقایسه میان "سازمان رهایی" و حتی "سازمان انقلابی" با "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" نادرست و غیراصولی است، ولی این "کمیتۀ" منحله نیز روی خط اصولی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی استوار و عیار نبود و اگر این استواری و عیاری را می‌داشت به دنبال جست‌وجوی راه وحدت با "سازمان انقلابی" نمی‌افتاد. در مورد عدم استواری "کمیتۀ وحدت" منحله روی خط اصولی مارکسیسستی- لنینیستی- مائوئیستی همین بس که فرد اصلی در گروپ "مبارزین راه آزادی مردم" آشکارا جار می‌زد که: «اگر "حزب کمونیست..." جنگ خلق را آغاز نماید ولی شخصاً مسلحانه علیه آن‌ها خواهد ایستاد.» طبق شناخت ما از سوابق این شخص، این لاف تسلیم‌طلبانه توسط وی غیرقابل عملی بود. با وجود آن وی با مباحات این لاف را این جا و آن جا تکرار کرده بود.**

**مـوضــــوع مـبـارزه بـرای تـشـکـیـل حـزب کـمـونـیـسـت واقـعـی افـغـانـسـتـان:**

**"کمیتۀ وحدت منحلۀ جنبش کمونیستی افغانستان" هیچ‌گاه قادر به توضیح اختلافات اصولی‌اش با "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نگردید. مهم‌ترین دلیلی که این "کمیته" برای توضیح این اختلافات مطرح می‌کرد این بود که:**

***«ما نباید به مسایل درونی حزب کمونیست افغانستان که می‌خواهد کنگرۀ دوم خود را دایر نماید داخل گردیم، بل‌که باید به مبارزۀ خود برای وحدت جنبش کمونیستی افغانستان ادامه دهیم و برای تشکیل حزب کمونیست واقعی افغانستان بکوشیم و بگذاریم که حزب کمونیست افغانستان به تنهایی کنگرۀ دوم خود را دایر نماید.»***

**طرح بحث به این گونه در واقع صرفاً بهانه‌طلبی‌ای بود برای فرار از تقبل مسئولیت‌های قبلاً پذیرفته‌شده در جریان پیش‌رفت پروسۀ وحدت. درین مورد دو موضوع قابل دقت وجود داشت:**

**اول این که حزب کمونیست افغانستان نه می‌خواست، نه می‌توانست، و نه حق و وظیفه داشت که خود را در دایرۀ تنگ مسایل درونی خود قید نماید و اصولاً درین مورد هیچ تعهدی نسبت به سایر مشمولین پروسۀ وحدت نداشت. بنابرین "کمیتۀ [منحلۀ] وحدت جنبش کمونیستی" امتیازی را به خودش نسبت می‌داد که در واقعیت امر وجود نداشت.**

**ثانیاً این کمیتۀ منحله هیچ‌گاه قادر نگردید تفاوت اصولی میان "حزب کمونیست افغانستان" و سپس "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" را با "حزب کمونیست واقعی افغانستان"، که گویا مورد خواست خودش بود، توضیح و تفسیر اصولی نماید. در واقع چنین توضیح و تفسیر اصولی‌ وجود نداشت و اگر می‌داشت "کمیتۀ [منحلۀ] وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" به دنبال وحدت با "ساا" برای تشکیل چنین حزبی نمی‌افتاد. برعلاوه این افتادن به دنبال "ساا" در واقع به مفهوم نادیده گرفتن توافق با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بر سر "مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" بود و نشان می‌داد که برای کمیتۀ منحلۀ مذکور پذیرش مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم به عنوان اصل اساسی ایدیولوژیک در تأمین وحدت جنبش کمونیستی افغانستان مطرح نبوده است.**

**ما همان موقع که موضوع "حزب کمونیست واقعی افغانستان" برای اولین بار توسط یکی از نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در "کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" مطرح گردید گفتیم که:**

**در قدم اول لازم است تفاوت میان "حزب کمونیست واقعی افغانستان" و "حزب کمونیست حقیقی افغانستان" درک گردد. "حزب کمونیست واقعی افغانستان" همین حزبی است که فعلاً به عنوان یک واقعیت در خارج از ذهن ما وجود دارد. اما در مورد حزب کمونیست حقیقی افغانستان باید بگوییم که چنین حزبی نه فعلاً وجود دارد و نه پس از پایان یافتن پروسۀ وحدت فعلی می‌تواند دفعتاً تشکیل گردد. حزب کمونیست حقیقی افغانستان حزبی است که منطقه یا مناطق پای‌گاهی داشته باشد، جنگ خلق، و در مرحلۀ فعلی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، تحت رهبری خود را داشته باشد، یک سازمان نسبتاً استواری از انقلابیون حرفه‌یی در رأس رهبری خود داشته باشد، تشکیلات آن گسترده و در سطح کل کشور ملموس باشد، پایۀ توده‌یی نسبتاً وسیع داشته باشد، نیروی نظامی فعال تحت رهبری خود داشته باشد و سلاح سوم انقلابی یعنی "جبهۀ متحد انقلابی" را حداقل در سطوح اولیۀ آن شکل داده باشد.**

**ما فکر می کنیم که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هم اکنون نیز از تمامی جهات یک حزب کمونیست حقیقی نیست، کما این که یک حزب کمونیست واقعی محسوب می‌گردد و در واقعیت خارج از ذهن ما وجود دارد. این وضعیت حزب به خوبی در قسمت اول "اساس‌نامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" انعکاس یافته است. درین قسمت از اساس‌نامۀ حزب اجزای ماهیت طبقاتی پرولتری حزب به دو بخش تقسیم گردیده است: بخشی که واقعاً وجود دارد و بخشی که به عنوان جهت‌گیری‌ها مطرح گردیده است. به عبارت دیگر "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" زمانی در مجموع به یک حزب پرولتری حقیقی تکامل خواهد یافت که تمامی اجزای ماهیت طبقاتی آن واقعاً متحقق شده باشد.**

**درین مبحث "کمیتۀ [منحلۀ] وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" در حقیقت با عدم درک تفاوت میان "حقیقت عینی" و "حقیقت ذهنی" و از لحاظ درک مفاهیم فلسفی مائوئیستی به "کم‌بود معرفت" مبتلا بوده است. این کمیتۀ منحله از لحاظ تاریخی به همان مرضی مبتلا بوده است که قبلاً "محفل پس منظر تاریخی" به آن مبتلا بود. اما از لحاظ بیان وضعیت خود، "محفل پس منظر" صداقت داشت و آشکارا می‌گفت که چون خود در تشکیل "سازمان جوانان مترقی" نقش و سهم نداشته است، آن سازمان را قبول ندارد. اما "کمیتۀ [منحلۀ] وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" برعکس ادعا دارد که چون خود از پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان، علی‌رغم توافقات متعدد اولیه اش با آن پروسه، خارج شده است، حزبی که بدون حضورش شکل خواهد گرفت، یک "حزب کمونیست واقعی" نخواهد بود. یگانه معیاری که درین جا در نظر گرفته شده است، یک معیار خودمرکزبینانۀ فاقد پایۀ حقیقی عینی و ذهنی است.**

**در هر حال اوضاع فعلاً به نحوی شکل گرفته است که ما می‌توانیم "حیات مبارزاتی" کمیتۀ منحلۀ مذکور را خاتمه یافته تلقی نماییم. ما از پدیدار شدن این وضعیت راضی و شادمان نیستیم. ای‌کاش رفیق درگذشته، یک جا با رفقایش در "کمیتۀ [منحلۀ] وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" قادر می‌گردیدند با رفع اشتباهات گذشته‌شان در پهلوی ما قرار بگیرند و ما امروز می‌توانستیم با گردن افراشته مراسم سوگواری وی را به دنبال مراسم سوگواری رفقا "مومند"، "عزیز" و "حفیظ" برگذار نماییم.**

**پـایـان ســــــــــخـن در ایـن سـطـور:**

**از قرار معلوم و طبق بیان "لطیف"، در سند "پاسخی به چرند نامۀ سازمان انقلابی افغانستان" در واقع باید پذیرفت که "ساا" در صدد خروج از افغانستان است. این ممکن است انعکاسی در نقشۀ "سرا" برای خروج از افغانستان باشد. بنابرین ضرور است و جداً ضرور است که:**

**1 ــ مجموع اسناد مربوط به این مرحله از مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی مرتبط با "سازمان انقلابی افغانستان"، به شمول اسناد منتشره توسط "لطیف"، را به عنوان اسناد ضمیمۀ شمارۀ بیست‌وسوم دورۀ نشراتی چهارم "شعلۀ جاوید" منتشر نماییم و این فصل از مباحثات ایدیولوژیک- سیاسی را مسندسازی نماییم.**

**2 ــ ما جداً آرزو داشتیم و این آرزومندی خود را قبلاً هم بیان داشته ایم که مستقیماً با "سازمان انقلابی افغانستان" در تماس و ارتباط شویم و مباحثات ایدیولوژیک- سیاسی خود را با آن سازمان پیش ببریم. اما با تأسف باید گفت که سازمان مذکور نه تنها از لحاظ عدم گسست قاطع خود علیه رویزیونیزم و تسلیم‌طلبی ملی "سازمان رهایی افغانستان" بل‌که از لحاظ حفظ زبان فحاش آن سازمان نیز با سازمان مذکور قاطعانه گسست نکرده است. برعلاوه وقتی سازمان مذکور در صدد عزیمت کلی از کشور، حتی در کشورهای فراتر از کشورهای خارجی هم‌سایه با افغانستان، است و فرار مشعشعانۀ نمایندۀ رسمی سازمان رهایی افغانستان از مباحثات رویاروی با ما (با نام مستعار "افضل") را نیز تا حال فراموش نکرده است، بی‌فایده است که در این سطور یک بار دیگر تقاضا برای مباحثات رویاروی با آن‌ها را مطرح نماییم.**

**اما برعکس در مورد "لطیف" حق و وظیفه داریم که نه تنها طالب جلسات بحثی مستقیم مسئولانه با ایشان باشیم بل‌که حق و وظیفه داریم که درین مورد اصرار و پافشاری داشته باشیم. ما طرف‌دار کش‌دار ساختن و به عبارت دیگر طولانی ساختن مباحثات با "لطیف" نیستیم، بل‌که می‌خواهیم که این مباحثاتِ مسئولانه هرچه زودتر دایر گردد و هرچه زودتر به نتیجه برسد تا حداقل در سطح ولو یک رفیق دیگر هم شاهد پیش‌رفت بیش‌تر به طرف رفع پراگندگی و وحدت جنبش مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی در کشور باشیم.**

**چنان‌چه روشن است بحث‌های ما در سطور قبلی این مقاله، تمامی مباحثات مربوط به "لطیف"، "سازمان انقلابی" و "سازمان رهایی" را در بر نمی‌گیرد. ولی مایل نیستیم که مسایل باقی‌مانده را در صفحات شعلۀ جاوید انعکاس دهیم. برعکس انتظار ما آن است که هرچه زودتر مسایل مذکور را در جلسات بحثی رویاروی با "لطیف" در میان بگذاریم.**

**یادداشت: اسناد ذیل ضمیمۀ شمارۀ بیست‌وسوم دورۀ نشراتی چهارم شعلۀ جاوید، یا به‌تر گفته شود ضمیمۀ مقالۀ *«تـبـصــرۀ مـخـتـصـری بـر سـنـد «پاسخی به چرندنامۀ سازمان انقلابی افغانستان»* منتشر می‌گردد:**

**1 ــ "سلب اعتماد از سازمان انقلابی"**

**2 ــ "سلب اعتماد صادقانه یا کاسب‌کارانه"**

**3 ــ پاسخی به چرند نامۀ "سازمان انقلابی افغانستان"**



**آیا سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) در حال حاضر یک سازمان آزادی‌بخش است، یا یک سازمان تسلیم‌طلبِ ملی و طبقاتی**

**صفحه ۲۴**

****

**تـبـصــرۀ مـخـتـصـری بـر سـنـد**

**«پاسخی به چرندنامۀ سازمان انقلابی افغانستان»**

**صفحه ۶۳**